



سعد حاوید

برای انقلاب کردن به حزبی انقلابی احتیاج است. بدون یک حزب انقلابی بدون حزبی انقلابی که بر اساس تیوری انقلابی مارکسیزم - لنینیسم - (مائوئیسم) و به سبک انقلابی مارکسیستی - لنینیستی (مائوئیستی) پایه گذاری شده باشد نمی توان طبقه کارگر و توده های وسیع مردم را برای غلبه بر امپریالیسم و سگ های زنجیری اش رهبری کرد

مائوتسه دون

ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

شماره ۲۷

دور چهارم

ثور ۱۴۰۱

امارت اسلامی طالبان استحکام نخواهد یافت

با مبارزه علیه ذهنیگرایی و سکتاریزم، سبک کار حزبی را اصلاح کنیم

هشت ماه از تسلط دوباره طالبان بر افغانستان می گذرد. اکنون به نظر می رسد، خطر جدی نه از داخل و نه هم از خارج امارت طالبان را تهدید نمی کند. طالبان با قدرت نظامی، سرنیزه و سرکوب، بر کشور مسلط گشته اند و ادعا دارند که امینت در سراسر کشور تامین است. اما این فقط ظاهر امر است. در دل این آرامش ظاهری موج از انزجار، خشم و نفرت گسترده علیه طالبان در تلاطم است و ناآرامی در کشور رو به افزایش. سکوت و خاموشی به معنی امنیت و آرامش نیست. آشفتگی و بحران اقتصادی، فقر گسترده اجتماعی، از هم گسیختگی اداری و انزوای جهانی، جامعه افغانستان را به سمت قهقرا و فروپاشی کامل می برد. اختاپوس ارتجاع سیاه، چنگالش را بر گلو مردم فرو کرده و زالووار خون مردم می مکد و بذر مرگ و ویرانی می باشد. سلطه این دژخیمان فقر، گرسنگی و مرگ را به جامعه مستولی کرده اند و فشار و بی حد و حصر را بر مردم ستم دیده افغانستان وارد نموده اند. تقلا برای رهایی از این وضعیت خفقان آور، به صورت آشکار و پنهان در جریان است و به اشکال مختلف اعتراض، مقاومت و جنگ تبارز می نماید. نبود یک برنامه مشخص انقلابی و مردمی علیه سلطه امارت سیاه طالبان مهمترین عامل سردرگمی و پراکندگی توده های میلیونی ناراض از وضع کنونی است. ادامه در صفحه ۲۹

تاریخ پیکار احزاب کمونیستی در جهان نشان داده است که استحکام و گسترش تشکیلاتی بدون مبارزه علیه ذهنی گرایی و سکتاریزم امکان پذیر نیست، زیرا احزاب که جستجوی حقیقت را نه بر اساس واقعیت های عینی، بلکه به اساس تمایلات ذهنی شان در نظر گرفتند، دچار شکست شدند. فقط رویکرد و روش علمی می تواند ما را در تطبیق برنامه سیاسی حزب و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و رفتن به سمت سوسیالیسم و کمونیسم در کشور به موفقیت برساند. پیشبرد مبارزه علیه ذهنی گرایی و سکتاریزم مستلزم اشتراک همه اعضا و هواداران حزب در جنبش اصلاح سبک کار حزبی است. به این معنی که همه اعضا و هواداران حزب باید در بحث، بررسی، نقد و شناسایی کاستی ها و خطاهای ایدئولوژیک - سیاسی - تشکیلاتی حزب سهم بگیرند. در این صورت است که می توانیم از دوران «ضعف» و «خامی» جنبش و حزب فراتر برویم و نقش پشاهنگ انقلاب پرولتاریا در افغانستان را به عنوان بخشی از پرولتاریای بین المللی ایفا نماییم. در این مسیر، باید از اشتباهات گذشته درس بگیریم تا بتوانیم یک حزب مستحکم بر اساس مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم (م ل م) ایجاد نماییم، حزبی که رهبری جنگ خلق و انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیستی در کشور را به عهده بگیرد.

مشکلات که پس از درگذشت رفیق ضیاء بوجود آمد، یک بار دیگر اهمیت و ضرورت پیشبرد اصلاح سبک کار حزبی را برجسته کرد. در چنین شرایطی، پیشبرد جنبش اصلاح سبک کار حزبی یک نیاز فوری برای استحکام و گسترش حزب است. از این رو، نشست عمومی کمیته مرکزی در میزان ۱۳۹۹، سه ماه بعد از درگذشت رفیق ضیاء، تصمیم گرفت که مبارزه برای اصلاح سبک کار حزبی را در اولویت کاری حزب قرار دهد. جلسه تاکید نمود که به عنوان بخشی از این کارزار، حزب باید تلاش کند تا درک خود را از مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم تقویت نماید، آن را در پراتیک انقلابی و سازماندهی مبارزه طبقاتی پرولتری به کار اندازد. در این مسیر، ما با درک و تطبیق مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم برای مبارزه با خطاهای ذهنی گرایانه و سکتاریستی در حزب مبارزه نماییم. اولین قدم اساسی در این مسیر، ارزیابی انتقادی و مطالعه و آموزش از تجربیات، موفقیت ها و کاستی های حزب سازی در افغانستان است. بررسی تجربه قبلی حزب ما با جنبش اصلاح سبک کار می تواند نقطه آغاز خوبی باشد. با این حال، ما باید کارزار اصلاح سبک کار حزبی را در پرتو تعمیق درک ما از مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم و به کارگیری آن در سازماندهی مبارزه طبقاتی پرولتری به پیش ببریم. ادامه در صفحه ۲

۶	زندگی نامه مختصر رفیق ضیا
۱۰	مرگ بر جنگ های امپریالیستی و ارتجاعی!...
۱۱	نگاهی به تاریخ جنبش کمونیستی افغانستان
۱۵	زنده باد جنگ خلق درهند
۱۶	بدون گسترش جنبش انقلابی زنان، جنبش....
۲۵	سرنگون باد امارت اسلامی طالبان
۲۷	بازگشت طالبان به قدرت و پیامد آن برای مردم....
۳۴	اعلامیه مشترک اول می

با مبارزه علیه ذهنی گرایی ...

خبر می‌دهد و آن را یکی از «ناموفقترین اقدامات حزب» ارزیابی می‌کند و بر لزوم ادامه جنبش اصلاح سبک کار حزبی پس از کنگره دوم تأکید می‌کند. این گزارش دلایل سازمانی شکست جنبش اصلاح سبک کار را چنین برمی‌شمارد:

یکی از این مشکلات، ترکیب غیرمنتخب مضمولین کنگره وحدت، ترکیب غیرمنتخب اعضای کمیته مرکزی حزب توسط کنگره وحدت و ترکیب غیرمنتخب دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب توسط پولینوم اول کمیته مرکزی حزب بعد از کنگره وحدت بود. مقدم بر آن، مضمولین کنگره وحدت طبق معیارهای آئین نامه‌ی حزبی به کنگره دعوت نشده بودند، بلکه طبق صواب‌دید جناح‌های شامل در پروسه وحدت به کنگره آمده بودند. در کنگره وحدت اعضای اصلی و علی‌البدل کمیته مرکزی حزب طبق معیارهای آئین‌نامه‌ی حزبی انتخاب نشدند، بلکه طبق معیارهای جناح‌های تشکیل دهنده کنگره وحدت تعیین گردیدند. همچنان اعضای دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب انتخاب نشدند، بلکه سه رفیق از سه جناح تشکیل دهنده حزب تازه تشکیل شده به دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب داخل شدند. مسلم است که با موجودیت این ترکیب کلکتیو رهبری حزب، بیش‌تر از هر چیز دیگری باید به امر حفظ وحدت در حزب توجه می‌شد. به عبارت دیگر ما با این گونه ترکیب رهبری دست کاملاً باز در پیش‌برد مبارزات خطی درونی نداشتیم، چون هر مبارزه خطی درونی بی‌مهابا ممکن بود یکبار دیگر حزب را به جناح‌های تشکیل دهنده‌اش تقسیم نماید. بنا مدارا و احتیاط ضروری بود.^[۱]

بر اساس گزارش سیاسی کنگره دوم، ترکیب رهبری غیرمنتخب «قابل مدارا و مستلزم احتیاط» عامل اصلی شکست جنبش اصلاح سبک کار حزب بوده است. متأسفانه این ترکیب رهبری با کنگره دوم خاتمه نیافت، بلکه تا زمان درگذشت رفیق ضیاء و چندین ماه پس از آن نیز ادامه یافت. گزارش سیاسی کنگره ترکیب رهبری را به عنوان یکی از دلایل اصلی سازمانی شکست جنبش اصلاح سبک کار معرفی می‌کند. در این صورت، میتوان گفت که این عیب و کاستی مهم تشکیلاتی، دلیل اصلی شکست جنبش اصلاح سبک کار پس از کنگره دوم و عامل بسیاری از مشکلات دیگر حزب بوده است.

در گزارش سیاسی کنگره تأکید شده که در جنبش اصلاح سبک کار حزبی «خط‌های متنافر» با خط حزب «مورد هدف» قرار گرفته اما نتوانست «مورد اصابت» قرار دهد. به این معنی که تلاش‌های حزب برای مبارزه با خطوط متنافر ثمری نداشته و تیرهای ما به هدف اصابت نکرده است. بنابراین، برای پیش‌برد موفقیت‌آمیز جنبش اصلاح سبک کار حزبی، ما باید شناخت کاملی از عواملی که منجر به شکست تلاش‌های قبلی شده، به دست آوریم. ما باید بدانیم چرا تلاش‌های حزب برای هدف قرار دادن «خط‌های متنافر» با خط و اساس نامه حزب، ناموفق بوده است. فقط با آگاهی و آموختن از اشتباهات گذشته است که می‌توان در پیش‌برد جنبش اصلاح سبک کار حزبی موفقانه عمل کرد.

نگاهی به تجربه قبلی جنبش اصلاح سبک کار در حزب ما
رفیق ضیا در سمینار گسترده حزب در سال ۲۰۱۱، ضرورت جنبش اصلاح سبک کار در حزب را مطرح کرد. پس از سمینار، رفیق ضیا در شعله‌جاوید، ۲۴، دور ۳ نوشت: «مشخص ساختن عیب‌ها و کمبودهای حزب» به عنوان گامی در جهت اصلاح سبک کاری حزب، پیش‌برده شود:

مسئله تشکیل حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان یک حرکت پیشرونده اصولی بوده و هست، ولی نمیتوانست — و نمیتواند — کاملاً بی‌عیب و بدون کمبود باشد. تجارب مبارزاتی چند ساله حزب نشان داد که این حرکت با عیب‌ها و کمبودهای نسبتاً مهم ایدئولوژیک-سیاسی، منجمله عیب‌ها و کمبودهای تشکیلاتی، همراه بوده است. مشخص ساختن عیب‌ها و کمبودهای حزب و سعی در جهت زدودن یا به حداقل کاهش دادنشان کاری است که باید — و حتماً — برای به سرانجام رساندن آن بطور اصولی و شجاعانه کمر همت بست.^[۱]

با این حال، تلاش‌های حزب ما برای اصلاح سبک کار یک مشکل اساسی داشته است. علیرغم بحث در مورد لزوم اصلاح سبک کار در حزب و شناسایی و مبارزه با «عیب‌ها و کمبودهای» ایدئولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی، حزب ما نتوانست ریشه‌های تیوریک و ایدئولوژیک «عیب‌ها و کمبودهای» تشکیلاتی را شناسایی نماید. گزارش سیاسی دومین کنگره حزب در سال ۲۰۱۴، نقاط ضعف و خطاهای سازمانی جدی را که موضوع اولین کارزار جنبش اصلاح سبک کار حزبی بود، چنین معرفی نمود:

یک مشکل جدی که در حزب ما وجود دارد، موجودیت خط‌های متنافر با خط رسمی اساسنامه‌ی حزب است که مورد عمل قرار می‌گیرد اما بیان نمی‌شود. به عبارت دیگر این خط‌ها پراتیک دارند اما تیوریزه نمی‌شوند. در واقع همین تضاد بین پراتیک و تیوری بود که در کارزار اصلاح سبک کار در حزب مورد هدف قرار گرفت. اما نتوانست مورد اصابت قرار بگیرد. کارزار اصلاح سبک کار در حزب که راه اندازی آن در سمینار وسیع حزبی اعلام گردید، یکی از ناموفق‌ترین اقدامات تا کنونی حزب بوده است و این عدم موفقیت به روشنی گویای عدم استحکام تشکیلاتی حزب ما است. در واقع نه تنها تلفیق تیوری و پراتیک در حزب ما، بلکه دو اصل دیگر شیوه کار مارکسیستی-لنینیستی-مائونیستی یعنی انتقاد و انتقاد از خود و پیوند با توده‌ها نیز در حزب ما ضعیف باقی مانده است. ازین جهت کاملاً لازم است که کارزار اصلاح سبک کار بعد از کنگره همچنان ادامه یابد.^[۱]

بنابراین گزارش کنگره دوم از شکست جنبش اصلاح سبک کار حزبی

است که روش مطالعه برای یک حزب کمونیستی از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است. این وظیفه حزب است که واقعیت عینی را مطالعه و بررسی کند. اگر روش مطالعه دارای خطاها و کاستی‌هایی باشد، نتیجه مطلوب که شناختن جهان است، به دست نمی‌آید و زمانی که ما شناختی درستی نداریم، تلاش‌ها برای تغییر جهان ناکام خواهد ماند. ما تو تأکید می‌کند جنبش اصلاح سبک کار حزبی «یک جنبش پر دامنه تربیت مارکسیستی» است. «منظور اصلاح سبک کار اینست که تمام حزب از طریق انتقاد و انتقاد از خود مارکسیزم را مورد مطالعه قرار دهد. ما در جریان جنبش اصلاح سبک کار به یقین می‌توانیم مارکسیزم را باز هم بیش‌تر بیاموزیم.»^۶

حزب ما نیز به عنوان یک حزب کمونیستی، جنبش اصلاح سبک کار حزبی را به عنوان یک جنبش گسترده تعلیم و تربیت مارکسیستی می‌داند و از طریق آن باید درک خود را از تئوری گسترش و تعمیق بخشد. ما باید م ل م را به گونه‌ای درک کنیم که قادر باشیم آن را در شرایط عینی افغانستان به کار ببریم و مشکلات تئوریک مربوط به پراتیک واقعی خود را تحلیل کرده و برای آن راه حل جستجو کنیم. لنین می‌نویسد:

هیچ حزب سوسیالیست با قدرتی نمی‌تواند بدون یک تئوری انقلابی... وجود داشته باشد... ما تئوری مارکس را به عنوان چیزی کامل و مقدس نمی‌دانیم؛ برعکس، ما معتقدیم که تنها بنیان علمی را گذاشته است که سوسیالیستها چنانچه مایل به همگامی با زندگی هستند باید در همه جهات توسعه‌اش دهند. به نظر ما تکامل دادن مستقل تئوری مارکس بخصوص برای سوسیالیست‌های روس حیاتی است؛ چرا که این تئوری فقط اصول راهنمای کلی را ارائه می‌دهد که بطور خاص، در انگلیس به نحوی متفاوت از فرانسه، در فرانسه به نحوی متفاوت از آلمان و در آلمان به نحوی متفاوت از روسیه بکار گرفته می‌شوند.^۷

از این رو، برای ادغام حقیقت عام م ل م با پراتیک مشخص انقلاب، ضروری است که این تئوری‌ها را با شرایط مشخص افغانستان توضیح دهیم. م ل م نباید به عنوان یک جزم تلقی شود که در همه جا به یک شکل اعمال می‌شود. مارکسیزم یک علم است و لازمه روش علمی این است که دائماً در حال توسعه باشد و موضوعات و موقعیت‌های جدید را توضیح دهد. بنابراین برای پاسخگویی به مسائل تاکتیکی و عملی انقلاب در موقعیت‌های عینی آن را درک کرد، توسعه داد و به کار برد. به عبارت دیگر، نظریه باید با پراتیک ادغام شود. نظریه پردازی و تبلیغ انتزاعی که ریشه در عمل و واقعیت‌های عینی ندارد، نه تنها بی‌فایده است بلکه بالقوه مضر است.

ما باید برنامه‌هایی را برای ارتقای ظرفیت حزب در امر مطالعه تئوری و تحقیق و پژوهش اجتماعی داشته باشیم، که هدف آن تربیت کادرهایی باشد، که بتوانند نیازهای مختلف سازماندهی مبارزه طبقاتی را برآورده سازند. هرگز نباید فراموش کنیم که هژمونی پرولتاریایی در جامعه بدون سازماندهی کادرهای متخصص و آگاه که درک عمیقی از تئوری و واقعیت‌های مادی دارند، امکان پذیر نیست. ما تو می‌گوید، اگر کمونیست‌ها در رهبری انقلاب جدی هستند، باید به مطالعه و تحقیق توجه کنند:

علاوه بر دلایل تشکیلاتی، یعنی «ترکیب رهبری غیرمنتخب»، عدم شناسایی صحیح ریشه‌های تیوریک و ایدئولوژیکی «این خطوط» یکی دیگر از دلایل مهم شکست جنبش اصلاح سبک کار حزبی بود. تا زمانی که ریشه‌های تیوریک و ایدئولوژیکی این خطوط به درستی شناسایی نشود، نمی‌توان به درستی آنها را مورد هدف قرار داد و از بین برد. در جنبش اصلاح سبک کار حزبی ما باید درک مان را از ماتریالیزم دیالکتیک تعمیق دهیم و در مبارزه با ذهنی‌گرایی آن را به کار گیریم. اکثر عیب‌ها و کمبودهایی که حزب تا کنون با آن مواجه بوده، ریشه در سبک و روش ذهنی‌گرایی دارد.

مبارزه با ذهنی‌گرایی

تاریخ جنبش بین‌المللی کمونیستی نشان می‌دهد که کمونیست‌ها همواره با ذهنی‌گرایی در نبرد بوده‌اند، زیرا مبارزه با ذهنی‌گرایی هسته اساسی جنبش اصلاح سبک کار حزبی را تشکیل می‌دهد. ذهنی‌گرایی یک روش تفکر در تضاد با روش فکری مارکسیستی است. ذهنی‌گرایی، نوع تفکری است که افراد با تکیه بر آرزوها و خیالات ذهنی خود تصمیم می‌گیرند، نه از مطالعه و بررسی واقعیت‌های عینی یک جامعه. در تضاد با ذهنی‌گرایی، روش تفکر مارکسیستی مستلزم مطالعه و ارزیابی دقیق و شناخت واقعیت‌های عینی جامعه است. ما تو در این مورد می‌گوید «هرکجا که ذهنی‌گرایی هست اشتباه هم هست.»^۸

در مبارزه با ذهنی‌گرایی است که لنین بر داشتن «تحلیل مشخص از اوضاع مشخص» تأکید می‌کند و آن را «جوهر و روح زنده مارکسیزم» می‌نامد. بنابراین، روش مارکسیستی، مطالعه و بررسی دقیق واقعیت عینی را برای رسیدن به حقیقت می‌طلبد. برای داشتن «تحلیلی مشخص از اوضاع مشخص»، باید محتاط بود که آرزوها و خیالات ذهنی را بر واقعیت تحمیل نکنیم. ما تو معتقد بود که منبع اصلی اشتباهات در جنبش کمونیستی ذهنی‌گرایی است، زمانی که تحلیل و عمل بر اساس نظریه‌های انتزاعی جدا از مطالعه و تحلیل واقعی زمان و مکان مشخص باشد.

برای تطبیق حقیقت عام مارکسیزم-لنینیسم-مائوتیسم در شرایط مشخص انقلاب افغانستان، درک عمیق از تئوری، شناخت دقیق و علمی از وضعیت عینی و تاریخ کشور ضروری است. در این صورت است که ما می‌توانیم م ل م را با پراتیک انقلابی مشخص در افغانستان ادغام کنیم. ما تو تأکید می‌کند که «تلفیق تیوری با عمل یکی از اصول اساسی مارکسیزم است. در طبق ماتریالیزم دیالکتیک، اندیشه باید واقعیت عینی را منعکس سازد و پیش از آنکه بتواند به مثابه حقیقت محسوب شود، باید در پراتیک عینی آزمایش شده و تأیید گردد، در غیر این صورت نمی‌توان آن را به عنوان حقیقت دانست.» پس برای اجرای استراتژی مبارزاتی و برنامه سیاسی حزب، الزامی است که وضعیت مادی و شرایط عینی را به دقت بررسی کنیم. یکی از اولین کارهایی که می‌توانیم در این زمینه انجام دهیم، توجه به روش مطالعه و یادگیری و آموختن از خطاها و کاستی‌ها است.

اصلاح سبک آموزش در حزب

اصلاح سبک آموزش در حزب «هسته بنیادی» جنبش اصلاح حزب و هسته اصلی مبارزه با ذهنی‌گرایی را تشکیل می‌دهد. ما تو در این زمینه گفته است: «وظیفه اساسی ارگان‌های رهبری حزب کمونیست دو چیز مهم است: یکی شناخت اوضاع آن طور که هست و دیگر درست به کار بستن سیاست، اولی شناخت جهان و دومی تغییر آن.»^۹ از این رو، مبارزه برای تغییر جهان با شناخت جهان آغاز می‌شود، زیرا تغییر جهان بدون آگاهی دقیق از وضعیت و شرایط عینی غیرممکن است. به این خاطر

مرکزی منتخب کنگره نتوانست بر ضعف‌های تشکیلاتی و سیاسی کمیته مرکزی قبلی و در کل سازمان حزبی فائق آمده و آن را برطرف کند. تجربه نشان می‌دهد که ما در جنبش اصلاح سبک کار حزبی شکست خوردیم. بنابراین، رهبری حزب نتوانسته به تعهد دوگانه خود یعنی شناخت جهان، مطالعه، بررسی شرایط عینی و تسلط بر سیاست‌ها و تاکتیک‌های تغییر جهان جامه عمل بپوشاند. آن گونه که گزارش سیاسی کنگره دوم نشان می‌دهد، اتحاد تئوری و عمل در حزب ما به گونه‌ی موفقانه صورت نگرفته است.

روش (م ل م) می‌آموزد که حداقل نیاز برای تطبیق تئوری در عمل، تیر تیوری را به هدف مشخص باید درست نشانه گرفت. اقدامات، تاکتیک‌ها و سیاست ما باید «از واقعیت عینی نشأت بگیرد و نه از خواسته‌های ذهنی». بنابراین روش کار (م ل م) با مطالعه و بررسی همه جانبه شرایط عینی در کشور و جهان آغاز می‌شود؛ نه تنها شرایط کنونی را مطالعه می‌کند، بلکه درک عمیقی از تاریخ کشور و جهان دارد و از تجربیات مبارزات انقلابی گذشته درس می‌گیرد. به قول مائو، این روش «تجلی روح حزبی»، سبک مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی پیوند تئوری و عمل است. مارکس، لنین، مائو و همه رهبران کلاسیک تأکید کرده‌اند که مارکسیزم دگم نیست، بلکه راهنمای اندیشه و عمل است. کاربرد خلاقانه آن بدون درک کامل واقعیت عینی امکان پذیر نیست.

سبک نوشتاری خود را اصلاح کنیم

سبک نوشتاری غیرعلمی، بی محتوا، تکراری و فرمالیستی یکی از مظاهر بارز ذهنی‌گرایی و دگماتیسم است. این سبک نوشتاری پیوندی با زندگی و وضعیت توده‌ها و مبارزه طبقاتی واقعی نداشته، بلکه مثل «تیراندازی بدون هدف» است. این سبک نوشتاری که بر چپ افغانستان حاکم است، با اصل اساسی مارکسیزم، وحدت تئوری و عمل در تضاد است. سبک نوشتاری ذهنی، تحلیل و درک همه چیز را بر اساس ایمان دگماتیستی بر متون استوار می‌کند. متأسفانه این سبک نوشتاری در حزب ما هم رایج بوده است. حزب ما، به ویژه برخی از نشریات دموکراتیک تحت رهبری حزب، به شدت از این سبک نوشتاری متأثر بوده است. برخی از نشریات دموکراتیک ما اغلب سطحی، تکراری، لفاظی و در بیش‌تر موارد طوطی‌وار و دزدی شده از نشریات و ادبیات حزب بوده‌اند که به ندرت ارزش یک بار خواندن را داشتند. این سبک نوشتاری غیرعلمی به گفته مائو «استفاده از نیروی مغز را لازم نمی‌داند». پس این روش برخلاف شیوه‌ی کار (م ل م) بوده و هیچ پیوندی با زندگی توده‌ها ندارد. «نویسندگان» چنین متونی صفحات را پر می‌کنند بدون این که کم‌ترین توجهی را به خوانندگان خود داشته باشند. آنها تصویری درهم و تحریف شده از واقعیت‌های عینی دارند و اغلب آرزوها و خواسته‌های خود را به عنوان تحلیل از واقعیت‌ها ارایه می‌دهند. به‌منظور گسترش و تثبیت هژمونی پرولتری در جامعه، ادبیات چپ کمونیستی باید نمونه و در پیوند با زندگی توده‌ها باشد و سبک نگارش، کیفیت و کمیت نشریات و تبلیغات چپ ارتقا یابد.

مبارزه با سکتاریزم

سکتاریزم تجلی تشکیلاتی ذهنی‌گرایی و دگماتیسم است و بارزترین ویژگی آن، نداشتن پیوند با توده‌ها و مبارزه طبقاتی است. سکتاریزم بیش‌ترین اهمیت را به بحث‌های ایدئولوژیک-سیاسی بین گروه‌های مختلف چپ می‌دهد و تولید محتوا فقط بر محور تداوم جنجال‌های داخلی در بین این گروه‌ها می‌چرخد. برخی از این گروه‌ها طوری وانمود می‌کنند که گویی پیشبرد بحث‌های فرقه‌ای و جدل‌های «ایدئولوژیک

اوضاع دایما در حال تغییر است و کسی که بخواهد افکارش را با اوضاع جدید تطبیق دهد، باید بیاموزد، حتی آنهایی که با مارکسیزم نسبتاً خوب آشنا هستند و موضع پرولتاریائی نسبتاً استواری اتخاذ کرده‌اند، نیز باید به آموزش خود ادامه دهند، پدیده‌های نوین را بپذیرند و مسایل تازه را مورد مطالعه و بررسی قرار دهند، بدیهی است که ما باید در حین تدریس نیز بیاموزیم و در حالیکه چون آموزگار خدمت می‌کنیم، شاگرد خوبی باشیم. اگر کسی بخواهد آموزگار خوبی باشد، باید نخست شاگرد خوبی باشد.^۸

در جنبش اصلاح سبک کار حزبی، ما باید به طور خاص به مطالعه تئوری توجه کنیم. البته بدون تئوری انقلابی هیچ جنبش انقلابی وجود نخواهد داشت. متأسفانه چپ در افغانستان از لحاظ تاریخی هم به مطالعه تیوری و هم به بررسی و تحقیق اجتماعی توجه چندانی نکرده است. در نتیجه، درک چپ افغانستان از تئوری، تاریخ و واقعیت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بسیار سطحی بوده است. علاوه بر این، چپ در طول تاریخ از ذهنی‌گرایی رنج برده که به اشکال مختلف از جمله دگماتیسم و غفلت از مطالعه تیوری تبارز کرده است. حزب ما نیز از این میراث چپ در افغانستان رنج برده است. یکی از ویژگی‌های بارز دگماتیسم در حزب ما بی‌توجهی به آموزش و مطالعه سیستماتیک م ل م و سهل‌انگاری در تحقیق و بررسی شرایط عینی جامعه و جهان بوده است. تربیت کادر و برنامه آموزشی حزبی ما چندان مؤثر نبوده است. بنابراین، دانش، درک و تحلیل ما از تاریخ و وضعیت کنونی کشور از منظر کمونیستی بسیار محدود و کم‌مایه است و نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای جدی و بی‌شمار سازماندهی مبارزه و انقلاب طبقاتی در کشور باشد. شناخت ما از اوضاع کشور، جهان و تاریخ و تجربیات مبارزات بین‌المللی کمونیستی و طبقاتی به دلیل ضعف کلی تیوری و ضعف تحقیق و مطالعه بسیار محدود است. به عنوان مثال، در بررسی تاریخ کشور از منظر مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی، تنها به چند مقاله کوتاه و تفسیرهای نامنظم بسنده کرده‌ایم. بدون شک ضعف تیوریک ما در عین حال نشان دهنده ضعف واقعی پراتیک انقلابی در کشور است. به دلیل غلبه رویکرد ذهنی‌گرایی، برخی از کادرهای حزبی ما به آموختن سطحی چند فورمول‌ها و تئوری کلی بسنده می‌کنند. بی‌شک سهل‌انگاری در مطالعه تئوری و سهل‌انگاری در تحقیق و پژوهش اجتماعی به عمل ما لطمه زده است. در گزارش سیاسی دومین کنگره این حزب آمده است:

رهبران و کادرهای ما تا حد زیادی از لحاظ آموزشی خیلی کم به خود می‌رسند، مطالعات منظم ندارند... جریان حوادث جامعه و جهان را بصورت منظم تعقیب نمی‌نمایند، در امر آموزش رفقای مرتبط بخود پی‌گیر و دقیق نیستند و حتی بعضاً هیچ‌گونه مسئولیتی را در این مورد بر عهده نمی‌گیرند. این وضع نباید بعد از این کنگره قابل تحمل باشد. در این مورد به ویژه کمیته مرکزی منتخب این کنگره نباید مثل کمیته مرکزی قبلی باشد و باید قاطعانه از سبک کار آموزشی بی‌حال و بی‌رمتق کمیته مرکزی قبلی گسست نماید.^۹

متأسفانه پراتیک حزبی بعد از کنگره دوم حزبی تغییری نکرد و کمیته

سیاسی» تنها راهی است که به انقلاب کمونیستی ختم می‌شود. آنها دائماً در تلاش هستند تا مهارت‌های خود را در زندگی کلام، رکیک‌گویی و اوقات تلخی تقویت کنند. رفیق ضیا در انتقاد از برخی از رفقای حزب ما می‌گفت که این رفقا درک ناقص از «مبارزه دو خط» دارند و از این رو همواره به «شش جهت» حمله‌ور هستند. آنان برداشت غلط از «مبارزه دو خط» و اصل «انتقاد و انتقاد از خود» دارند و به جای بررسی واقعیت‌های عینی و تلاش برای درک علمی مسایل تشکیلاتی و مبارزاتی، همواره درگیر توطیه، دوسیه‌سازی، دشمن‌تراشی و جدل‌های غیرسازنده علیه همدیگراند. گزارش سیاسی کنگره دوم در این باره می‌نویسد:

مبارزه دو خط به عنوان یک اصل حزبی مائوئیستی برای جنبش چپ افغانستان برای مدت دو دهه یک اصل ناشناخته بود. ما این اصل حزبی مائوئیستی را از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی آموختیم. اما با وجود آن هنوز تأثیرات خصصت‌های گذشته چپی ما در این مورد، در حزب وجود دارد. تمایل به تندگویی‌های افراطی، تمایل به تصفیه‌های تشکیلاتی فوری، تمایل به برهم زدن حدود و ثغور تشکیلاتی در مبارزات خطی درونی در میان رفقای ما هنوز به صورت نسبتاً نیرومند و به عنوان بقایای مشکلات گذشته وجود دارد. طبیعی است که اینگونه برخوردها می‌تواند و در واقع توانسته است —برخوردهای متقابل خود را به وجود بیاورد که نتیجه آن چیزی جز تبدیل شدن مبارزه خطی به مشاجره و پرخاش‌گری غیرسازنده و تبدیل شدن یک تضاد درونی غیرانتاگونیستی به یک تضاد انتاگونیستی نمیتواند — نمی‌توانسته باشد.^۱

متأسفانه کل جنبش چپ افغانستان از این گرایش متأثر بوده و حزب ما نیز چنانچه گزارش کنگره به آن اشاره دارد، از این میراث بی‌نصیب نبوده است. به این جهت بخش زیادی از ادبیات گروه‌های چپ کشور درگیر ناسازگویی قلمی برای مشروعیت‌زدایی از یکدیگراند. این گونه است که تولیدات فرهنگی، کارهای تبلیغی و ترویجی چپ افغانستان پیوندی با توده‌ها نداشته و تأثیری بر زندگی آنان نمی‌گذارد. در جنبش اصلاح سبک کار حزبی، یکی از اولین اقدامات ما باید پرداختن به تحقیق و پژوهش و در مورد سکتاریزم و مبارزه علیه آن باشد.

مبارزه با افکار نادرست در حزب

یکی از مشکلاتی که احزاب و سازمان‌های کمونیستی با آن مواجه بوده، «مزدور منشی» است. «مزدور منشی» به این معناست که اعضای حزب به نحوی خود را تابع حزب یا تابع رهبران حزب بدانند، به مفهومی که کارگران در نظام سرمایه‌داری خود را تابع کارفرما میدانند. مکتب م ل م بر این تأکید دارد که اعضای حزب، کارمندان انقلاب نیستند، بلکه سازندگان انقلاب‌اند. نگرش غالب در جامعه این است که رهبران حزب باید بر اعضا مسلط باشند و اعضا باید به رهبران احترام بگذارند، پیروی کنند و از آنها بیاموزند. این طرز تفکر که منشا آن در نهادهای اجتماعی همچون خانواده، مدارس، مساجد و... گذاشته شده، «مزدورمنشی» را ترویج می‌کند. احزاب و سازمان‌های کمونیستی که خود محصول این جامعه طبقاتی هستند، نیز از این طرز تفکر تأثیر پذیرفته‌اند. لازم است که آگاهانه و به طور فعال علیه آن مبارزه شود. این وظیفه یک حزب کمونیست پرولتری است که در برابر نفوذ این طرز تفکر مقاومت و مبارزه کند. مناسبات تشکیلاتی یک سازمان کمونیستی باید آرمان‌های کمونیستی را منعکس کند. اما متأسفانه حزب ما نیز از روحیه «مزدورمنشی» رنج برده و این واقعیت که اکثر اعضای حزب به طور فعال مسوولیت‌های

حزبی را به عهده نمی‌گیرند، نمونه‌ای از «مزدورمنشی» است. یکی دیگر از مشکلات تشکیلاتی که حزب ما با آن مواجه بوده، «بی‌توجهی به انضباط سازمانی» است. اعضای حزب ما، به شمول کادرهای ارشد، اغلب از تطبیق نظم و انضباط حزبی چشم‌پوشی و غفلت کرده‌اند. فقدان انضباط تشکیلاتی یک مشکل اساسی تشکیلاتی است. در مبارزه با این معضل باید تلاش کنیم تا ریشه‌های سازمانی، سیاسی و تئوریک آن را درک کنیم. به طور مثال، سازمان جوانان مترقی به عنوان یک سازمان مائوئیستی نتوانست جنبش و جریان دمکراتیک نوین را به شکل درست آن رهبری نمایند و در نتیجه گرایش‌های جریانی و غیرمنضبط در میان «شعله‌ها» رواج یافت. به همین دلیل از عملکردهای این سازمان اغلب به عنوان «جریان‌گرایی» توصیف می‌شود. کادرهای رهبری اکثر سازمان‌های چپ از بقایای این جنبش است که گسست از بی‌انضباطی تشکیلاتی را دشوار کرده است.

برای زدودن افکار نادرست از حزب، ریشه‌های تیوریکی و ایدئولوژیکی این افکار را بررسی و شناسایی کرده و با آن مبارزه کنیم و ادر پراتیک انقلابی به کار بندیم. سبک آموزش حزب را اصلاح کنیم و برنامه‌های مؤثر برای تربیت کادرها طرح و اجرا کنیم. ما باید این آموزه م ل م که «برای انقلاب کردن به حزب انقلابی احتیاج است» را درک کنیم و برای استحکام و گسترش حزب تلاش نماییم. ایده‌هایی نادرست مانند «مزدورمنشی» و بی‌توجهی به نظم و انضباط سازمانی و سایر مشکلات از این قبیل، باید از طریق برنامه‌های آموزش م ل م اصلاح شود.

۱. شعله جاوید، شماره ۲۴، دوره ۳.

۲. گزارش سیاسی به دومین کنگره حزب ۲۰۱۴.

۳. همانجا

۴. مائو، علیه سبک الگوسازی در حزب، فبروری، ۱۹۴۲.

۵. مائو، اصلاح سبک کار حزبی را اصلاح کنیم، ۳، ۱۹۴۲.

۶. مائو، آموزش خود را از نو سازیم، جلد ۳، ۱۹۴۱.

۷. لینن، «کمونیزم» ۱۹۲۰.

۸. مائو، وحدت حزب را استحکام بخشید و سنن حزب را ادامه دهید، جلد ۵، ۱۹۵۶.

۹. گزارش سیاسی به دومین کنگره حزب، ۲۰۱۴.

۱۰. همان‌جا.

ادامه صفحه ۲۸

منافع و رهایی توده‌های مردم افغانستان فقط با انقلاب دموکراتیک نوین حل خواهد شد، زیرا در آن صورت است که دشمنان خلق افغانستان امپریالیزم، بورژوا کمپرادور و فیودالیزم سلطه‌شان بر زندگی و حیات مردم افغانستان به پایان خواهد رسید.

شکست امپریالیزم امریکا در افغانستان ورشکستگی نظامی - سیاسی و ایدئولوژی - اخلاقی امپریالیزم را به نمایش گذاشت و پروژه دولت - ملت‌سازی تحمیلی امپریالیستی به ناکامی رسید. این امر در زدودن توهم نسبت به برنامه‌های امپریالیستی و ارتجاعی و در توسعه روحیه مبارزاتی در افغانستان نقش مهم خواهد داشت. از طرف دیگر امارت تئوکراتیک و خشن طالبان بخش زیاد از مردم جامعه را به ناگذیر به صف مبارزه سیاسی علیه آن‌ها خواهند کشاند. به‌همین دلیل فرصت و چالش‌های پیش‌آمده فراراه مبارزه انقلابی و حزب ما را باید به درست شناسایی و تحلیل نمود تا هم از یک طرف از خطرات و ضربات جلوگیری کنیم و از طرف دیگر از این روحیه ضدطالبانی وسیع اجتماعی، در خدمت تعالی مبارزه انقلابی استفاده نماییم.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

۶ سنبله ۱۴۰۰

زندگی نامه مختصر رفیق ضیا

بنیان گذار و صدر حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

بخش دوم

کنفرانس بخش غرستان ساما

مقدمه

در قسمت اول متذکر شدیم که رفیق ضیا کشور را ترک کرد و با رفقایش راهی پاکستان شد.

زمانی که رفیق ضیا متوجه شد که «ساما» با رژیم وابسته به سوسیال امپریالیست‌ها پروتوکول صلح امضا کرده و عملاً تسلیم رژیم شده، جنگ با اشغالگران سوسیال امپریالیست و دولت دست‌نشانده را کنار گذاشته است به این نتیجه رسید که فعالیت از طریق «ساما» به بیراهه می‌رود؛ او می‌دانست که تضاد عمده تضاد بین خلق افغانستان با اشغالگران سوسیال-امپریالیست و دولت دست‌نشانده‌ی آن است.

ثانیا، رفیق ضیا با وجودی که عضو ساما بود، به مسایل طوری دیگر می‌دید: در عصر امپریالیزم بورژوازی ملی کشورهای تحت سلطه امپریالیزم به هیچ عنوانی نمی‌تواند جنگ توده‌ای را رهبری کند. این حقیقت مسلم از خصلت متغییر و ناپایدار بورژوازی ملی منشاء می‌گیرد. عناصر دموکرات و ملی که از نظر مبدا و منشا طبقاتی به بورژوازی ملی و خرده‌بورژوازی تعلق دارد، از ادبیات انقلابی-مارکسیستی و واژه‌گان پیشرو و مترقی کار می‌گیرد. این است خصلت متضاد بورژوازی ملی در سیاست. معذالک؛ این عناصر ترجیح می‌دهند به امپریالیزم تسلیم شوند نه به فتوالیزم. تسلیمی ساما به سوسیال-امپریالیسم شوروی را نیز از این زاویه باید دید.

لنین در مورد جنگ می‌گوید: «از دیدگاه مارکسیزم یعنی از دید سوسیالیزم علمی موضوع اصلی در هر بحثی از جانب سوسیالیست‌ها در مورد چگونگی ارزیابی جنگ، چگونگی برخورد به آن این است: جنگ به چه دلیلی انجام می‌شود؟ کدام طبقات آن را به صحنه آورده و هدایت می‌کنند»

رفیق ضیا می‌پرسید آیا جنگ مردم افغانستان علیه سوسیال امپریالیزم شوروی بدون رهبری پرولتاریا و ایدئولوژی طبقه کارگر سمت و سوی آزادی ملی را خواهد پیمود؟ چه تضمین وجود دارد که این جنگ خصوصیات ملی‌اش را بتواند حفظ کند و به جنگ نیابتی میان امپریالیزم امریکا و سوسیال امپریالیزم شوروی مبدل نشود؟ آیا بدون پیش شرط تامین رهبری پرولتاریا این جنگ ارزش آن را دارد که نیروهای انقلابی را به گوشت دم‌توپ دو جناح ارتجاعی مبدل ساخت؟ با تمام این وجود، یک چیز روشن بود و آن این که اولین سنگری که به آن بمتابه رهبری مقاومت ملی-مترقی و دموکراتیک نگاه می‌کرد و خود را به آن منسوب می‌دانست یعنی ساما-اکنون از مبارزه بر ضد اشغالگران سوسیال امپریالیزم شوروی و مزدوران‌اش دست کشیده است.

گزارشاتی از طریق مسئول کمیته تشکیلات کابل برای یک تن از اعضای کمیته مرکزی ساما در پشاور در مورد تسلیمی ساما در پروان و کاپیسا و از طریق وی به مسئول بخش غرستان ساما در کویته و بعداً از این طریق به سایر مناطق بخش غرستان رسید بود، عکس‌العمل‌های متفاوتی را ایجاد نمود. رفیق ضیا در صدد ریشه‌یابی تسلیم‌طلبی و مبارزه با آن شد. گرایش دومی که شامل افرادی مانند قیوم رهبر و تعدادی از مسوولین بخش غرستان ساما می‌شدند در صدد تیرنه کردن تسلیم‌طلبی و ماست‌مالی قضیه بودند. گرایش سومی شامل طرفداران اعلام مواضع و متمایل به خط نادر علی پویا می‌شد که در حقیقت معجونی از نظرات اسلام و ناسیونالیزم هزارگی در قالب واژه‌های مترقی و پیشرو بود.

در بهار سال ۱۳۶۱ کنفرانس اول بخش غرستان «ساما» به اشتراک عده‌ای از رفقای غرستان (هزاره‌جات) در شهر کویته دایر گردید. در این کنفرانس فیصله گردید که در اواخر فصل خزان همان سال کنفرانس دیگری با دعوت نمایندگان ولسوالی‌های غرستان ترتیب داده شود.

سرانجام در ماه عقرب ۱۳۶۱ کنفرانس دوم بخش غرستان به اشتراک مسوولین ولسوالی‌های غرستان دایر گردید. قیوم رهبر نیز در این کنفرانس شرکت نمود. در آغاز قیوم رهبر این کنفرانس را محکوم کرد و آن را یک حرکت هزاره‌گرائی «بوندیزم» و «قوم‌گرائی» خواند. رفیقی از رهبر سوال کرد که چرا این حرکت را بوندیزم و قوم‌گرائی می‌خوانید؟ قیوم رهبر پاسخ داد: «افغانستان یک ملت است و در بطن یک ملت واحد این گونه حرکات بوندیزم به حساب می‌رود». اکثریت اعضای شرکت کننده - به استثنای رفیق ضیا و تعداد بسیار محدود - آن را تائید کردند. روز دوم جناح ناسیونالیست‌ها به ظلم و ستم عبدالرحمن اشاره کرد و به تبعیض نظام شاهی و غیره توسل جست تا این کنفرانس را توجیه کند. در آخر نوبت سخنرانی به رفیق ضیا رسید. او مثل سایر سخنرانان کنفرانس واژه‌چینی و از هر چمن سمنی نداشت، سخنان او مرتب، با منطق و کوبنده بود. طرح طرفداران اعلام مواضع مبنی بر ایجاد یک تشکل هزارگی را شدیداً محکوم و از طرف دیگر «تئوری یک ملت بودن افغانستان» قیوم رهبر را با قاطعیت رد کرد. این سخنرانی آب سردی را بر دیگ جوشان طرفداران ناسیونالیزم ریخت.

اعزام رفیق ضیا به اروپا

مدتی بعد از کنفرانس مسوولین بخش غرستان دعوت‌نامه‌ای از طرف «کمیته ژنو» بنام یکی از قومندانان ساما به قیوم رهبر رسید. قیوم رهبر اما، سفر این فرد را منتفی کرد و به جایش رفیق ضیا را به سفر اروپا فرستاد. او دریافته بود که نمی‌تواند ضیا را متقاعد سازد که تسلیم شدن ساما یک موضوع سطحی است. رفیق ضیا در عمل نشان داده بود که اهل

موضع گیری قاطع رفیق ضیا توجه کمونیست‌های ایرانی، ترکی و پیروئی را جلب نمود و زمینه‌ی صحبت‌های مفصل با نماینده‌گان احزاب کمونیست این کشورها فراهم آمد.

مهمترین دست‌آورد مثبت که این مسافرت داشت تامین ارتباط با حزب مارکسیست-لنینیست ترکیه در آلمان غربی بود. تماس گیری اولیه به منظور جلب کمک از جانب حزب کمونیست ترکیه صورت گرفته بود ولی در ملاقاتی که با یک تن از اعضای این حزب صورت گرفت به این ارتباط شکل ایدئولوژیک - سیاسی داده شد که از جانب رفیق ضیا از موضع ساما برخورد صورت گرفت. از این که موضع گیری رسمی ساما موضوع گیری کمونیستی نبود و رفیق نیز از همین موضع گیری با حزب کمونیست ترکیه بحث می‌کرد به کدام نتیجه ای نرسید به همین دلیل جهت برقراری ارتباط بیشتر در سطح رهبری بین دو طرف موافقه به عمل آمد. اما زمانیکه رهبر به اروپا رفت و با حزب کمونیست ترکیه ملاقات نمودن به پیشنهادات حزب کمونیست ترکیه در مورد فعالیت برای تشکیل حزب کمونیست افغانستان و نیز پیشنهادی غرض شرکت در دومین کنفرانس بین‌المللی احزاب و سازمان‌های مارکسیست-لنینیست-مائوتسه دون اندیشه وقع نهاد و به جای آن زمینه مسافرت به چین را تدارک دید.

رفیق ضیا اما در جریان این سفر و بخصوص در صحبت‌های که با کمونیست‌های ترکی، ایرانی و پیرویی انجام داد بیشتر متوجه خط مشی انحرافی ساما شد. او دیگر همان ضیا سابق نبود. ضیا دریافت که خط مشی «ساما» بر مبنای مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون نیست. او اکنون به انتهای همکاری با ساما رسیده بود و جستجو و تکاپویش او را به مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون رسانده بود: بنیاد و شالوده مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون بر مبارزه طبقاتی استوار است نه بر مبارزات ملی. هر تحول و حرکت سیاسی تحت هژمونی یک طبقه قرار دارد و همین موضوع است که خصلت مبارزه و سمت و سوی حرکت هر جنبش را تعیین می‌کند. ساما به عنوان یک جنبش ملی-دموکراتیک در صورتی می‌توانست یک جنبش توده‌ای ملی-مترقی و انقلابی باشد که تحت هژمونی پرولتاریا باشد. زیرا در هر جنبش توده‌ای اگر رهبری را پرولتاریا در دست نداشته باشد، بورژوازی و یا ترکیبی از بورژوازی و ملاکین در اختیار خواهد داشت. زبان برنامه ساما که در آن واژه‌ها و ترمینالوژی انقلابی به کار گرفته شده و می‌گفتند که به دلیل پنهان کاری از کمونیسم نام برده نشده، نمی‌توانست او را متقاعد سازد. ساما یک تشکیلات مخفی بود، چرا کمونیسم را مخفی نگه میداشت؟ به او گفته بودند که مردم نمی‌توانند تفاوت بین کمونیسم و کمونیسم تقلبی یا رویزیونیسم را بفهمند، این درست اما چرا ساما هدف غائی استراتژی‌اش را دموکراسی و آزادی ملی از قید سوسیال امپریالیسم شوروی قرار داده بود؟ آیا این لکنت زبان بدلیل پنهان کاری بود؟ آیا یک تشکیلات سیاسی-نظامی می‌تواند اهداف غائی و برنامه استراتژیک‌اش را به بهانه پنهان کاری از مردم مخفی نگه دارد؟

مبارزات ایدئولوژیک-سیاسی رفیق ضیا در ساما

رفیق ضیا زمانی که از اروپا به پشاور برگشت بار دیگر موضوع تسلیم شدن ساما را مطرح کرد. قیوم رهبر در اول کوشید، تا رفیق ضیا را متقاعد

سازش و معامله نیست. او اعتقادات و باورهایش را در محک آزمایش قرار می‌داد و از نادرستی‌های آن بی‌رحمانه گسست می‌کرد. قیوم رهبر این را خوب درک کرده بود و به همین سبب از او هراس داشت. رفیق ضیا وقتی به اصولیت چیزی متقاعد شود، در پذیرش آن تردد به دل راه نمی‌داد و در دفاع از آن قاطعانه ایستادگی می‌کرد. «ضیا را از غرجستان باید دور کرد و اگر امکان داشته باشد از افغانستان باید دور نمود.» قیوم رهبر فکر می‌کرد اگر ضیا به اروپا برود در آنجا پناهندگی سیاسی گرفته دوباره به افغانستان بر نمی‌گردد. این ساده‌ترین راه‌حل از نظر رهبر بود. وقتی رفیق ضیا به پشاور می‌رسد قیوم رهبر به او می‌گوید که به‌عنوان سفیر جبهات جنگ ساما باید به اروپا برود. رفیق ضیا از این جهت که باید از اوضاع اروپا و چگونگی ارتباطات در آن‌جا معلومات پیدا نماید این سفر را قبول می‌نماید. هدف اصلی قیوم رهبر از فرستادن او به اروپا این بود که از مزاحمت‌های او خلاص شود و فکر می‌کرد او دوباره برنخواهد گشت.

برنامه‌های این سفر چنین ترتیب داده بود: شرکت در محفل پناهندگان افغانستانی در اروپا و مصاحبه با رادیو و تلویزیون سوئیس و مسافرت به چند شهر اروپایی. رهبر از جمله مسایلی از قبیل موضع ساما در مقابل ظاهرشاه و غیره را نیز تلاش می‌کرد به رفیق ضیا دیکته کند.

رفیق ضیا زمان که به اروپا رسید، در مورد «کمیته ژنو» به تحقیقات پرداخت. به زودی روشن شد که اکثریت قریب به اتفاق افراد سوئیس این کمیته یا «سه جهانی» اند و یا به نحوی از انحاء با سه جهانی‌ها ارتباط دارند. به همین سبب پس از یک جلسه با کمیته ژنو قطع رابطه نمود و به همکاری فرد غیر سه جهانی کمیته، کارهای مستقلی را روی دست گرفت. او در محکمه پاریس شرکت کرد، اما قیوم رهبر و دوستان‌شان در این مورد کمکی نکردند و آن را جزء پروگرام مسافرت نیز نگرفته بودند.

«کمیته افغانستان آزاد» که رسماً به نفع نیروهای دموکراتیک مقاومت و بر ضد نیروهای ارتجاعی موضع گرفته بود در ژنو تشکیل گردید. در رابطه با این کمیته فعالیت‌هایی در سوئیس صورت گرفت و نیز محافلی در شهرهای هامبورگ، برلین و کلن آلمان غربی که از طرف کمیته همبستگی سازمان داده می‌شد، برگزار گردید.

این سفر تبلیغاتی اروپائی دارای دو جنبه بود:

یک جنبه آن به راه انداختن تبلیغات نادرست بنام جبهه متحد ملی و بزرگ نشان دادن آن بود که در تمامی مصاحبه‌ها و محافل عملی می‌گردید و این جنبه منفی این مسافرت بود.

ولی جنبه مثبت آن موضعگیری آشکار علیه نیروهای ارتجاعی اخوانی و سلطنت طلبان بود. اما این موضع گیری در محفل برلین بنا به علل خاصی ضعیف بود. در محفل هامبورگ علیه نیروهای ارتجاعی اخوانی که دست به تحریک زده و قصد داشتند جلسه را برهم بزنند، موضع گرفته شد. در محفل کلن علیه طرح به اصطلاح صلح ژنو موضع قاطع اتخاذ و در تمامی مصاحبه‌ها و محافلی که در سوئیس برگزار شد، برخلاف هیأت قبلی که اساساً از یک موقف سازشکارانه با نیروهای ارتجاعی سلطنت طلبان و نیروهای اخوانی حرکت کرده بود، موضعگیری قاطع صورت گرفت.

مسئول بخش هرات ساما را از پشاور به کوئته فرستاد، تا این اختلافات را حل کند و جلو این انشعاب را بگیرد. او رفیق ضیا را به منظور گفتگو و پیدا کردن راه حل «اصولی» به پشاور آورد.

در خزان سال ۱۳۶۴ تضاد بین رفیق ضیا و خطوط تسلیم طلبی ساما به مرز آشتی ناپذیری رسید. بر علاوه تسلیم طلبی ساما در قبال سوسیال امپریالیسم موضوع مهم دیگری که در کنفرانس سرتاسری ساما در برقراری رابطه با چین به تصویب رسیده بود که این رابطه گیری با انعطاف سیاسی و قاطعیت ایدئولوژیک صورت بگیرد. ولی بعد از برگشت هیأت اعزامی از چین معلوم گردید که رابطه گیری با چین صرف رابطه گیری سیاسی نیست، زیرا نمایندگان اعزامی ساما چندین ملاقات با حزب کمونیست چین انجام داده بودند و حزب کمونیست چین به هیأت توصیه و دستور داده بود که ساما باید رنگ خاکستری خود را حفظ کند و در ضمن شروع و ادامه کمک‌های شان را مشروط به سفر مسئول نظامی ساما (رفیق ضیا) به چین نموده بودند که از طرف او با قاطعیت رد شد بر علاوه دستور داده بودند که مشکل خود را با «سازمان رهایی» حل نماید.

رفیق ضیا در این مورد اعتراض داشت که رابطه گیری با حزب کمونیست چین رابطه صرف سیاسی نیست، بلکه این رابطه یک رابطه ایدئولوژیک است و این خلاف فیصله کنفرانس سرتاسری ساما مبنی بر انعطاف سیاسی و قاطعیت ایدئولوژیک است. قیوم رهبر در جواب گفته بود که «انعطاف سیاسی بدون انعطافات معین ایدئولوژیک ممکن نیست.» بر علاوه قیوم رهبر استدلال می‌کرد که «تئوری سه جهان استراتژی پرولتاریای بین‌المللی نیست اما استراتژی پرولتاریای چین و هم چنین استراتژی پرولتاریای افغانستان است.» به این ترتیب معلوم می‌شد که در تئوری‌های رهبر بر علاوه تسلیم طلبی، تئوری سه جهان نیز پایه و زمینه دارد.

اکنون به وضاحت دیده می‌شد که ساما به دو جناح کاملاً متضاد و آشتی ناپذیر تقسیم شده است. در یک طرف خط خرده بورژوا ناسیونالیستی که با گرایشات تئوری سه جهانی و با چین وابستگی داشت. در طرف دیگر خط مارکسیستی - لنینیستی - اندیشه مائوتسه دون که تحت رهبری رفیق ضیا گسترش می‌یافت و بسوی ایجاد یک شکل کمونیستی حرکت می‌کرد.

انشعاب رفیق ضیا از «ساما»

رفیق ضیا در زمستان سال ۱۳۶۴ به خاطر احوال گیری خانواده اش به کمپ «مهاجرین» در کوئته آمد. تا این دم موضوع بحث در بخش غرجهستان ساما فقط مسئله تسلیم طلبی بود. تعداد زیاد از مسئولین بخش غرجهستان به عضویت کمیته مرکزی ساما راه یافته بودند، آن‌ها به سفرهای چین نیز رفته بودند و از دستورات رهبر پیروی می‌کردند. به همین دلیل رفیق ضیا در کمپ «مهاجرین» با کادرهای درجه دو بخش غرجهستان ساما وارد گفتگو می‌شود. دیگر بحث صرف بر سر تسلیم طلبی نبود، بلکه رابطه گیری ساما با چین و فرستادن هیأت یازده نفری به چین و گرایشات «سه جهانی» قیوم رهبر نیز مورد بحث قرار می‌گرفت. رفیق

سازد که این موضوع دیگر نیاز به تازه کردن ندارد و به گذشته تعلق دارد. اما رفیق ضیا این عمل قیوم رهبر را معامله با تسلیم طلبان می‌دانست. او این اصل مارکسیستی را به کار بست «شورش برحق است.» شورش ضیا در دوران ساما از تئوری‌های سوسیالیسم علمی الهام می‌گرفت.

قیوم رهبر از ترندهای مختلف نسبت به رفیق ضیا کار می‌گرفت. گاهی او را به اروپا می‌فرستاد و گاهی اخطار می‌داد و تهدید می‌کرد. قیوم رهبر می‌خواست به رفیق ضیا نشان دهد که تمام کمیته مرکزی، شامل بخش‌های تسلیم شده گان شمالی و هرات، منجمله اکثریت بخش غرجهستان «ساما» با او است. رفیق ضیا می‌دانست که قضیه هم همین طور است یعنی اکثریت با قیوم رهبر است. اما رفیق ضیا ترس از اقلیت و منفرد را شدن نداشت. برای او صفای ایدئولوژیک - سیاسی اصل بود نه کمیت افراد. به همین دلیل به مبارزاتش با قاطعیت ادامه داد. در تابستان همان سال قیوم رهبر تحت فشارهای رفیق ضیا کنفرانس سرتاسری را فراخواند. در این کنفرانس بار دیگر مسئله تسلیم طلبی ساما از جانب رفیق ضیا مطرح گردید. در کنفرانس ظاهراً پذیرفته شد که مسئله تسلیم طلبی تا مرکزیت ساما پیش رفته است ولی زمانیکه اعلامیه کنفرانس سرتاسری بیرون داده شد از این مسئله انکار صورت گرفته و آن را به گردن صفوف انداخته بود. این کنفرانس ورشکستگی کامل ساما و برنامه‌های رهبر را به نمایش گذاشت. نمایندگان «تازه اندیشان»، ساما را ترک کردند. ساما اعلامیه‌ای را در ختم کنفرانس صادر کرد که در آن گفته شده بود که ما «آرمان‌گرائی» و «تقاضای بالاتر از توان و اوضاع ملی» را رد می‌کنیم و با این جملات به همه خوانندگان نشان داد که ساما از دموکراسی و آزادی ملی فراتر نمی‌رود. سوسیالیسم را «آرمان‌گرائی» و «خواست بالاتر از اوضاع ملی» می‌دانست. به همین دلیل سمت و سوی کمونیستی را نمی‌پذیرد.

بدین سان؛ رفیق ضیا که تلاش می‌کرد با مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی در دوران کنفرانس نظر اعضای کمیته مرکزی به مسئله تسلیم طلبی را جلب کند، تلاش هایش نتیجه مطلوبی را در پی نداشت. اما از طرفی این تلاش‌ها، قیوم رهبر را مجبور کرد و راضی شد که افراد تسلیم شده مورد تحقیق و بررسی قرار گیرند. رفیق ضیا به حیث مسوول «کمیته تحقیق و بررسی تسلیم طلبی ساما» تعیین شد. علاوه بر این در کنفرانس رفیق ضیا مسئولیت نظامی ساما و عضویت دفتر سیاسی کمیته مرکزی ساما را به دست آورد. اما تمام این موقوف‌های تشکیلاتی ذره‌ای هم از اراده و مبارزه او بر ضد تسلیم طلبی نکاست. او خواهان اخراج و مجازات تسلیم طلبان و در ضمن در صدد ریشه‌یابی تسلیم طلبی بود. این کشاکش تا آخر سال ۱۳۶۳ ادامه یافت.

رفیق ضیا به عنوان مسوول «کمیته تحقیق و بررسی تسلیم طلبی» کارش را به جدیت آغاز کرد. هدف او علاوه بر افشای تسلیم طلبان ریشه‌یابی این مسئله از لحاظ سیاسی - ایدئولوژیک، اخراج و مجازات آن‌ها نیز بود. اما به دلیل کارشکنی‌های «رهبر و شرکا» این تحقیقات به کندی پیش می‌رفت ولی رفیق ضیا به نتیجه گیری‌های نهایی رسیده بود.

در اوایل تابستان ۱۳۶۳ رفیق ضیا به کوئته رفت. چندی بعد قیوم رهبر

به مناسبت پنجاهمین سالگرد تشکیل حزب کمونیست ترکیه مارکسیست-لنینیست

به حزب کمونیست ترکیه-مارکسیست-لنینیست!
رفقای عزیز!

حزب ما این مناسبت باشکوه- پنجاهمین سالگرد تأسیس حزب کمونیست ترکیه (م ل)- را، به رهبری، اعضا و هواداران این حزب، کل جنبش کمونیستی (مارکسیست-لنینیست-مائوئیست) و توده‌های انقلابی و زحمتکش ترکیه درود و تبریک می‌گوید. پنج دهه مبارزه شجاعانه حزب شما، منع الهام و قوت‌قلب برای کمونیست‌های انقلابی در سراسر جهان بوده است. این حزب، در سنگر مبارزات انقلابی فداکاری‌های عظیمی نموده و شجاعانه پرچم مارکسیزم-لنینیسم-مائوئیسم را در دوره‌ی افول مبارزات انقلابی کمونیستی در سطح بین‌المللی برافراشته است. ما باید این موفقیت و دست‌آورد را جشن بگیریم، تا تعهد خود را برای ادامه و تقویت مبارزه تا پیروزی نهایی مجدداً تأکید نماییم. مبارزه پنجاه‌ساله شما تجربه و زرادخانه مبارزه مردم علیه دولت فاشیست ترکیه را غنی کرده است، امر که به یقین به پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیستی در ترکیه - کردستان شمالی خواهد انجامید.

رفقای عزیز!

امروز جهان بیشتر از هر زمانی دیگر برای انقلاب و تغییر فریاد می‌کشد. نظام سرمایه‌داری - امپریالیستی در بحران عمیقی به سر می‌برد و هر روز فجاج اجتماعی، سیاسی و زیست محیطی جدیدی ایجاد می‌کند و هزینه‌های آن را بر توده‌ها و کره زمین تحمیل می‌نماید. توده‌ها در اکثریت از مناطق جهان، شورش می‌کنند. وضعیت عینی برای آغاز «جنگ خلق» به‌عنوان استراتژی مبارزاتی‌مان در بسیار از نقاط جهان مساعد است؛ اما تا پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیستی تلاش بسیار لازم است، زیرا عامل ذهنی انقلاب هنوز بسیار عقب مانده است.

جنبش بین‌المللی کمونیستی باید از تجربیات قبلی درس بگیرد و مبارزه خود را برای انجام وظایف فوری مبارزات انقلابی کمونیستی تشدید کند. این مسئولیت فوری جنبش کمونیستی بین‌المللی است که یک سازمان بین‌المللی از سازمان‌ها و احزاب م ل م تشکیل دهد. دست‌یابی به چنین وحدتی در سطح بین‌المللی نیاز عاجل است، این امر به جنبش بین‌المللی مائوئیستی جهان امکان می‌دهد تا کمونیست‌ها مسئولیت‌های مبارزاتی‌شان را به نحو هماهنگ و بهتر انجام دهند. ایجاد مرکزیت واحد و روابط رقیقانه و منسجم میان احزاب و سازمان‌های م ل م، بر توسعه و رشد احزاب انقلابی در کشورهای جهان تأثیر مثبت خواهد گذاشت. از نظر تاریخی، حزب شما و جنبش مائوئیستی ترکیه نقش مهمی در توسعه و رشد جنبش بین‌المللی مائوئیستی داشته‌اند. ما امیدواریم که همه احزاب و جنبش بین‌المللی م ل م برای پیشروی جمعی به سوی این هدف، یعنی ایجاد سازمان بین‌المللی کمونیستی (مارکسیست-لنینیست-مائوئیستی) از هیچ تلاشی دریغ نکنند.

رفقای عزیز!

رابطه میان هر دو حزب، به دلیل دیگری هم بسیار مهم است. خلق‌های هر دو کشور افغانستان و ترکیه روابط عمیق فرهنگی و تاریخی با هم دارند. رشد جنبش انقلابی در هر یک از این دو کشور، تأثیر مطلوب

ادامه در صفحه ۱۴

ضیا تئوری سه جهان را رویزیونیستی و ضد کمونیستی می‌دانست.

موضع‌گیری علیه تئوری سه جهان یک مسئله مهم بود و خط فاصل میان انقلاب و ضدانقلاب، کمونیسم و رویزیونیسم می‌کشید. تأثیرات مخرب آن بر چپ افغانستان بسیار گسترده و وسیع بود. سازمان رهائی از تئوری سه جهان به مثابه یک تئوری «علمی» و «انقلابی» دفاع می‌کرد. در راستای همین تئوری به اصطلاح علمی و انقلابی با اتحاد سه گانه متحد شده و جبهه مبارزین مجاهد را به وجود آورد. داکتر فیض، رهبر سازمان رهائی در سندی بنام «مشعل رهائی» مرتجعین اتحاد سه گانه (مولوی محمد نبی، حضرت صبغت‌الله مجددی و پیرسید احمد گیلانی) را پیشتازان دموکراسی خوانده بود.

بعد از دایر نمودن جلسات با کادرهای درجه دو بخش غرستان ساما در زمستان ۱۳۶۴، که جمعاً نه نفر بودند؛ اعلامیه‌ای به نام «بخش غرستان ساما» بیرون داده شد که جدایی‌اش را از مرکزیت تسلیم طلب ساما اعلان نمود. بعد از نشر این اعلامیه تعداد از سامایی‌ها به دستور قیوم رهبر به شهر کویته آمدند و برضد رفیق ضیا تبلیغات به راه انداخته بودند که «او به اروپا فرار می‌کند نشر این اعلامیه صرفاً یک بهانه است برای فرار او به اروپا». تبلیغات ساما و قیوم رهبر برضد رفیق ضیا منجر به این شد تا چهار نفر از جمع نه نفری جنبش قیوم رهبر را بگیرند در جمع این چهار نفر رفیق عزیز نیز بود که بعد از مدتی به حقانیت موضع‌گیری رفیق ضیا پی برده و با یک اعلامیه‌ی گسست‌اش از ساما را اعلام کرد.

«رهبر و شرکا» فقط به تخریب و تبلیغ سو علیه رفیق ضیا اکتفا نکردند، آن‌ها اسناد کمیسیون تحقیق و بررسی تسلیم‌طلبی را نیز برودند که بخشی از حقایق و ریشه‌های تسلیم‌طلبی را روشن می‌ساخت. در گذشته باور بر این بود تسلیم‌طلبی ریشه در اعلام مواضع تازه‌اندیشان ساما دارد. اما زمانی که بحث‌ها و تحقیقات ادامه پیدا کرد و برنامه ساما مورد نقد و بررسی قرار گرفت، معلوم شد که اعلام مواضع و برنامه ساما برگرفته از یکدیگر هستند. نتیجه‌گیری‌های بعدی این بود که تسلیم‌طلبی نه تنها در اعلام مواضع ساما ریشه دارد، بلکه در برنامه ساما نیز هست. در نهایت رفیق ضیا به این نتیجه رسید که «ساما» تشکیلاتی نیست که مبارزات ایدئولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی عناصر کمونیست در آن به نتیجه برسد. به این ترتیب او در زندگی سیاسی‌اش به یک مرحله تازه دست یافت و در ماه حمل ۱۳۶۵، «هسته انقلابی کمونیست‌های افغانستان» را تأسیس و دور جدیدی از مبارزاتش را آغاز نمود.

ادامه دارد

اول ثور ۱۴۰۰

مرگ بر جنگ‌های امپریالیستی و ارتجاعی! زنده باد انترناسیونالیزم پرولتری!

عنوان بخشی از این تلاش، ایالات متحده و متحدانش از عناصر مترجع از جمله نیروهای راست و فاشیست در اوکراین حمایت کردند. این سیاست باعث تقویت گرایش‌های ارتجاعی قوم‌گرایانه و شوونیستی شد که در نتیجه منجر به جنگ داخلی ارتجاعی در اوکراین گردید. نقطه عطف این سیاست کودتای سال ۲۰۱۴ بود که در آن گروه‌های مورد حمایت امریکا و ناتو حکومت طرفدار روسیه را سرنگون کرده و رژیم طرفدار غرب را جایگزین آن نمود.

پوتین و اطرافیان‌ش نماینده سرمایه‌داری لیگارشوی و منافع امپریالیستی روسیه هستند. آن‌ها برای حفظ منافع امپریالیستی‌شان به این جنگ جنایتکارانه دامن زده‌اند. در اولین روز حمله روسیه بر اوکراین، پوتین با انتقاد از لنین و بلشویک‌ها برای به رسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت ملل که منجر به تشکیل اوکراین در سال ۱۹۲۲ گردید بود، تجاوز روسیه بر اوکراین را توجیه نمود.

هر چند روسیه برای حفظ منافع امپریالیستی‌اش به اوکراین حمله کرد، اما ایالات متحده/ناتو مشتاقانه از این فرصت برای به راه انداختن یک جنگ نیابتی علیه روسیه استفاده می‌کنند. اما ناگفته پیداست که جنایات امریکا و ناتو به مراتب از جنایات امپریالیزم روسیه بیشتر است. حداقل بیش از یک میلیون نفر در جنگ‌های ایالات متحده/ناتو در افغانستان و عراق و سایر نقاط خاورمیانه کشته شده‌اند. در دنباله‌روی از این جنایات، امریکا و متحدانش در ناتو به ارزش میلیاردها دلار سلاح به اوکراین فرستاده‌اند تا روسیه را در باتلاق جنگ اوکراین و به هزینه‌ی جانی مردم اوکراین زمین‌گیر کنند. این جنگ نه تنها برای مردم اوکراین فاجعه‌بار بوده، بلکه سبب تشدید بحران جهانی مهاجرت، قحطی، گرسنگی و فقر گسترده در جهان شده است. این ذات نظام امپریالیستی سرمایه‌داری است که باعث جنگ، نژادپرستی، فقر و تخریب محیط زیست می‌شود.

در این میان، پرولتاریای بین‌المللی با پیروی از آموزه‌های لنین، می‌تواند جنگ‌های امپریالیستی تجاوزگرانه و غارت‌گرانه را به جنگ‌های طبقاتی-انقلابی تبدیل کند. در پیروی از آموزه‌های لنین، ما باید از ملت اوکراین، برای حق تعیین سرنوشت‌شان بر اساس اصول انترناسیونالیزم پرولتری و از مقاومت برحق‌شان در برابر اشغال و سلطه امپریالیستی دفاع کنیم.

مهم‌ترین وظیفه و نقش کمونیست‌ها در افغانستان برای دفاع از توده‌ها در اوکراین و خلق‌های تحت‌ستم در اسارت نظام ضدانسانی سرمایه‌داری، برافراشتن پرچم مستقل کمونیسم و تدارک برای جنگ خلق است. برای دست‌یازیدن به این آرمان، انقلابیون مبارز افغانستان باید برای سرنگونی رژیم بغایت ارتجاعی طالبان آمادگی گرفته و ایجاد جمهوری دموکراتیک نوین و رفتن به سمت سوسیالیسم و کمونیسم مبارزه کنند.

مرگ بر جنگ‌های امپریالیستی و ارتجاعی!

زنده باد انترناسیونالیزم پرولتری!

زنده باد کمونیسم!

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

(۱۹ حمل ۱۴۰۱) ۸ اپریل ۲۰۲۲

تجاوز امپریالیستی، ارتجاعی و جنایتکارانه روسیه بر اوکراین و بحران جهانی برخواسته از آن، بار دیگر ضدیت و دشمنی آشتی‌ناپذیر نظام جهانی سرمایه‌داری-امپریالیستی را با منافع بشریت به نمایش گذاشت. این جنگ تجاوزکارانه ارتجاعی به اندازه کافی باعث رنج و ویرانی عظیم خلق اوکراین گردیده است. اما کشورهای امپریالیستی، رسانه‌ها و مزدوران‌شان، مدام بر آتش جنگ و تشدید درگیری نظامی با روسیه می‌دمند که می‌تواند به یک هولوکاست هسته‌ای و پایان حیات بر روی زمین انجامد.

حتی یک ماه بعد از این جنگ ویرانگر، ناتو و به‌ویژه مقامات ایالات متحده، از احتمال طولانی شدن در جنگ، در اوکراین خرسند به نظر می‌رسند، زیرا این جنگ سبب تضعیف روسیه می‌شود. بایدن در سفر خود به اروپا برای بسیج متحدانش، علنا تمایل حکومت امریکا برای حمایت از ادامه جنگ ابراز کرد. او گفت: «اکنون باید متعهد شویم که برای مدت طولانی در این مبارزه باشیم». همه جناح‌های بورژوازی امپریالیستی بر طبل جنگ با روسیه می‌کوبند و از افزایش بی‌پیشینه هزینه‌های نظامی حمایت می‌کنند. ایالات متحده بزرگترین بودجه نظامی تاریخ این کشور را برای سال ۲۰۲۳ اعلام کرد: ۸۱۳ میلیارد دلار-یک افزایش ۱۳ میلیارد دلاری نسبت به سال قبل. آلمان بودجه نظامی خود ۱۰۰ میلیارد یورو اعلام کرد-سه برابر بودجه سال قبل. این افزایش ناگهانی در بودجه نظامی، در تاریخ آلمان بی‌سابقه است و گفته می‌شود حتی در زمان هیتلر نیز اتفاق نیفتاده است.

این جنون میلیتاریستی را تنها در چارچوب رقابت بین امپریالیستی می‌توان درک کرد. ایالات متحده و ناتو می‌خواهند با مهار روسیه و چین، هژمونی جهانی خود را حفظ کنند. ریاست جمهوری بایدن، با طرح‌های واضح تشدید تقابل با روسیه و چین آغاز شد. تاریخچه کار مقامات ارشد کابینه بایدن نشان می‌دهد که آن‌ها یا در خدمت وزارتخانه‌های خارجه و دفاع بوده یا صنعت اسلحه و اندیشکده‌های امنیتی. به همین دلیل، روزنامه‌های مطرح آمریکا، گزینش کابینه بایدن را اولین قدم‌های او برای تیمی‌سازی برای مقابله با چین و روسیه تفسیر کردند. این تمایل آشکار بایدن به تشدید نظامی‌گری باعث افزایش قیمت سهام اسلحه پس از پیروزی او در انتخابات شد.

ائتلاف امپریالیستی ناتو به رهبری ایالات متحده و مزدوران‌شان، جنگ اوکراین را تضاد بین «دموکراسی» و «خودکامگی» تعریف می‌کنند. در این تعریف، روسیه مستبد، جنگی «بی‌دلیل» علیه اوکراین به راه انداخته و مانع پیوستن این کشور به ناتو شده است. این بخشی از تبلیغات جنگی غرب برای تحریف واقعیت و پنهان کردن دخالت بی‌شرمانه امپریالیزم امریکا و متحدین اروپایی‌اش در تداوم بحران کنونی است.

پس از فروپاشی سوسیالیسم شوروی، امپریالیست‌های امریکایی سیاست ایجاد یک جهان تک‌قطبی، تحت هژمونی امپریالیزم امریکا را دنبال کردند. گسترش ناتو به اروپای شرقی یک بخش مهم ژئواستراتژیکی این هدف بود. اوکراین از اوایل ۲۰۰۰ به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین نقاط مناقشه بین ایالات متحده / ناتو و روسیه مطرح شد. از همان زمان تا کنون ایالات متحده در تلاش جایگزین کردن یک رژیم دست‌نشانده در اوکراین بود که طرفدار منافع غرب باشد. به

نگاهی به تاریخ جنبش کمونیستی افغانستان

منصور آفاق

جریان کمونیستی و چپ کشور، نقش رفیق اکرم یاری و سازمان جوانان مترقی را مشخص نمود و خصوصیات خطوط انحرافی (ستریزم، اکونومیزم، پسفیزم و اپورتونیزم) را همه‌جانبه تحلیل نمود. بدون این جمع‌بندی تیوریکی و تحلیل انتقادی از جنبش کمونیستی و چپ کشور ممکن نبود از کمبودات و انحرافات گذشته گسست صورت گیرد و جنبش نوین کمونیستی کشور به لحاظ تیوریک اساس مستحکم یابد.

لازم است این درس‌گیری از تاریخ مبارزاتی جنبش کمونیستی عمق بیشتر یابد. با موشکافی بیشتر در تاریخ جنبش کمونیستی کشور درس‌های بیشتر را می‌توان بیرون کشید. مشی و خطوط متفاوت زیر نام کمونیزم در نیم قرن اخیر در افغانستان به تجربه گرفته شده است، جمع‌بندی از این تجارب در حقیقت جمع‌بندی از مسایل خطی و تیوریکی این سازمان‌ها و جریان‌ها است. از همه مهمتر این‌که توجه به تجربه‌های مبارزاتی گذشته افغانستان، شناخت از قانون‌مندی‌ها و خصوصیات عینی جامعه را بیشتر می‌سازد. خلاصه این‌که با استفاده از تجارب مبارزاتی جنبش بین‌المللی کمونیستی و داخلی، مبتنی بر مارکسیزم-لنینزم-مائونیزم است که می‌توان مسیر درست آینده انقلاب را ترسیم کرد. این کار ممکن نیست مگر این‌که با دقت علمی و انتقادی به صورت همه‌جانبه مسایل مورد ارزیابی قرار گیرد و نقاط مثبت و منفی آن شناسایی گردد.

زمینه‌های شکل‌گیری جنبش کمونیستی کشور

در نتیجه جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸) و انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، نظام سرمایه‌داری در بحران فراگیر و عمیق فرو رفت و ضربه‌ای بر پیکر سرمایه‌داری وارد گردید که از آن پس هرگز به وضعیت قبل از جنگ برنگشت. بخش مهم مناطق جهان از تحت سیطره و سلطه نظام امپریالیستی خارج شد و جهان به دو سیستم متضاد سوسیالیستی و سرمایه‌داری تقسیم گردید. موج نیرومندی از مبارزات طبقاتی کارگران برضد دولت‌های سرمایه‌داری در کشورهای پیشرفته و صنعتی جهان و مبارزات آزادی‌بخش ملت‌های تحت سلطه علیه سلطه امپریالیزم گسترش یافتند.

در کشورهای سرمایه‌داری و امپریالیستی جهان، شورش‌های بی‌سابقه به وقوع پیوست. در بعضی از این کشورها تا سقوط نظام و دولت‌های حاکم پیش رفت. قدرت و گستردگی طغیان این امواج انقلابی به حد عظیم بود که نظام سرمایه‌داری را از بنیاد به لرزه درآورد. مبارزات ملت‌های تحت ستم، چشم‌انداز و افق تازه در نتیجه این حمایت جهانی یافتند.

شلیک توپ‌های انقلاب اکتبر کمونیزم را نه تنها در چین، بلکه در سراسر جهان و کشورهای تحت سلطه سه قاره آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین رساند و اشاعه داد. انقلاب اکتبر جهش بزرگ در تاریخ بشر بود و تاثیر نیرومندی بر بیداری مردم جهان و به خصوص کشورهای تحت سلطه به همراه داشت. پیروزی انقلاب اکتبر و دولت سوسیالیست شوروی در کسب استقلال افغانستان نقش بسیار مهم داشت و دولت شوراهای اولین کشور بود که استقلال افغانستان را به رسمیت شناخت و مورد حمایت اقتصادی و سیاسی قرار داد. اما به دلیل عقب‌ماندگی مفرط جامعه و رشد

تاریخ جنبش چپ و کمونیستی افغانستان نیز مانند سایر بخش‌های تاریخ کشور به قلت و کمبود منابع و مدارک تحقیقی مواجه است و مضاعف بر آن پژوهش‌های علمی و تحلیل‌های تاریخی نیز در این مورد کمتر انجام شده است. کمبود منابع و اسناد تاریخی عمدتاً به این دلیل است که «سازمان جوانان مترقی» و سازمان‌های منتسب و منشعب از آن عمدتاً سازمان‌های مخفی بودند. به دلیل شرایط خفقان و استبداد حاکم بر کشور، بخش‌های زیادی از نوشته‌ها و بحث‌های دورنی و تیوریکی‌شان انتشار بیرونی نیافتند. تعداد محدود از نوشته‌ها و اعلامیه‌هایی هم که به بیرون راه یافتند در اثر اوضاع آشفته و پر از هرج و مرج ناپدید شدند. معلومات و مدارک دولتی که در نتیجه جاسوسی و بازجویی از «شعله‌بی‌ها» به دست دولت‌های ظاهرخان (۱۳۱۲-۱۳۵۲ ه.ش) و داود خانی (۱۳۵۲-۱۳۵۷ ه.ش) و خلق و پرچم (۱۳۵۷-۱۳۷۱ ه.ش) و بعدها مجاهدین افتادند، نیز به دلیل دست به دست شدن این دولت‌ها تا حدود زیاد از میان رفته‌اند. منبع مهم که تا اکنون به میزان زیاد دست‌مایه و منبع بررسی، تحلیل و جمع‌بندی از گذشته تاریخی چپ افغانستان، جریان شعله جاوید گردیده است، صحبت‌های شفاهی و تعداد نوشته‌ها و کتاب‌های خاطرات افراد مربوط به جریان شعله جاوید بوده است.

در میان توده‌ها، هواداران جریان شعله‌جاوید به طور عموم روایت‌ها و تاریخ شفاهی از جنبش چپ و کمونیستی عمومیت دارد و متأسفانه اکثراً همین روایت‌های سطحی و عوامانه مبنای تحلیل تاریخی-سیاسی و جمع‌بندی از جریان شعله جاوید قرار گرفته‌اند. ابهام و تیرگی بر مسایل زمانی افزایش می‌یابد که جریانات انحرافی از سازمان جوانان مترقی بر مبنای برداشت‌های رویزیونیستی و دکماتیستی، روایت‌های دل‌خواهی و سطحی از سازمان جوانان مترقی و در کل جنبش کمونیستی و چپ ارائه داده‌اند. نمونه‌ی بارز این‌گونه نقد و جمع‌بندی نوشته نقد‌گونه فیض‌احمد از سازمان جوانان مترقی در جزوه «با طرد اپورتونیزم در راه انقلاب به پیش رویم» است که با دید سطحی و اکونومیستی نوشته شده است. روایت‌ها و گفتگوهای انفرادی افراد نیز عمدتاً سطحی و غرض‌ورزانه است.

با این حال در سال‌های اخیر تعداد مقالات و کتاب‌ها در خصوص تاریخ چپ و جریان «شعله جاوید» انتشار یافته است. نشر این مقالات و کتاب‌ها از این نظر که به مسایل چپ و جریان شعله جاوید پرداخته‌اند و مسایل چپ و کمونیستی را مورد توجه قرار داده‌اند امر نیک است. اما این مسأله جنبه منفی نیز در خود دارد، و آن این است که تعداد زیادی از این نوشته‌ها بسیار سطحی، لیبرالی و در بسا موارد غلط است و سبب گمراهی می‌گردد. این نوشته‌ها و کتاب‌ها باید از دید اصول کمونیستی مورد نقد و ارزیابی قرار گیرد. کم‌توجهی و کوتاهی در عرصه مبارزه تیوریک و جمع‌بندی از تاریخ جنبش چپ کشور از یک جانب بیانگر ضعف تیوریک جریان چپ کشور است، از جانب دیگر نشان ضعف و ناتوانی در عرصه مبارزاتی عملی نیز هست.

مهم‌ترین و جدی‌ترین جمع‌بندی تیوریکی و تلاش به منظور بررسی از تجارب مبارزاتی جنبش چپ و کمونیستی کشور، به واسطه صدر حزب ما زنده یاد رفیق ضیا انجام شد. او با جمع‌بندی تیوریکی عمیق از

تجارتی و اقتصادی با این قدرت‌ها منجمه امپریالیزم انگلیس انعقاد گردید که سرآغاز فعالیت‌های اقتصادی سرمایه‌های مختلف امپریالیستی در افغانستان محسوب می‌گردد. (پیشه تاریخی افغانستان، ۱۳۸۱: ۴۸۳۱) با تمام این اوصاف گفته می‌شود در اخیر سال ۱۹۲۰ «کمیته مرکزی انقلابیون افغانستانی» در بخارا شکل می‌گیرد. هدف این کمیته براندازی رژیم موجود کابل و شکل‌گیری دولت جمهوری در آن کشور بر مبنای اراده مردم گفته شده بود و تا این که مردم افغانستان را از دیکتاتوری امیر و بیگ‌ها نجات دهد. (شفایی ۱۳۹۶: ۷۴) هیچ سند از عضو و یا اعضای افغانستانی این کمیته خبر نمی‌دهد. بسیاری از مورخین لیبرال و ضد کمونیستی نخستین هسته چپ و کمونیستی در افغانستان را حلقه کوچک «جوانان افغان» (۱۹۲۴) می‌دانند که دارای نشریه به نام «ستاره افغان» بود. اعضای مهم جوانان افغان عبدالرحمان لودین، میرغلام محمد غبار و غلام محمد میمنگی بودند. اما این گروه نه دارای اندیشه‌ی کمونیستی بودند و نه حلقه‌شان مبلغ اندیشه‌های کمونیستی. در نهایت آن‌چه از نوشته‌های غبار و شعرهای لودین در دوران امانی می‌تواند استنباط کرد، این است که گروه «جوانان افغان» دارای بینش بورژوا-ناسیونالیزم انقلابی بودند و نه کمونیست.

خلاصه این که «اصلاحات امانی» اصلاحات مضحک طبقه فیودال-کمپرادور بورکراتیک تحت رهبری امان‌الله‌خان بود. این اصلاحات تجددگرایانه نیمه‌مستعمراتی به دلیل شرایط و اوضاع فوق‌العاده نامساعد جهانی و داخلی و حرکت‌های سطحی و کوتاه‌بینانه امان‌الله‌خان نه تنها زمینه‌ساز قدرت متمرکز دولتی نشد، بلکه منجر به سقوط رژیم او نیز گردید. شرایط نامساعد خارجی عمدتاً به این دلیل بود که در دوران حاکمیت رژیم امان‌الله (دهه ۲۰ میلادی) امپریالیزم انگلیس هنوز از قدرت زیاد برخوردار بود و قدرت درجه یک جهان محسوب می‌شد. سلطه و کنترل افغانستان به منظور جلوگیری از گسترش کمونیزم در هند برای امپریالیزم برتانیای بسیار مهم بود.

به لحاظ داخلی شکست دولت امانی بیشتر به این دلیل بود که توده‌های مردم و روشنفکران مشروطه خواه نسبت به اصلاحات سطحی امان‌الله خان بدبین شدند و اعتمادشان را نسبت به حکومت او از دست دادند. به همین دلیل اصلاحات امانی که قبلاً پایگاه سنتی سلطنت را یعنی اشراف زمین‌دار، فیودال، متنفذ و روحانی را از دست داده بود؛ این بار اما به دلیل ناتوانی در بهبود وضعیت معیشت مردم و توسعه اقتصادی و سیاسی کشور، توده‌های مردم و روشنفکران را نیز از خود ناراض و ناامید ساخت. این امر زمینه‌ی دخالت انگلیس و سقوط سلطنت امان‌الله‌خان را فراهم نمود. حکومت و سلطنت امان‌الله‌خان سقوط کرد و اصلاحات مضحک او نیز به شکست انجامید. سلطنت استبدادی خشن خاندان نادری به حمایت انگلیس ایجاد شد. در نتیجه‌ی استبداد خشن خاندان نادری و ایجاد فضای خفقان و سرکوب، جنبش مشروطه خواهی و مبارزات ضد استعماری و استبدادی تقریباً برای دو دهه تا ختم جنگ جهانی دوم فروکش کرد.

نهضت «هفت شورا» و بذرهای اندیشه کمونیستی

در سراسر قرن نوزده و اوایل قرن بیست تا زمان جنگ جهانی اول و انقلاب اکتبر استعمار انگلیس، مانع هرگونه انکشاف و توسعه در افغانستان گردید. این امر از یک طرف به سیاست عمومی استعمار انگلیس ربط داشت که هدف آن حفظ یک حکومت ضعیف دست‌نشانده بود و از طرف دیگر به شرایط جغرافیایی اقتصادی و سیاسی افغانستان نیز مربوط می‌شد: کشور کوهستانی با نفوس کم و فاقد زیربنای اقتصادی و شبکه‌ی مواصلاتی، مناسبات ملوک الطوائف،

بسیار ناچیز و محدود طبقه کارگر و شرایط خفقان و استبدادی حاکم بر جامعه، اندیشه‌های کمونیستی و سازمان پیشاهنگ کمونیستی در کشور شکل نگرفت. این در حالی بود که انقلاب اکتبر بر گسترش کمونیزم در جهان تاثیر عظیم و حیرت‌انگیز نموده بود. در مدت زمان کمتر از یک دهه احزاب کمونیستی بسیار در سراسر جهان شکل گرفت. حزب کمونیست ایران در سال ۱۹۲۰ و حزب کمونیست چین در سال ۱۹۲۱ ایجاد شدند. به همین ترتیب در مدت کمتر از ده سال بعد از انقلاب کبیر اکتبر حزب کمونیست مکزیک، ارژانتین، برزیل، اروگوئه، پرو، مصر، افریقای جنوبی، ترکیه، اندونیزی، هند، بنگله‌دیش و خیلی از احزاب دیگر شکل گرفتند. شکل‌گیری این تعداد از احزاب در این مدت زمان کوتاه شگفت‌انگیز است و نمی‌تواند بدون تاثیر گذاری جهانی انقلاب اکتبر بوده باشد.

در افغانستان اما اوضاع اندکی متفاوت به پیش رفت، در طول قرن نوزده در نتیجه سلطه استعمار انگلیس، کشور در انزوای کامل از جهان به سر می‌برد. سلطه استعمار ارتباط کشور را با کشورهای جهان قطع نموده بود. فیودالیزم تا اوایل قرن بیست بر کشور مسلط بود. از رشد صنعت و معارف جدید به شدت جلوگیری شده بود. نه تنها بورژوازی ملی که حتی بورژوازی کمپرادور (بروکرات) وابسته به امپریالیزم نیز پروراندانه نشده بود. به این علت تحولات بیرونی تاثیرات بسیار اندک بر مسایل داخل کشور داشت. جنگ روسیه و جاپان و انقلاب ۱۹۰۵ روسیه آن تأثیر را که در بیداری سایر کشورها داشتند، در افغانستان کمتر داشت. این عقب‌مانده‌گی اقتصادی و انزوایی سیاسی سبب شد نه تنها طبقه کارگر که فوق‌العاده اندک و ضعیف بود، قادر به ایجاد برنامه و سازمان سیاسی نشود؛ بلکه بورژوازی ملی ضعیف و ناتوان نیز قادر به ارایه برنامه و سازمان سیاسی نگردید. به همین دلیل اصلاحات دوران امانی عمدتاً اصلاحات نوع بورژوا و فیودال-کمپرادوری بود که توسط هیئت حاکمه از بالا دامن خورد و دارای تمایلات کم بیش ضد انگلیسی با تمایل به رقبای انگلیس یعنی ایتالیا، آلمان و فرانسه بود. علاوه بر شرایط مادی، زمینه‌های فرهنگی و فکری هم قابل تامل است. نهضت مشروطه‌خواهی و ناسیونالیزم بورژوازی در کشورهای تحت سلطه مانند هند، ایران و ترکیه زمینه‌ساز شکل‌گیری اندیشه‌های سوسیال دموکراسی و کمونیستی گردید.

اما محدودیت‌های ناشی از سلطه استعماری و انزوایی سیاسی، فرهنگ فیودالی و قبیلوی و عدم توسعه اقتصادی کشور مشروطه‌خواهی را به محدودیت‌های متعدد مواجه ساخته بود. نخستین نهضت مشروطه خواهی افغانستان (۱۹۰۷-۱۹۱۲) در اوایل قرن بیست عمدتاً از بالا و دربار دامن خورد و دارای گرایش بسیار غلیظ فیودالی و پان‌اسلامی بود. این نهضت نه تنها گسترش نیافت و سراسری نشد، بلکه فقط در داخل شهر کابل آن هم در دایره بسیار محدود از روشنفکران باقی ماند. تسلط گرایش پان‌اسلامی بر نهضت مشروطه‌خواهی در افغانستان بر محدودیت‌های فکری آن افزود. محمود طرزی از رهبران اصلی نهضت مشروطه‌خواهی و اصلاحات دوران امانی بودند.

با وجود تمام محدودیت که جنبش مشروطیت اول (۱۹۰۷-۱۹۱۲) با خود داشت برای هیئت حاکمه و استبداد سلطنتی و استعمار انگلیس تحمل نگردید و رهبران‌شان به توب بسته شدند و قلع و قمع گردیدند. بعدها در دوران امان‌الله‌خان با وجود حمایت اتحاد جماهیر شوروی و لنین از استقلال افغانستان اما این روابط به دلیل خصلت فیودال-کمپرادوری و بینش پان‌اسلامی و خلافت خواهی امان‌الله‌خان نه تنها توسعه نیافته بلکه به سردی گرائید. برعکس رابطه امان‌الله‌خان با سایر کشورهای امپریالیستی فرانسه ایتالیا و آلمان توسعه یافت و قراردادهای

علاوه بر آن سلطنت خاندان طلایی تدبیر موقتی «دموکراسی کذایی» شاه محمود را در مواجهه بر بحران و اوضاع وخیم اقتصادی و نارضایتی توده‌ها و احیا و رشد گرایش‌های مشروطه خواهی، به منظور جلب سرمایه‌های امپریالیستی برای تجهیز ارتش و غلبه بر بحران اقتصادی به کار برد. امپریالیسم انگلیس بعد از جنگ دوم جهانی دیگر در وضعیت نبود که بتواند خاندان طلایی را سرپناه نگهدارد. تلاش خاندان طلایی و طبقه حاکمه برای جلب کمک امپریالیسم آمریکا به جایی نرسید، زیرا پاکستان نو تاسیس برای امریکای‌ها اهمیت بیشتر نسبت به افغانستان داشت. به این ترتیب پروژه حکومت متمرکز و نیرومند سراسری در افغانستان بدون حمایت قاطع امپریالیسم و درآمد ناکافی داخلی به اتمام نرسید. پروژه‌ی که تا اکنون نیز به سرانجام نرسیده است.

اعطای نیم‌بند آزادی‌های «دموکراسی کذایی» علاوه بر این که زمینه نسبی برای فعالیت احزاب سیاسی و جراید آزاد فراهم آورد، مناسبات میان افغانستان و شوروی را نیز بهبود بخشید. ورود کتاب و جراید از هند، ترکیه و ایران نیز تسهیل شد. این امر در شکل‌گیری جنبش هفت شورا موثر افتاد.

با این حال، جنبش هفت شورا (جنبش مشروطیت سوم) که در اوضاع بعد از جنگ جهانی دوم به میان آمد، فصل جدید در مبارزات ضد استعماری و استبدادی رقم زد و نقش بس ماندگار و اثرگذار در تاریخ مبارزات کشور از خود به جا گذاشت و سال‌ها الگو و الهام برای مبارزان کشور شد. آزادی‌خواهان و مبارزان مانند غبار و محمودی فقید به پارلمان راه یافتند. حزب خلق به رهبری محمودی فقید و حزب وطن به رهبری میرغلام محمد غبار به فعالیت آغاز کردند و جراید «وطن» و «خلق» اجازه‌ی انتشار یافتند.

در مورد محمودی و حلقه زیر رهبری او در جنبش چپ افغانستان (جریان شعله جاوید) اختلافات و برداشت متفاوت وجود داشته است. سازمان جوان مترقی در شماره سوم نشریه شعله جاوید دور اول نوشت: «جریده شعله جاوید که سنن پرافتخار انقلابی خلق افغانستان و خلق‌های سراسر جهان را به دیده‌ی قدر می‌نگرد با این نوشته خاطره‌ی آن جنبش ارزشمند که پیشاهنگ فقید آن دکتر محمودی که در سراسر زندگی سیاسی خویش در راه گسترش اندیشه‌های پیشرو و متشکل ساختن نیروهای مترقی افغانستان تلاش کرد و مانند مشعل فروغناکی رهنمای همراهان و همزمان خود بود، در اذهان مردم ما زنده سازد. خلق افغانستان هیچگاه نخواهند گذاشت که شعله‌ی مبارزه به افسردگی بگراید و این سمت کوشش طبیعی ستم‌کشان است.» (شعله جاوید، ش ۳، ۱۳۴۷)

داکتر فیض احمد در نوشته با «با طرد اپورتونیزم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم» این تحلیل شعله جاوید در مورد محمودی و حلقه‌اش را بخش از انحرافات و خیانت «سازمان جوانان مترقی» به اندیشه مائوتسه‌دون می‌داند: «تنها سازمانی با ایدئولوژی و مشی منحرف و خائن به اندیشه مائوتسه‌دون چون (سازمان جوانان مترقی) می‌تواند خود را بی‌چون و چرا «ادامه دهنده‌ی» راه رفرمیستی و مشروطه طلبانه اعلام کند.» (اروند، ۱۳۹۷: ۴۵۲)

اما حزب ما در سند «پیشنه تاریخی افغانستان»، در مورد جنبش هفت شورا و محمودی چنین جمع‌بندی می‌کند:

«محدودیت‌های عینی و ذهنی ناشی از عقب‌ماندگی فوق‌العاده کشور تاثیرگذاری بسیار اندک مبارزات انقلابی جهان بر نیروهای سیاسی و مترقی کشور باعث گردید که مبارزات دوره هفت شورا در مجموع نتواند از محدوده مبارزات دموکراتیک طراز کهن و مشروطه خواهی فراتر رود، ولی پیدایش بسیار ضعیف پایه طبقاتی مبارزات کمونیستی در

اقوام و قبایل جنگجو، در نبود یک حکومت متمرکز و قوی که امنیت هرگونه سرمایه‌گذاری را به خطر مواجه می‌نمود و ایجاد امنیت برای سرمایه‌گذاری، هزینه بسیار سنگین را در برمی‌داشت. بعد از انقلاب اکتبر و خطر گسترش انقلاب کمونیستی در جهان و هند الزامات جدید فراراه امپریالیسم انگلیس و سایر امپریالیست‌ها قرار گرفتند. حمایت و تشکیل حکومت‌های استبدادی نیرومند و متمرکز - به شکل یک کمربند در اطراف شوروی از چین و کره در شرق گرفته تا ایران و افغانستان و ترکیه در آسیای میانه و خاورمیانه، تا لهستان در اروپای شرقی و فنلاند در اروپای شمالی - که بتواند مبارزات ضد امپریالیستی و جنبش کمونیستی را در این کشورها سرکوب نموده، مانع انتشار آن به سایر نقاط جهان و از جمله هند شود. این کار در ایران به واسطه رضاشاه و در ترکیه توسط اتاترک انجام شد. اما تلاش آمریکا، به مدت ۲۵ سال برای حفظ چانکایشک در قدرت، به منظور جلوگیری از کسب قدرت سیاسی توسط حزب کمونیست چین به شکست انجامید. این دیوار حفاظتی امپریالیستی که به منظور جلوگیری از گسترش کمونیسم به دور اتحاد شوروی ساخته شده بود، تا ختم جنگ جهانی دوم ادامه یافت. در پایان جنگ دوم جهانی با پیروزی انقلاب سوسیالیستی در چین و پیوستن اروپای شرقی به کشورهای سوسیالیستی شکسته شد.

به قدرت رسیدن نادرخان و ایجاد حکومت استبدادی خاندان طلایی، به حمایت امپریالیسم انگلیس نیز در خدمت چنین هدف قرار داشت. به همین دلیل نادرخان، اصلاحات نیم‌بند روبنایی امانی را کنار گذاشت، فعالیت‌های سیاسی آزاد را ممنوع کرد، مشروطه‌خواهان دوره امانی مانند عبدالرحمان لودین و طرفداران امان‌الله خان مانند غلام‌نبی خان چرخ‌چی و ولی‌خان دروازی را اعدام نمودند و تعداد زیادی از روشنفکران آزادی‌خواه به زندان انداخته شدند. روزنامه‌های آزاد و مستقل مسدود گردید و مبارزه ضد استبدادی و استعماری با شدت تمام سرکوب شد. اما مبارزان و آزادی‌خواهان در شرایط خفقان و استبداد دست از مبارزه و مقاومت نکشیدند، این بار اما آن‌ها دست به ترور سران خاندان و طبقه حاکمه زدند که در نتیجه این ترورها شخص نادرشاه غدار و برادرش نیز کشته شدند.

خلاصه سلطنت خاندان طلایی - در ۱۵ سال اول آن، تا ختم جنگ جهانی دوم - استبداد فیودال - کمپرادوری را استحکام بخشید و با سرکوب مشروطه‌خواهی و مبارزات ضد استبدادی و استعماری، زمینه‌های نفوذ، پرورش و گسترش اندیشه‌ها و سازمان‌های کمونیستی را نیز به عقب انداخت.

جنگ جهانی دوم تحولات و تغییرات بزرگ را در جهان، منطقه و افغانستان به همراه داشت. مبارزه انقلابی در جهان دوباره اعتلاء و گسترش یافت. فاشیسم در جهان شکست خورد. استعمار پیر انگلیس با وجود که یکی از فاتحان جنگ بود، به شدت تضعیف شد. مبارزات در مستعمرات شدت گرفت. اوضاع جدید پس از جنگ دوم جهانی، مشروطه خواهی و مبارزات ضد استعماری و استبدادی را دوباره در کشور مساعد ساخت. نارضایتی توده‌های مردم از اوضاع وخیم اقتصادی و سیاسی کشور و رشد گرایش‌های ضد استعماری و استبدادی در میان قشر روشنفکر روزبه‌روز بیشتر می‌گردید. طبقه حاکمه و خاندان طلایی در مواجهه با این تغییرات جهانی و داخلی مجبور به کنار گذاشتن هاشم‌خان شد و شاه محمود را با نمایش «دموکراسی کذایی» به روی صحنه آورد.

«دموکراسی کذایی» شاه محمود که در واقع یک تدبیر و عملکرد موقتی دربار و هیئت حاکمه بود، فقط بصورت موقت به مثابه منفذی برای بیرون زدن علنی نارضایتی توده‌های مردم در وجود جنبش دوره هفت شورا عمل نمود.» (پیشنه تاریخی افغانستان، ۱۳۸۴: ۲۰۵)

- پننجشیری، دستگیر؛ ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق؛ پیشاور: بی نا، ۱۳۷۷.
- حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان؛ ضمیمه برنامه، پیشه تاریخی افغانستان، سایت شعله جاوید، ۱۳۸۴.
- سازمان رهایی بخش خلقهای افغانستان (سرخا)؛ چگونگی پیدایش و رشد بورژوازی در افغانستان؛ هالند: بنیاد شاهنامه، ۱۳۹۲.
- شفایی، امان‌الله؛ چپ‌گرایی در افغانستان، تحلیل کارنامه پیروان مارکسیسم-لنینیسم؛ کابل: انتشارات بنیاد اندیشه، ۱۳۹۶.
- طنین، ظاهر؛ افغانستان در قرن بیست؛ چ سوم، کابل: بی تا.
- صبوری، سیامک؛ رضاشاه و تاریخ واقعی پهلوی اول؛ نشر انترنتی آتش، ۱۳۹۹.
- فرهنگ، میر محمد صدیق؛ افغانستان در پنج قرن اخیر؛ ج دوم، کابل: ۱۳۷۷.
- گوبر و دیگران؛ تاریخ مختصر جهان؛ ج پنجم، تهران: نشر بین الملل، ۱۳۶۰.
- گریگوریان، وارتان؛ ظهور افغانستان نوین؛ ترجمه، علی عالمی کرمانی، تهران: انتشارات عرفان، ۱۳۸۸.
- مشعوف، میر محمد یعقوب؛ جریان دموکراتیک نوین، شعله جاوید؛ کابل: انتشارات سعید، ۱۳۹۷.
- هاشمی، سیدسعدالدین؛ نخستین کتاب درباره جنبش مشروطیت خواهی افغانستان؛ مشهد: نشر سنبله، ۱۳۸۴.
- لیاخفسکی، الکساندر؛ توفان در افغانستان؛ ترجمه عزیز آریانفر، کابل: انتشارات میوند، ۱۳۹۱.
- یاری، اکرم؛ انقلاب و مسئله ملی؛ نشر انترنتی، شعله جاوید.
- شعله جاوید، دوره چهارم، شماره چهارم، جدی، ۱۳۹۳.

ادامه صفحه ۹

قابل توجهی بر دیگر خواهد داشت. با توجه به اهمیت این مطلب، ما جدا علاقه مند تقویت همکاری و ارتباط متقابل میان هر دو حزب هستیم، تا از تجربیات یکدیگر بیاموزیم. ما امیدواریم که جشن پنجاهمین سالگرد حزب شما، به پیشبرد مبارزات کمونیستی انقلابی در ترکیه و تلاش‌ها برای ایجاد و وحدت جنبش بین‌المللی کمونیستی در سطح جهان کمک کند.

زنده باد حزب کمونیست ترکیه-مارکسیست-لنینیست!
 زنده باد یاد و خاطره رفیق ابراهیم کایا کایا!
 زنده باد مارکسیزم-لنینیسم-مائوئیسم!

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان
 ۲۴ اپریل ۲۰۲۲

کشور و تاثیر پذیری اندکی از ظهور و شکوفایی اردوگاه سوسیالیستی، بذرافشان جانباز ایدئولوژی کمونیستی را در وجود حلقه محمودی فقید و یارانش در کشتزار خونین دوره هفت شورا پرورش داد. بذرهاى افشاندۀ شده توسط این پیشگامان توانست پس از سپری نمودن یک دهه سردی و برودت دوره استبداد داود خانى جوانه زند.» (پیشه تاریخی افغانستان، ۱۳۸۴: ۲۰۵)

چرا حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان و سازمان رهایی به تجارب مبارزاتی محمودی نگاه متفاوت دارد؟ این تفاوت ریشه در خط مشی متفاوت این حزب و سازمان دارد. سازمان رهایی به دلیل مبارزات پارلمانی و قانونی محمودی و یارانش این تجارب مبارزاتی را یک سره نفی می‌کنند. این چپ‌روی در حرف، اما در عمل به راست‌روی می‌انجامد. سازمان رهایی افغانستان بعد از ۷۰ سال پس از مبارزات محمودی فقید، حزب قانونی و نماینده در پارلمان رژیم دست نشانده دارد. محمودی و یارانش در مقابل تهدید و تطمیع ارتجاع و امپریالیزم کوچکترین مماشات و گذشت نکرد و جانبازانه به مدت ده سال در زندان سپری نمود. حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان محمودی و حزبش را بنیانگذاران کمونیزم در کشور نمی‌داند، بلکه از نظر حزب ما «سازمان جوانان مترقی» نخستین سازمان کمونیستی و مائوئیستی در افغانستان است. حزب ما به درستی حلقه محمودی را بذرافشان اندیشه‌های کمونیستی در کشور محسوب نموده است.

خلاصه اینکه حلقه محمودی، نخستین نهضت جدی رادیکال ضد ارتجاعی و استعماری در کشور بود که سنن انقلابی ماندگار را از خود به یادگار گذاشت و بذرافشان اندیشه کمونیستی در کشور گردید و زمینه شکل‌گیری و گسترش کمونیزم در کشور را فراهم نمود.

مائو در خطابه به یاد داکتر سون یاتسن گفت: «بگذار احترامات خود را به پیشاهنگ کبیر انقلابی خود داکتر سون یاتسن تقدیم کنیم» این احترامات عمیق مائوتسه دون به داکتر سون یاتسن به دلیل موضع دموکرات انقلابی او، به دلیل همکاری با حزب کمونیست چین و به خاطر طرح سه اصل خلق بود. مائو افزود داکتر سون یاتسن کمبدهای داشت اما او شخصیت بزرگ بود. کمبدهای او را باید در پرتو شرایط تاریخی مورد ارزیابی قرار داد.

جنبش کمونیستی افغانستان نیز باید به این پیش‌کسوت بزرگ مبارزه برضد ارتجاع و استعمار احترام بگذارد و کمبودات داکتر محمودی فقید را در پرتو شرایط تاریخی آن عصر در نظر بگیرد.

ادامه دارد.

حمل ۱۴۰۰

منابع:

- اروند، عتیق؛ یاسوسیالیسم یا توحش، تاریخ‌نگاری به مدد نشریات چپ افغانستان؛ کابل: انتشارات سعید، ۱۳۹۷.
- بهرننگ، امید؛ گرگاهی تاریخی، مصافی عظیم؛ نشر اینترنتی پنج بهمن، ۱۳۹۹.

شعله جاوید را بخوانید و در دسترس دیگران قرار دهید

زنده باد جنگ خلق در هند! مرگ بر فاشیزم مودی!

زنده باد جنگ خلق در هند!

جنگ خلق در هند، زیر رهبری حزب کمونیست هند (مائوئیست) مبارزه طبقاتی و جهانی کارگران و زحمتکشان علیه نظام فاسد سرمایه‌داری - امپریالیستی است. این مبارزه کارگران، دهقانان و دیگر

توده‌های زحمتکش برای سرنگونی دیکتاتوری بورژوازی کمپرادور در هند و ایجاد یک جامعه دموکراتیک و سوسیالیستی جدید است. مرکز ثقل این مبارزه، پایگاه انقلابی است که در آن دهقانان و سایر زحمتکشان با برافراشتن پرچم سرخ کمونیستی علیه ماشین خشونت و سرکوب طبقه حاکمه هند زیر رهبری حزب فاشست مودی مبارزه می‌کنند.

جنگ خلق در هند، نه تنها شور و نشاط انقلابی را در میان توده‌های هند برانگیخته، بلکه به توده‌های ستمدیده، پرولتاریا و کمونیست‌ها در سراسر جهان قوت قلب داده است. ترس مرتجعین حاکم در هند و حامیان امپریالیستی آن‌ها از جنگ خلق در هند دقیقاً به این

دلیل است که این جنگ، شور و شوق انقلابی را در سراسر جهان زنده کرده است. بسیاری از پرولتاریای بین‌المللی و توده‌های انقلابی جهان، جنگ خلق هند را جنگ طبقه خود دانسته و در کنار آن می‌ایستند.

اما طبقه مرتجع هند با همکاری امپریالیست‌ها و کشورهای ارتجاعی منطقه برای سرکوب جنگ خلق در هند روش‌های مختلفی را به کار می‌گیرند. اراذل مسلح دولت هند، ماهیت ارتجاعی و ضد توده‌ای خود را با استفاده‌ی جنایتکارانه از قدرت علیه توده‌ها و اعضای حزب کمونیست هند (مائوئیست)، به نمایش گذاشته است. دولت مرتجع هند، مخالفان سیاسی و روشنفکرانی را که نقض حقوق بشر و استفاده‌ی از خشونت برای سرکوب توده‌ها را مورد پرسش قرار می‌دهد، شکنجه و زندانی می‌کنند.

با وجود تمام خطراتی که وجود دارد، جنگ خلق در هند به پیشروی خود ادامه می‌دهد. این وظیفه انترناسیونالیستی همه کمونیست‌ها، انقلابیون، کارگران و نیروهای مترقی است که از جنگ خلق در هند حمایت کنند. پرولتاریا یک طبقه بین‌المللی است و انترناسیونالیسم یک اصل اساسی کمونیستی است. کمونیست‌های انقلابی، با قوت تمام باید برای گسترش و ادامه جنگ خلق در هند، تلاش کنند.

کارزار در حال گسترش انترناسیونالیستی در همبستگی با جنگ خلق در

هند، گواهی بر تعهد انترناسیونالیستی کمونیست‌ها و انقلابیون واقعی است، اما این کافی نیست. پرولتاریای جهانی باید برنامه‌های عملی برای گسترش و تشدید مبارزه در دفاع از جنگ خلق در هند، طرح نمایند.

حزب و سازمان‌های بین‌المللی کمونیست باید تلاش‌های خود را برای تشکیل یک سازمان بین‌المللی کمونیستی (مائوئیست) و مبارزه برای رفع کاستی‌ها و موانع که از پیشرفت در این مسیر جلوگیری می‌کنند، افزایش دهند.

ما قویا معتقدیم تا زمانی که حزب کمونیست هند (مائوئیست) بر مارکسیزم-لنینیسم-مائوئیسم تکیه نموده، هیچ نیرویی نمی‌تواند مانع پیشروی جنگ خلق شود و انقلاب در هند را نابود کند. ما از جنگ خلق در هند حمایت

می‌کنیم و در کنار آن می‌ایستیم و از همه انقلابیون، کمونیست‌ها، نیروهای مترقی و دموکراتیک می‌خواهیم که تلاش‌های خود برای همبستگی و حمایت از جنگ خلق در هند، گسترش دهند.

رژیم کنونی هند یک رژیم فاشیستی و ماشین انگلی و سرکوبگر است. این رژیم با سیاست فاشیستی و دست‌راستی هندو، به سرعت در مسیر قتل و جنایت و نسل‌کشی در هند حرکت می‌کند. فقط پیروزی جنگ خلق و موفقیت انقلاب دموکراتیک نوین و پیشروی به سوی سوسیالیسم، می‌تواند خلق هند و جهان را از رفتن به سمت تباهی و فاجعه باز دارند. ما مصمم هستیم که همبستگی خود را با مبارزات انقلابی و جنگ خلق در هند بیشتر کنیم.

زنده باد جنگ مردمی در هند!

زنده باد حزب کمونیست هند (مائوئیست)!

زنده باد مارکسیزم-لنینیسم-مائوئیسم!

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

۲۹ ژانویه ۲۰۲۲

بدون گسترش جنبش انقلابی زنان، جنبش کمونیستی کشور نیز گسترش نخواهد یافت

شود و مبلغ آن نباید بیش تر از ۳۵۰ هزار افغانی باشد.» به این ترتیب دیده می شود که سنت های عقب مانده و قبیله ای توسط طالبان به شکل دستورالعمل و قانون قابل اجرا در می آیند. به نظر می رسد هدف طالبان از فیصله و تصویب این نوع دستورالعمل ها توسط جرگه های قبایل به این دلیل است که از یک سو آنها اعمال و رفتار زن سیتزانه شان را شکل قانونی بدهند و از سوی



دیگر در تلاش اند رضایت و حمایت متنفذین و سران قبایل را پشت این فرمان های شان داشته باشند.

صدای اعتراضات و مبارزات آزادی خواهی زنان افغانستان اما، در مقابل این اعمال و قوانین زن سیزانه نه تنها در سراسر جهان طنین افکنده، بلکه به مهم ترین سنگر مبارزاتی و چالش فراراه تثبیت امارت اسلامی طالبان تبدیل گشته است. جنبش زنان اکنون به یک حرکت دموکراتیک ضدارتجاع طالبانی تبدیل گشته و با پیشروی خود به تضعیف باورهای مذهبی و پایه های اجتماعی طالبان کمک می کنند.

گسترش و تداوم اعتراضات و مبارزات زنان سبب شده است، طالبان تنها به تصویب قوانین و دستورالعمل ها در مورد زن اکتفا نکنند، بلکه ابزارها و راه های دیگر را نیز برای انقیاد و سرکوب زنان روی دست گیرند. طالبان برای سرکوب جنبش اعتراضی زنان قدم به قدم جلو رفتند. در ابتدا تلاش کردند اعتراضات زنان را با تهدید و خشونت متفرق سازند. اما بعدها کار به زندانی کردن، شکنجه و اعتراف گیری اجباری از فعالان حقوق زنان کشیده شد. ایجاد پولیس ویژه زنان نیز یکی دیگر از اقدام طالبان برای سرکوبی اعتراضات زنان است. همه این تلاش ها اما نتیجه معکوس در پی داشته و خواهند داشت و جنبش زنان در نتیجه این تهدیدها و سرکوب ها بیش تر از پیش آبدیده خواهند شد و ابرازهای جدید مبارزات مخفی و علنی برای تعمیق و گسترش مبارزه شان پیدا خواهند کردند. امارت طالبان به دلایل زیادی نمی تواند برای سرکوب و محو جنبش زنان از اعدام و زندانی کردن طولانی مدت کار گیرد، زیرا این کار، تلاش آنها را برای کسب مشروعیت جهانی و به رسمیت ساختن شان از طرف کشورهای امپریالیستی جهان و کشورهای منطقه به مشکل بیش تر مواجه خواهند ساخت. ترور و اختطاف

هرچند افغانستان هیچ گاه مکان امن برای زنان نبوده اند، اما تسلط بنیادگرایی اسلامی، عملاً این کشور را به زندان زنان تبدیل کرده است و فرودستی و بردگی زنان را شکل قانونی داده است. ستم بر زن مهم ترین ویژه گی یک نظام بنیادگرا است. از نظر طالبان، جایگاه زنان و شایستگی اخلاقی زنان همان است که شریعت تعیین کرده

است. طالبان مدعی اند که در مدت بیست سال سلطه اشغال برکشور، متجاوزین امریکایی و ناتو تلاش کردند، زیر نام آزادی زنان جامعه اسلامی افغانستان را به فساد و نابودی بکشاند. تحمیل قوانین سخت گیرانه بر زنان از نظر طالبان ادامه مبارزه با کفر و الهاد خارجی و تطهیر جامعه اسلامی از وجود سلطه و فرهنگ جنسی غربی دانسته می شود. پافشاری روی این مساله از یک طرف به مفهوم پافشاری روی اصول شان است و از طرف دیگر عامل انسجام داخلی آنها دانسته می شود. به همین دلیل است که طالبان با وجود تمایل به ایجاد روابط با کشورهای امپریالیستی امریکا و اروپا نمی توانند از موضع سختگیرانه شان در مورد زنان عقب نشینی کنند.

آزادی زنان افغانستان و موجودیت امارت اسلامی طالبان در تضاد آشتی ناپذیری با هم قرار دارند. هر روز که از عمر امارت طالبان می گذرد، این تقابل و تضاد شکل جدی تر به خود می گیرد. طالبان از همان ابتدای به قدرت رسیدن، خصومت و دشمنی آشکارشان را با زنان اعلان کردند، دورازه مکاتب، دانشگاه ها و ادارات دولتی را به روی آنها بستند. در تازه ترین فرمان طالبان زنان را بدون محرم شرعی به سفر خارج از کشور منع کرده اند، قبلاً نیز طالبان با فرمان های متعدد، محدودیت های در عرصه کار، تحصیلات و سفرهای زنان وضع نموده بودند. رژیم طالبان شاید یگانه رژیم باشد که قوانین آن نه از آدرس و مراجع تقنینی بلکه با فتوای رهبران و جرگه قبایل به تصویب و فیصله می رسند. آنها تا اکنون چندین مورد قوانین را بویژه در مورد زنان در جرگه های قبایل در کندهار و پکتیا فیصله و تصویب نموده اند. در ماه گذشته جرگه ای در پکتیا، فیصله های را در مورد زنان انجام دادند که در یکی از ماده های آن آمده است «مهریه حق زنان است و باید پرداخته

مبارزین و فعالان حقوق زنان خواهند شد و آن‌ها سرخورده، صف مبارزه را رها خواهند کرد.

افراد، احزاب و سازمان‌های انقلابی و کمونیستی باید در این زمینه و برای ترسیم یک طرح و برنامه روشن تشکیلاتی و مبارزاتی برای جنبش مبارزاتی زنان به آن‌ها یاری رسانند. توجه جدی به مسایل تیوریک و ارتقای آگاهی سیاسی و تشکیلاتی زنان بسیار مهم است. جنبش مستقل سیاسی زنان باید برای ایجاد یک سازمان سراسری، مستحکم با هسته رهبری مخفی و مستقل که دارای برنامه و خط مشی سیاسی - تشکیلاتی روشن و مدون باشد تلاش نمایند. بدون یک چنین سازمان سیاسی - دارای تعداد زیاد از کادرهای آگاه و باتجربه - جنبش مبارزاتی زنان به اهدافش که عبارت از آزادی و رهایی حقیقی زنان است، نخواهند رسید و برعکس امکان سرکوب و نابودی‌اش نیز موجود است. فعالین زنان در کشور باید با همه سازمان‌ها و جنبش‌های اجتماعی توده‌ای ضد طالبانی متحد و همکار باشند و با روحیه اترناسیونالیستی با سایر سازمان و جنبش‌های مستقل جهانی زنان پیوند ایجاد نمایند و از تجارب مبارزاتی آن‌ها بیاموزند.

مبارزه زنان برای رهایی‌شان بخش از مبارزات رهایی‌بخش کل بشریت از نظام نابرابر طبقاتی است. به همین دلیل کمونیست‌ها وظیفه دارند در میان جنبش زنان به صورت فعالانه تبلیغ و سازمان‌دهی کنند و با گسترش اندیشه کمونیستی در میان فعالان زنان به تعمیق، کیفیت و ارتقاروحیه شورش‌گری آن‌ها کمک کنند. گسترش جنبش زنان و رادیکال شدن آن بسته به این است که تا چه حد فعالان حقوق زن می‌توانند از دام خواست‌ها و مطالبات لیبرالی رهایی یافته و نفوذ اندیشه انقلابی و کمونیستی در میان فعالان زن را افزایش دهند.

خلاصه اینکه بدون تقویت و گسترش جنبش زنان، جنبش کمونیستی نیز استحکام و گسترش نخواهند یافت و بالعکس. به همین دلیل لازم است پیوند محکم میان جنبش زنان و جنبش کمونیستی کشور ایجاد گردد. حزب ما با طرح مشخص مبارزاتی در میان زنان به تبلیغ و سازمان‌دهی می‌پردازد و با گرایشات عقب‌مانده در میان زحمت‌کشان در مورد زنان مبارزه می‌کنند. به این ترتیب تلاش می‌کنند در مبارزات جاری، جنبش زنان را یاری رساند و به تعمق و گسترش آن نقش فعال بگیرد.

مبارزه زنان علیه بردگی مردسالاری جزلاینفک از مبارزات ستم‌دیدگان و فرودستان برای نابودی جهان نابرابر طبقاتی است. بدون سرنگونی امارت اسلامی طالبان و کلیه نظام‌های نابرابر و ستمگر طبقاتی آزادی و رهایی زنان ممکن نیست و اساسا مبارزه برای رهایی زنان بخش از مبارزه برای رسیدن به جامعه عاری از استثمار و ستم است.

۲۵ حوت ۱۴۰۰

فعالین زنان تا هنوز هزینه و عواقب زیاد برای آن‌ها در پی داشته است. نکته دیگر اینکه طالبان به دلیل سطح عقب‌مانده فکری‌شان نمی‌توانند، در تقابل جنبش فعلی زنان، تشکل از زنان دست‌ساخته خودشان را به میدان آورند و با ایجاد توهم، بخش از زنان را در خدمت منافع‌شان به کار گیرند و یا حداقل اعتراضات زنان را در راه‌های کم ضررتر کانالیزه کنند. حداقل این دو امکان در کوتاه مدت از طرف طالبان متصور نیست.

در مدت بیست سال گذشته، به دلایل زیاد فعالان زنان فرصت ایجاد یک جنبش و حرکت مستقل را نیافتند و مدام توسط اشغالگران و رژیم دست‌نشانده مورد استفاده ابزاری قرار گرفتند. حالا اما جنبش مبارزات زنان افغانستان بلاواسطه با امارت اسلامی طالبان طرف قرار گرفته و برای آزادی‌شان مبارزه می‌کنند. با وجود کثرت و کمیت فعالان و مبارزان زنان به دلیل تنفر از سلطه طالبان، اما از کیفیت لازم و انسجام کافی که بتواند پاسخ‌گویی مبارزاتی فعلی زنان علیه سلطه طالبان باشند، برخوردار نشده‌اند. اکنون عمده‌ترین معضل که جنبش مبارزاتی زنان از آن رنج می‌برند، سطح پایین دانش و تجربه سیاسی - تشکیلاتی هست. این امر سبب شده است که فعالین زنان نتوانند طرح مشخص و برنامه مدون را برای انسجام و اتحاد میان فعالین زنان در یک تشکیلات سراسری به میان آورند.

چالش بزرگ دیگر که اکنون فراراه مبارزه زنان افغانستان قرار دارد، نگاه لیبرالی فعالان به حقوق زنان‌اند. این نگاه به جای تکیه به نیروی خودی و توده‌ای به قدرت‌های بزرگ امپریالیستی جهان به خصوص امپریالیزم امریکا امید بسته‌اند. این نوع نگاه به حقوق و آزادی زنان درک نمی‌کنند، که در نظام امپریالیستی - سرمایه‌داری، ستم بر زن یک از ارکان مهم آن‌اند و در اشکال مختلف این روابط ستم‌گرانه را بازتولید می‌کنند و گروه‌های بنیادگرایی اسلامی نیز محصول سلطه نظام امپریالیستی بر جهان‌اند. نگاه لیبرالی در جنبش مبارزات زنان از قاطعیت و برندگی آن می‌کاهد. جنبش مستقل و واقعی زنان فقط می‌تواند، یک جنبش ضد امپریالیستی و ارتجاعی باشد. از طرف دیگر زنان مبارز در این اوضاع فوق‌العاده اختناق افغانستان باید هسته رهبری مخفی‌شان را سازمان دهند. متأسفانه در این مدت بیست سال اشغال کشور، بی‌خاصیتی لیبرالی و برنامه‌های پروژه‌ی زنان را از ضرورت داشتن یک تشکل محکم و مخفی بازداشتند. اکنون که ضرورت این‌گونه تشکل به فوریت احساس می‌شود زنان از وجود آن محروم‌اند. برعلاوه، گرایشات منطوقی، قومی، سکتاریستی و عقب‌مانده در میان فعالان زنان به وحدت، تعمق و کیفیت و سراسری شدن جنبش مستقل زنان اثر منفی گذاشته‌اند. برای ایجاد یک جنبش نیرومند و سراسری فعالان زنان باید بر این محدودیت‌ها فایق آیند. چه در غیر آن تداوم این امر سبب بدبینی بسیار از

سقوط رژیم دست‌نشانده، شکست ننگین امپریالیسم امریکا و بازگشت بنیادگرایی طالبان در قدرت

در ماه اپریل، بایدن در یک کنفرانس مطبوعاتی که خبر خروج نیروهای آمریکایی را از افغانستان اعلام کرد، شمار نیروهای امنیتی رژیم را ۳۵۰۰۰۰ اعلام کرده و آن را قابل مقایسه با ۷۵۰۰۰ نیروی طالبان نمی‌دانست. بایدن همچنین تاکید کرد که نیروهای رژیم مسلح و مجهزتر هستند. بنابراین، دولت ایالات متحده بر این باور بود که نیروهای رژیم می‌تواند، بدون حمایت هوایی نیروهای آمریکایی به جنگ ادامه دهد. اما این



۱۳ اگوست (۹ سنبله) آخرین موعد خروج نیروهای اشغالگر امپریالیستی از افغانستان بود، اما رژیم دست‌نشانده در ۵۱ اگوست (۲۴ اسد) سقوط کرد. با وجود تاکید مکرر مقامات آمریکایی بر این که «اتفاق سایگون» در افغانستان تکرار نخواهد شد، «اتفاق کابل» به مراتب بدتر از آن رقم خورد. در همان روزی که کابل به دست طالبان سقوط کرد، هزاران نفر از نیروهای نظامی آمریکا مشغول تخلیه سفارت این کشور و انتقال آن‌ها به فرودگاه کابل بودند و دود تیره

ارزایی اشتباه از آب برآمد، زیرا نیروهای امنیتی رژیم یک نیروی مزدور و فاقد تعهد و اراده جنگی بودند.

افزون بر آن، رژیم دست‌نشانده فاسد، چنانچه اشرف غنی اعتراف نموده بود، وزارت داخله که قسمت اعظم نیروهای امنیتی رژیم را شامل می‌شد، «قلب تپنده فساد» بود. مقامات رژیم دست‌نشانده از جمله افسران و سربازان، موقعیت خود را فرصتی برای کسب سود و سرمایه می‌دیدند. چنانچه مقامات سیاسی و نظامی رژیم دست‌نشانده و زورمندان برای ساختن قصرهای مجلل و داشتن بیشترین موثرهای ضد مردمی با هم رقابت داشتند. اما توده‌های مردم از فساد، زورگویی و خشونت در نهادهای دولتی به‌سویه آمده بودند.

طبقه حاکمه افغانستان در رژیم دست‌نشانده که در بیست سال گذشته به امپریالیست‌های اشغالگر خدمت کردند، متشکل از دو گروه بودند. یک گروه آن تکنوکرات‌های تحصیل کرده غربی بود که مورد توجه سیاستمداران غربی قرار داشتند. آن‌ها در بیست سال گذشته سهم کلان‌تری از قدرت سیاسی را در اختیار داشتند. اشرف غنی، رئیس جمهور فراری رژیم، نمونه‌ای از این گروه است. او قبل از آمدن به افغانستان در سال ۲۰۰۱، استاد دانشگاه جان هاپکینز بود. گروه دوم در ترکیب رژیم جنگ‌سالاران و نیروهای جهادی بودند که برای اشغال افغانستان به امپریالیسم آمریکا خدمت کردند و به عنوان سربازان زمینی نیروهای متجاوز امپریالیستی نقش بازی نمودند. هر دو بخش این رژیم به یک اندازه فاسد، ضد مردمی، ضد ملی و مطیع اربابان امپریالیستی بودند. به عنوان مثال، کزری، معاونش فهیم و نزدیکان آنان حدود یک میلیارد دلار از یک بانک خصوصی در کابل غارت کردند، این یک انتقال ساده پول دولتی به چند فرد مشخص بود. در بیست سال گذشته مقامات ارشد دولتی بخش زیادی از زمین‌های دولتی را غصب کردند، امر که در تاریخ کشور بیسابقه بود. بنابراین، سیستم رژیم دست‌نشانده از بالا به پایین فاسد بود و افسران و سربازان دولتی نیز مهمات و تیل موتور را دزدیده و می‌فروختند.

سربازان در نهادهای امنیتی رژیم دست‌نشانده که ماه‌ها همین معاش ناچیز هم به ایشان نمی‌رسد، هیچ اعتمادی به وعده‌ها و شعارهای پوچ افسران فاسد و سران رژیم نداشتند. واضح بود که آن‌ها حاضر نبودند برای رژیمی که متعلق به طبقه بورژوا فیودال کمپرادور است و زندگی اشرافی دارند و غرق در فساداند، بجنگند و بمیرند. دلیل اصلی سقوط این رژیم را باید در پوشالی بودن آن، عدم حمایت مردم و فساد مالی گسترده آن باید دید.

امپریالیسم آمریکا برای نجات رژیم دست‌نشانده، روند «صلح» دوحه را آغاز کردند. اما این تلاش‌های دیپلماتیک آمریکا در دوحه کاملاً شکست خورد و نتوانست جلوی سقوط رژیم دست‌نشانده را بگیرد.

از سفارتخانه آمریکا و دیگر سفارتخانه‌های غربی بلند بود که گفته می‌شد اسناد محرمانه‌شان را آتش می‌زدند. در زمان که طالبان در پشت دروازه‌های کابل رسیده بودند، مقامات آمریکایی و غربی از آن‌ها با هشدار می‌خواستند تا پیشروی نکرده و منتظر انتقال «مسالمت‌آمیز» قدرت باشند. کل ماجرا، از خروج مخفیانه‌ی نیروهای اشغالگر آمریکایی از پایگاه نظامی بگرام در نیمه شب، تا ترک سفارتخانه آمریکا در کابل، نمایش حیرت‌انگیز و دراماتیک از شکست نظامی و سیاسی پروژه تجاوز کارانه امپریالیستی آمریکا در افغانستان بود.

اکنون امپریالیسم آمریکا، در تلاش است تا شکست بزرگ خود در افغانستان را کوچک جلوه دهد. آن‌ها تاکید می‌کنند که پروژه آن‌ها در افغانستان هدف مشخصی را دنبال می‌کرد و آن عبارت از نابودی القاعده و کشتن اسامه بود که در سال ۲۰۱۱ انجام شد. بایدن و اطرافیان اهداف دولت‌سازی امپریالیستی در افغانستان را منکر می‌شوند. شعارهای ایجاد نهادهای دولتی مدرن، حقوق بشر و آزادی زنان، فراموش شده است. بایدن در این شکست، مردم افغانستان را مقصر می‌داند که قادر به دفاع از خود و زندگی صلح‌آمیز نیستند. با مقصر دانستن مردم افغانستان، سردمداران امپریالیسم آمریکا در تلاش‌اند تا نقش تجاوزگرانه‌شان را در ویرانی افغانستان ایجاد بحران و هرج و مرج ۴۰ ساله در این کشور پنهان کنند. اما جنایت امپریالیسم آمریکا، در ویرانی و ایجاد بحران و حرکت قهقراپی افغانستان بر همگان واضح و روشن است.

شکست ننگین آمریکا در افغانستان، بیش از هر چیز بیان این است که امپریالیست‌ها ببر کاغذی هستند. این ببر کاغذی در مرحله زوال قرار دارد و نشان‌های افول هژمونی، کاهش نفوذ دیپلماسی و قدرت نظامی جنایتکارانه‌اش هر روز بیشتر از پیش آشکار می‌گردد. ایالات متحده در ختم دوره ریاست جمهوری بوش به شکست خود در افغانستان پی برده بود. به همین دلیل دولت اواما در مورد کاهش تلفات و خروج از افغانستان صحبت می‌کرد. اما برخلاف دولت او زیر فشار پنتاگون و صنعت اصلحه، به افزایش نیروهای اشغالگر آمریکایی برای سرکوب طالبان ادامه دادند.

ایجاد و تشکیل نیروهای امنیتی دفاعی رژیم دست‌نشانده مهمترین و گرانترین بخش پروژه «بازسازی» و «دولت‌سازی» نیروهای اشغالگر آمریکایی در افغانستان بود. در ژانویه ۲۰۱۵، نیروهای اشغالگر آمریکا به‌گونه‌ی رسمی به جنگ امپریالیستی آمریکا در افغانستان «پایان» دادند و مسئولیت جنگ را به نیروهای امنیتی رژیم واگذار کردند. با این وجود اشغال کشور ادامه یافت، هر چند نیروهای اشغالگر از میدان نبرد زمینی فاصله گرفته بودند و تنها به حمایت هوایی و آموزش نیروهای امنیتی رژیم می‌پرداختند، اما جنگ طالبان ادامه یافت و تلفات زیادی به نیروهای امنیتی وارد گردید.

رفیق گونزالو پس از سی سال حبس، در زندان درگذشت

ایمیل گوسمان (گونزالو) در سن ۸۶ سالگی پس از گذراندن تقریباً سه دهه در زندان، درگذشت. او قبل از دستگیر شدن در سال ۱۹۹۲ میلادی به مدت بیشتر از سه دهه حزب کمونیست پرو و ۱۰ سال جنگ خلق را در این کشور رهبری نمود. هر چند شکست جنگ خلق در پرو، در نتیجه بروز خط اپورتونیستی راست و تسلیم طلبانه انقلاب پرو را به ناپودی کشاند. اما این امر به معنی از میان رفتن نقش و سهم تاریخی و ماندگار حزب کمونیست پرو تحت رهبری گونزالو در احیای کمونیسم (مارکسیزم-لنینیسم-مائوئیسم) در جهان، متعاقب شکست انقلاب در چین، نیست. گونزالو از اواسط دهه ۶۰ میلادی تا اواخر دهه ۷۰ میلادی حزب کمونیست پرو را متکی بر اندیشه مائوتسه دون بازسازی نمود و این حزب یک از جمله احزاب پیشرو کمونیستی جهان بود که با ریزوئیسم دینگ شاپینگ در چین و انور خواجه در آلبانی مبارزه کرد.

گونزالو و حزب تحت رهبری در اوایل دهه هشتاد میلادی جنگ خلق در پرو را به راه می‌اندازد. او در مصاحبه با روزنامه آل دیاریو می‌گوید ما جنگ خلق را شروع کردیم و جنگ خلق فهم ما را از مائوئیسم توسعه داد و ما توانستیم نسل جدید از کادرهای آبدیده تربیه نمایم و قدرت نوین توده‌ای ایجاد کنیم. جنگ خلق در پیرو در اواخر دهه‌ی هشتاد میلادی گسترش یافت و طیف وسیع از مردان و زنان انقلابی را در مسیر رهایی هدایت می‌نمود. چنانچه در مناطق تحت تصرف حزب کمونیست پرو، کمیته‌های خلق را ایجاد نموده بود که قدرت مشترک پرولتاریا و دهقانان را اعمال می‌نمود. در این مناطق، مالکیت‌های ارضی فیودالی ملغا و اصلاحات ارضی بوجود آمد که بر مبنای آن، تقسیم زمین نه به اساس خانوار بلکه، بطور سرانه میان زنان و مردان تقسیم گردید. از جانب دیگر اصلاحات انقلابی اجتماعی، در راستای مناسبات اجتماعی، به‌ویژه در رابطه به موقعیت زنان و بومیان تحت ستم رویدست گرفته شد. رویکرد پیشرونده‌ی جنگ خلق، زنان و دختران انقلابی بیشتری را در صفوف ارتش خلق جذب نمود و زنان کمونیست آگاه را تا سطح عالی حزب کمونیست پرو یعنی عضویت در دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب ارتقا داد. جنگ خلق در پرو نه تنها زنان و دختران پرویی را از لحاظ ایدئولوژیک سیاسی ارتقا داد بلکه سهم فعال آنان، در جنگ خلق و مبارزات مسلحانه، نشاندهنده‌ی این امر بود که آنان رزمندگان آگاه و انقلابی بودند که علیه ارتجاع و امپریالیسم شجاعانه می‌رزمیدند. جنگ خلق در پرو، نقش مهم در اعتلاء روحیه مبارزاتی کمونیستی در جهان از خود به جا گذاشت و جایگاه و اعتبار جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را نیز از اهمیت بالایی برخوردار ساخت.

از جانب دیگر پذیرش مائوئیسم به جای اندیشه مائوتسه دون برای نخستین بار و قبل از تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سال ۱۹۸۴ توسط حزب کمونیست پرو تحت رهبری رفیق گونزالو، مطرح شد و این حزب در سال ۱۹۸۶ در یکی از اسناد مصوب کنگره‌اش به توضیح و تشریح مائوئیسم پرداخت. از آن به بعد در ۱۹۹۳ میلادی در نشست عمومی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی همه احزاب عضو این جنبش مائوئیسم را به جای اندیشه مائوتسه دون پذیرفتند.

متأسفانه با دستگیر شدن صدر گونزالو در سال ۱۹۹۲، حزب کمونیست پرو و جنگ خلق، ضربات جدی را متحمل گردید. با آن هم سخنرانی تاریخی رفیق گونزالو از داخل قفس در زندان، پاسخ جدی علیه این ضربات بود؛ اما نتوانست پیامدهای زبانبار بر جنگ خلق و حزب را متفی

تصرف کابل توسط طالبان، پایان اشغال نظامی افغانستان و شکست نظامی امپریالیسم آمریکا در این کشور است. طالبان در اولین کنفرانس مطبوعاتی خود در کابل گفت که آن‌ها در حال ریزنی درباره سیستم سیاسی آینده هستند. به نظر می‌رسد که سرعت پیروزی طالبان، آن‌ها را نیز غافلگیر کرده است. طالبان ایده و طرح روشن برای سیستم سیاسی آینده‌شان ندارند. آنان می‌گویند سیستم آینده اسلامی و فراگیر خواهد بود. اکنون که طالبان با حمایت کشورهای ارتجاعی منطقه به خصوص پاکستان در جنگ پیروز شده‌اند، ساختار سیاسی کشور را مطابق به باورهای تندروانه خود شکل خواهند داد. طالبان در منگنه خواست‌ها و مطالبات جنگجویانش که زیر پرچم امارت اسلامی جنگیده‌اند و فشارهای کشورهای امپریالیستی و منطقه به منظور ایجاد دولت فراگیر و قابل قبول گیر کرده است. این امر ممکن است اختلافات دورنی آن‌ها را تشدید کند و یا همانند امارت اسلامی دو دهه قبل شان منزوی گردد. با این حال، به نظر می‌رسد که طالبان در تلاش کسب اعتماد از سوی کشورهای امپریالیستی و جامعه بین‌المللی هستند. سیستم حکومتی امارت اسلامی که توسط شورای آخوندها به رهبری یک امیرالمومنین اداره می‌شود، مورد نفرت اکثریت از مردم افغانستان قرار دارد. سخنگوی طالبان اشاره کرد که آن‌ها در حال ریزنی هستند و ممکن است نام دیگری برای این نظام‌شان انتخاب کنند. تمایل طالبان برای تغییر نام امارت اسلامی و پرچم‌شان، در حقیقت انعطاف‌پذیری سیاسی و تلاش برای جلب رضایت قدرت‌های امپریالیستی و سایر نیروهای داخلی و آمادگی تقسیم قدرت از طرف آن‌ها را نشان می‌دهند. با این حال، بدیهی است که طالبان اکنون انحصار قدرت را در اختیار دارند. نظام سیاسی آن‌ها، جدا از هر عنوانی که به آن داده شود، یک حکومت تئوکراتیک و متحجر تحت سلطه طالبان خواهد بود و نظام آینده آن‌ها دیکتاتوری طبقه فیودال بورژوا کمپرادور با تازیانه تئوکراسی سختگیرانه خواهد بود. طبقات فیودال بورژوا کمپرادور در محوریت طالبان در این رژیم به غایت مرتجع و واپسگرا جمع خواهند شد. ماهیت تئوکراتیک این دیکتاتوری باعث سرکوب شدید اجتماعی، افزایش خشن ستم بر زنان و ستم ملی، ستم مذهبی خواهد شد. بنابراین، اردوگاه انقلاب برای مبارزه انقلابی علیه سلطه امارت اسلامی طالبانی باید آماده شوند. تضاد عمده فعلی کشور تضاد بین خلق‌های تحت ستم کشور و حاکمان جدید فیودال بورژوا کمپرادور طالبانی و جهادی و حامیان امپریالیستی‌شان است. تضاد و تبانی بین اردوگاه‌های ارتجاعی مختلف در طبقات حاکم همچنان ادامه خواهد داشت که نشان‌دهنده تضادها و تبانی بین قدرت‌های مختلف امپریالیستی و ارتجاعی جهانی است. علیرغم این تضادها، رژیم نیمه‌مستمراتی نیمه‌فیودالی جدید در افغانستان تابع نظام امپریالیستی جهانی و قدرت‌های امپریالیستی خواهد بود. با عقب‌نشینی و کاهش نفوذ امپریالیسم آمریکا در منطقه، رژیم جدید به امپریالیست‌های روسیه و سوسیال امپریالیست‌های چینی نزدیک می‌شود. اما با وجود آن مداخله امپریالیست‌های آمریکایی و متحدانش در امور کشور نیز ادامه خواهد داشت و افغانستان همچنان میدان رقابت قدرت‌های امپریالیستی و ارتجاع داخلی خواهد بود. اکنون که رژیم دست‌نشانده فروپاشیده است، قدرت‌های امپریالیستی و از جمله آمریکا در تلاش است نفوذشان را بر رژیم طالبان حفظ نموده و از آن حمایت نماید. توده‌های مردم با تجربه‌ای که از زندگی تحت رژیم طالبان دارند، از این گروه متفرند و به همین دلیل بسیاری از مردم از شهرها و روستا در حال فراراند و بسیاری منتظراند تا فرصت فرار از کشور مساعد شود. رکود و وحشت بر کشور سایه افکنده است و همین شیرازه نیم‌بند و ویرانه کشور در حال فروپاشی است. طبیعت ارتجاعی و سرگوبگر طالبان توده‌ها را بیشتر به مبارزه و مقاومت در برابر سیاست‌های ارتجاعی و ضد مردمی این گروه سوق می‌دهد. اردوگاه انقلابی باید چالش‌ها و فرصت‌های پیشرو را جدی گرفته و برای آن برنامه‌ریزی نماید. رژیم تندروانه مذهبی طالبان ترکیبی کشته از استثمار و ستم طبقاتی، ستم جنسیتی و ملی بوده و ضامن روابط اجتماعی نیمه‌فیودالی و نیمه‌مستمراتی منسوخ خواهد بود. حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان تلاش می‌کند تا نقش خود را در تقویت اردوگاه انقلابی و ارائه یک جایگزین انقلابی ایفا کند.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

۳۰ اسد ۱۴۰۰

بازگشت طالبان به قدرت و پیامد آن برای مردم افغانستان

سقوط کابل به دست طالبان، پایان یک فاجعه و سر آغاز یک فاجعه دیگر برای مردم افغانستان است. توگویی افغانستان سرزمین تکرار فاجعه‌هاست و این مردم محکوم به درد و رنج بی‌پایان است. ترس و بی‌اعتمادی و بهت و سردرگمی بر فضای جامعه حاکم است. نگرانی از آینده تیره‌وتار، هرگونه امید و شورش را از مردم گرفته‌اند. اکثریت مردم افغانستان در فقر شدید به سر می‌برند و آواره‌گان که در اثر جنگ بی‌خانمان شده‌اند، در گرسنگی کامل روز و شب‌شان را سپری می‌نمایند. سیل عظیم از جوانان درس، مدرسه، دانشگاه و خانه‌های‌شان را رها کرده‌اند به سمت ایران به راه افتاده‌اند و به امید این که از راه ترکیه خود را به اروپا برسانند. تعداد از خانواده‌ها در مرز مشترک پاکستان و افغانستان گیر مانده‌اند و آن‌های هم که به شهرهای پاکستان رسیده‌اند در مساجد، سالون عروسی، هتل و در فضای باز خیمه زده‌اند.

امپریالیسم و ارتجاع که مسبب این مصیبت عظیم برای خلق افغانستان گردیده‌اند، خود مصروف ترمیم شکست‌ها و خوشه‌چینی پیروزی‌های‌شان هستند. امپریالیسم امریکا در حال بیرون کردن کارمندان امنیتی - سیاسی‌شان از افغانستان هستند و ادعا می‌کنند که تمام افغانستانی‌های را که به آن‌ها همکاری نموده‌اند، از این کشور خارج خواهند کرد، ادعای که نه تنها موفق به این کار نشد، بلکه فاجعه بزرگ را هم برای خلق افغانستان و هم برای نیروهای اشغالگر امریکایی رقم زد. امپریالیسم امریکا جنایت‌شان را علیه خلق افغانستان و این رسوایی‌شان را می‌خواهند از این طریق جبران کنند.

طالبان در این میان سرمست از پیروزی و فتح افغانستان مصروف چانه‌زنی دورنی بر سر تقسیم قدرت و غنمت هستند و هر کدام در تلاش‌اند تا از این فتح و پیروزی چیز از قدرت و نعمت نصیب‌شان شوند. صف‌بندی و دعوای پنهان و جنجال‌های آشکار بر سر کسب موقف و چوکی ادامه دارد. با وجود که روزها از فتح کابل به دست طالبان می‌گذرد، اما آن‌ها قادر به ایجاد حکومت‌شان نگردیده‌اند، این امر قبل از هر چیز بیان این است که طالبان با موانع بزرگ فراراه ایجاد امارت‌شان روبه‌رو هستند. بقایای نیروهای دست‌نشانده عمدتاً در تلاش حفظ جان‌شان هستند و در روستا و شهرها اختفا اختیار کرده‌اند و تعدادشان هم که فرصت فرار یافتند به خارج رفتند و یک تعدادشان به دره پنجشیره پناه برده‌اند و گویا برای مقاومت آماده می‌شوند. یک تعدادشان در معیت عبدالله و کرزی با استفاده از عفو عمومی طالبان در صدد کسب موقف و جایگاه در امارت اسلامی هستند.

رژیم دست‌نشانده بعد از بیست سال تحت حمایت باداران امریکایی‌شان ظرف چند هفته فروپاشید و به این ترتیب پروژه دولت - ملت‌سازی تحمیلی امپریالیستی به مضحکه تاریخ تبدیل گشت. سقوط رژیم دست‌نشانده، تنها شکست نوکران حقیر بومی (افغانستانی) امپریالیسم نیست، بلکه به معنی شکست سیاسی - نظامی و ایدئولوژیکی بزرگ امپریالیسم امریکا و متحدینش نیز هست. سرمداران کشورهای امپریالیستی به‌خصوص امریکا و انگلیس در تلاش‌اند، تقصیر این شکست نظامی - سیاسی را به دوش حزب رقیب و نیز به حساب بی‌کفایتی نوکران‌شان در افغانستان بی‌اندازد و از این تحقیر و شکست برائت جویند. اما این تلاش‌های مذبوحانه ره به جای نمی‌برند و این ورشکستگی سنگین اخلاقی و ایدئولوژیکی - سیاسی برای امپریالیسم امریکا قابل ترمیم نیست. بسیار از رژیم‌های پویشالی زمانی که بادار، پشت‌شان را خالی کردند،

سازد. با دستگیر شدن سایر کادرهای حزب، خط تسلیم‌طلبانه و اپورتونیستی راست از درون حزب و زندان‌ها بلند شد که خواهان مذاکره با رژیم به‌هدف خاتمه‌دادن به جنگ خلق بود. پسایند آن حرکت انحرافی، حزب کمونیست پرو و جنگ خلق را بطور گسترده در هم کوبید و حزب دچار تفرقه و کشمکش دورنی گردید و جنگ خلق را بسوی نابودی سوق داد.

از جانب دیگر طرح «اندیشه‌ی گوانزالو» از سوی حزب مذکور که از آن به عنوان تطبیق خلاقانه‌ی مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم در شرایط خاص پرو یاد می‌شد، یک انحراف جدی بود که از سویی هیچ یکی از احزاب عضو جنبش انقلابی انترناسیونالیستی پذیرفته نشد. علاوه بر اندیشه گوانزالو تز «عمدتاً مائوئیسم» از طرف حزب کمونیست پرو که به خدمات مائو نسبت به خدمات مارکس و لنین اهمیت ویژه می‌داد نیز یک انحراف جدی بود که از طرف این حزب مطرح شد. حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در نشرات متعدد خود علیه انحراف جدی حزب کمونیست پرو از آنچه «اندیشه‌ی گوانزالو» و «عمدتاً مائوئیسم» خوانده می‌شوند هم در سطوح داخلی و هم در سطح بین‌المللی در میان سایر احزاب انقلابی جهان، همانگونه که علیه رویزیونیسم حاکم به حزب کمونیست انقلابی امریکا و نیپال پرداخته، علیه این انحرافات عمیق حزب کمونیست پرو نیز موضع‌گیری همه‌جانبه نموده است.

قبل از بروز انحرافات جدی و خط تسلیم‌طلبانه در رهبری حزب کمونیست پرو، در اواسط دهه ۹۰ میلادی که منجر به شکست و نابودی انقلاب در پرو گردید این حزب در طول بیشتر از دو دهه نقش پیشرو در سطح جهان بازی نمود. جنگ خلق در طول دهه ۸۰ میلادی مایه دلگرمی و قوت قلب کمونیست‌های جهان بود و دست‌آوردهای تیوریک و پراتیک این حزب به دانش و پراتیک کمونیست‌ها افزود. نقش ارزنده‌ی رفیق گوانزالو را قبل از دستگیری‌اش، در رهبری حزب کمونیست پرو و پیشبرد جنگ خلق، نمی‌توان نادیده گرفت. متعاقب دستگیری گوانزالو، در سال ۱۹۹۲ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، کارزار گسترده بین‌المللی را در دفاع از جان او راه اندازی نمود، کارزار بین‌المللی با روحیه رفقانه انترناسیونالیستی در دفاع از یک رهبر کمونیست که در تاریخ ماندگار خواهد ماند. آنچه پهلوی دیگر مرگ رفیق گوانزالو پس از سپری نمودن ۳۰ سال در زندان را برجسته می‌سازد، نقش سرکوبگرانه‌ی رژیم ارتجاعی حاکم بر پرو، با همدستی امپریالیسم امریکا است که بردگی و ستم را به توده‌های پرو اعمال می‌نمایند. تاریخ اما مبارزات رفیق گوانزالو و تحمل سه دهه زندان، را به عنوان مبارزات رهایی بخش خلق‌های پرو ثبت دفتر خود خواهد نمود، مرگ رفیق گوانزالو در داخل زندان پس از تحمل سه دهه رنج، این پیام را به همه‌ی مبارزان و انقلابیون جهان نیز دارد، که مبارزه علیه ارتجاع و امپریالیسم، نیازمند جانفشانی‌های فراوان، مقاومت فداکارانه و به کاربرد دقیق اندیشه‌ی رهایی بخش انقلابی است. تنها با صیقل دادن این اندیشه از زنگارهای رویزیونیسم، اپورتونیسم، و سایر انحرافات غیرانقلابی و کمونیستی است که میتوان آن را به عنوان یک اسلحه مبارزاتی، فعال، برنده و رهایی‌بخش در راستای انقلاب جهانی و رهایی توده‌ها از ستم و استثمار به کار برد. مرگ رفیق گوانزالو در داخل زندان، لکه‌ی ننگ را بر نماید و یاد آن انقلابی‌جین ارتجاع و سرمایه‌داری برای همیشه حک می‌مان جاویدان می‌سازد. کبیر را در یادهای

زنده باد رفیق گوانزالو!

زنده باد مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم!

مرگ بر سرمایه‌داری و امپریالیسم!

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

۱۲ سپتامبر ۲۰۲۱

پشتون را مستحکم کند. اما افراد و مقامات رژیم دست‌نشانده از ملیت‌های تحت ستم در امارت اسلامی بیشتر احساس ترس و بیگانه‌گی دارند. هرچند که آن‌ها با دودلی نیز آماده‌اند، تا در خدمت حکومت طالبان قرار گیرد، منتها به شرط آن که طالبان آن‌ها را در امارت اسلامی شان سهیم سازد. این جمع مزدور که سنگ نمایندگی ملیت‌های تحت ستم را به سینه می‌زنند، فقط سهم در حاکمیت برایشان مهم است، مهم نیست این سهم در رژیم دست‌نشانده جمهوری اسلامی اشرف‌غنی باشد و یا امارت اسلامی ملا عبدالغنی.

طالبان از حکومت همه‌شمول و فراگیر حرف به میان می‌آورد، حرف که در طول بیست سال ورد زبان حکومت‌های دست‌نشانده کرزی و اشرف‌غنی نیز بودند. بسیاری این را به معنی تغییر در رفتار طالبان و هوشیاری آن‌ها تعبیر نموده‌اند. شک نیست که طالبان در این مدت ده سال تغییرات در دیپلماسی‌شان با کشورهای امپریالیستی جهان و کشورهای منطقه و تغییر در نحو برخورد و رفتارشان با مخالفین داخلی و مردم افغانستان به میان آورده‌اند. اما همان‌گونه که ذبیح الله مجاهد گفت، تغییر در اصول و اعتقادات طالبان به میان نیامده است. در یک دهه گذشته طالبان روابط با کشورهای امپریالیستی و ارتجاعی منطقه ایجاد نموده است و در این عرصه تجارب نیز کسب نموده‌اند. به خصوص بعد از تشکیل دفتر قطر و ایجاد روابط رسمی با کشورهای جهان مهارت و هوشیاری دیپلماسی‌شان افزایش یافته است. از طرف دیگر در این مدت بیست سال نفوس شهرهای افغانستان افزایش یافته و نسل تحصیل کرده کشور بیشتر شده‌اند. طالبان برای حفظ روابط با این کشورها و جلب کمک‌های امپریالیستی و کشورهای منطقه ناگزیر از تعدیل در رفتارشان هستند و هم از طرف مجبورند از فرار بیشتر نیروهای متخصص و کادرهای سیاسی و اداری جلوگیری کنند. طالبان هم مانند رژیم قبلی نمی‌تواند تغییر در وضعیت اقتصاد کشور به میان آورد و در نتیجه استحکام پایه‌های حکومت‌شان هم بدون انکشاف اقتصاد ممکن نیست. آن‌ها اقتصاد معتاد و بوکراسی فساد را از رژیم قبل به ارث برده‌اند و ممکن نیست بدون کمک‌های کشورهای امپریالیستی و منطقه اموراتشان را ولی به صورت نیم‌بند از پیش ببرند. دلیل دیگر وابستگی اقتصاد رژیم طالبان به کشورهای خارجی عدم درآمد و عاید کافی داخلی و ویرانی زراعت و صنعت کشور است. طالبان نمی‌تواند به خلاقیت و نیروهای توده‌ها تکیه کند و به همین دلیل اداره سیاسی و اقتصادی آن‌ها از اداره رژیم دست‌نشانده تفاوت ماهوی نخواهند داشت.

طالبان در این مدت بیست سال شعار اصلی‌شان ختم اشغال و ایجاد حکومت بر مبنای شریعت اسلامی بوده است. حالا که فرصت ایجاد حکومت اسلامی فراهم آمده است، از نظر آن‌ها اساس حکومت آینده‌شان دو چیز است اسلامی و افغانی. منظور طالبان از حکومت اسلامی و یا امارت اسلامی مبتنی بر قرائت سفت و سخت آن‌ها از شریعت است. این‌گونه قرائت تندروانه از اسلام مبنای حکومت تئوکراتیک آن‌ها خواهد بود که نتیجه‌ی آن وضع قوانین سخت‌گیرانه اسلامی بر تمام ابعاد جامعه است و آزادی‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بخش بزرگ از جامعه را سلب خواهند کرد. زنان، فعالین سیاسی - اجتماعی، احزاب و گروه‌های سیاسی در چوکات امارت اسلامی طالبان از آزادی محروم می‌شود و هیچ جای دیگر اندیشان و کمونیست‌ها در جامعه نخواهد بود. طالبان تلاش می‌کند خاموشی سیاسی و فرهنگی را بر جامعه تحمیل کند. جماعت که همان مسلمانان است باید از امیرشان اطاعت کنند. به‌همین دلیل شیخ‌جای روشنفکر را و جماعت‌جای حزب سیاسی را می‌گیرد. جدا از احزاب دموکراتیک که زمینه فعالیت‌شان از میان خواهند رفت، احزاب اسلامی و جهادی سابق نیز فعالیت‌شان قانونی نخواهند داشت. این محدودیت‌ها و سلب آزادی جامعه منجر به عکس‌العمل و مقاومت علیه طالبان خواهد شد.

سقوط نمود اما سرعت فروپاشی و سقوط رژیم دست‌نشانده در افغانستان بسیار دراماتیک و غافلگیر کننده بود. آن‌گونه که نیروهای امریکایی مجبور شدند کارمندان‌شان را با چرخبال از سفارت امریکا به میدان هوایی کابل انتقال دهند، این صحنه به‌طور شگفت‌آور با شکست امریکا در ویتنام شباهت داشت. شکست امریکا با سقوط رژیم دست‌نشانده در کابل و تا انفجار در میدان هوایی کابل به شکل تراژیک به پایان رسید. انفجار میدان هوایی کابل منجر به کشته شدن ۱۵۰ نفر و ۲۰۰ زخمی شدند که از این میان ۱۳ نیروی دریایی امریکا و ۲۸ هشت طالب نیز کشته شده‌اند.

شکست امپریالیزم امریکایی شباهت به شکست شوروی و انگلیس در این کشور نیست و همان‌گونه که سرنوشت حقیرانه اشرف‌غنی بی‌شباهت به سرنوشت نجیب‌الله و شاه شجاع نبوده است.

امپریالیزم امریکا در صدد گرفتن مجوز حضور هوایی و حضور در فرودگاه کابل هستند و نمی‌خواهند که این ظرفیت اطلاعاتی و جاسوسی را از دست بدهد. به نظر نمی‌رسد طالبان حکومت‌شان را قبل از خروج نیروهای امریکایی از میدان هوایی کابل اعلان کند. میدان هوایی کابل و فضای افغانستان هنوز در اشغال نیروهای اشغالگر امریکایی و متحدینش قرار دارد. توافقات پشت‌پرده میان طالبان و امپریالیزم امریکا جریان دارد. نشست ملا عبدالغنی برادر با ریس سازمان استخبارات امریکا (CIA) نیز حکایت از این گفتگوهای پشت‌پرده دارد. خروج کارمندان امنیتی، استخباراتی و سیاسی امریکا از کابل به معنی پایان اشغال نظامی افغانستان است، اما به معنی پایان نفوذ امپریالیزم امریکا و سایر امپریالیست‌ها در افغانستان نیست. این امر زمانی بیشتر آشکار می‌شود که طالبان در حکومت همه‌شمول‌شان از چهره‌های مانند عبدالله عبدالله و حامد کرزی و یا سایر افراد رژیم پیشین در امارت‌شان شرکت دهند و نهادهای اداری و نظامی رژیم دست‌نشانده را احیا کند.

سلطه سریع و غافلگیر کننده طالبان سبب وحشت و حیرت مردم افغانستان گردید. صحنه‌های تکان‌دهنده از هجوم مردم به میدان هوایی کابل، فرار به سمت کشورهای ایران و پاکستان و آسیامیانه و چندی قبل فرار از ولسوالی‌ها و شهرها به سمت کابل همه نشان از هراس و وحشت مردم افغانستان از طالبان دارد. مردم افغانستان این بار اغفال نشدند زیرا شناخت از چهره طالبان و امارت‌شان داشتند. به‌همین دلیل طالبان تلاش می‌کنند، تا با برخوردهای «بزرگ منی‌شانه»، حمایت مردم و رضایت آن‌ها را به دست آورد و از هراس مردم بکاهد. عفو عمومی طالبان و نوید حکومت همه‌شمول و فراگیر نیز از هراس طبقات متوسط، روشنفکران و کارمندان رژیم پیشین نکاسته‌اند. زنان و اقلیت‌های ملی از عرصه سیاسی کنار گذاشته شده‌اند و آزادی‌های زنان و فعالان رسانه‌های بیشتر از سایر اقشار جامعه محدود شده و ضربه دیده‌اند. هشتاد فصدی رسانه‌ها بسته شده‌اند و زنان تقریباً در اکثریت ادارات دولتی و غیردولتی منحصراً شفاخانه‌ها دیده نمی‌شوند. با این همه اما وعده‌های طالبان طبقات ارتجاعی بورژوا کمپورادور و مقامات رژیم پیشین را به سمت آن‌ها متمایل کرده‌اند. طالبان نه تنها در تلاش‌اند که کارمندان و مقامات رژیم سابق را حفظ و راضی کنند، بلکه در صدد است رضایت امپریالیزم امریکا و متحدینش را نیز به دست آورد و خود تا سرحد قابل قبول برای جهانیان عرضه کند و چهره کریم و زشت گذشته‌شان را بپوشانند. اما این سرخ‌آب و سفیدآب نمی‌تواند ماهیت طالبان را تغییر دهد.

بعضی از افراد لیبرال و تکنوکرات‌های که قبلاً در دستگاه رژیم دست‌نشانده قرار داشتند، تحت تاثیر عفو عمومی طالبان و ایجاد حکومت فراگیرشان، آمادگی خدمت به امارت اسلامی را گرفته‌اند. در این میان چهره‌های شوونیست و تکنوکرات تمایل بیشتر از دیگران نشان می‌دهند و در تلاش‌اند پایه‌های امارت اسلامی طالبان را استحکام بخشند. به نظر آن‌ها امارت اسلامی طالبان می‌تواند حکومت مرکزی بر محور شوونیسم

همراه با تجهیزاتشان پراکنده هستند. جمع آوری این تسلیحات معضل دیگر پیش‌پای طالبان است. انفجار مهیب میدان هوایی کابل ناتوانی طالبان را در تامین امنیت آشکار ساخت و آن‌ها عملاً با گروه داعش درگیر هستند.

به لحاظ بیرونی حکومت طالبان تحت فشار کشورهای امپریالیستی و ارتجاعی منطقه قرار دارند و مسئله به رسمت شناختن طالبان از سوی این کشورها مسئله است که هنوز روشن نشده است. وزیر خارجه پاکستان در سفرهای به کشورهای آسیای میانه و ایران در تلاش است که حکومت طالبان، از سوی این کشورها به رسمت شناخته شود و یک حکومت منزوی باقی نماند. ماهیت حکومت طالبان را رسمیت و یا عدم رسمیت کشورهای امپریالیستی و ارتجاعی جهان تغییر نمی‌دهد. امارت اسلامی مورد تاکید امریکا و جامعه جهانی هم یک امارت تیوکراتیک و ضدانسانی خواهد بود و در ضدیت با منافع توده‌ها و طبقات محروم جامعه افغانستان قرار خواهد داشت. منافع و رهایی توده‌های مردم افغانستان فقط با انقلاب دموکراتیک نوین حل خواهد شد، زیرا در آن صورت است که دشمنان خلق افغانستان امپریالیزم، بورژوا کمپرادور و فیودالیزم سلطه‌شان بر زندگی و حیات مردم افغانستان به پایان خواهد رسید.

شکست امپریالیزم امریکا در افغانستان ورشکستگی نظامی-سیاسی و ایدلوزی-اخلاقی امپریالیزم را به نمایش گذاشت و پروژه دولت-ملت‌سازی تحمیلی امپریالیستی به ناکامی رسید. این امر در زدودن توهم نسبت به برنامه‌های امپریالیستی و ارتجاعی و در توسعه روحیه مبارزاتی در افغانستان نقش مهم خواهد داشت. از طرف دیگر امارت تیوکراتیک و خشن طالبان بخش زیاد از مردم جامعه را به ناگذیر به صف مبارزه سیاسی علیه آن‌ها خواهند کشاند. به همین دلیل فرصت و چالش‌های پیش‌آمده فراراه مبارزه انقلابی و حزب ما را باید به درست شناسایی و تحلیل نمود تا هم از یک طرف از خطرات و ضربات جلوگیری کنیم و از طرف دیگر از این روحیه ضدطالبانی وسیع اجتماعی، در خدمت

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

۶ سنبله ۱۴۰۰

طالبان در مواجهه با نسل جوان تحصیل کرده و گروه‌ها و اقشار اجتماعی کشور برخورد متناقض خواهند داشت. از یک طرف به ظرفیت و تخصص آن‌ها در عرصه‌های اداری-سیاسی جامعه نیاز دارند و از طرف دیگر دگماتیسم طالبانی موانع جدی این آزادی‌ها خواهد بود و این خواست‌ها و مبارزات نسل جوان و گروه را به خشونت سرکوب خواهد کرد.

اصلی دیگر طالبان افغانی بودن است که در حقیقت همان شوونیزم ملیتی غلیظ طالبانی است. طالبان زیر نام وحدت اسلامی مطالبات و خواست‌های ملیت‌های تحت‌ستم را بر نمی‌تابند و آن را خلاف اسلام می‌داند. هرچند طالبان این بار تعداد از فرمانده برجسته و ملاحی در سطح رهبری از میان آزیکی‌ها و تاجیک‌ها و هزاره‌های سنی افغانستان در میان‌شان دارند. اما همه این موارد سبب نمی‌شود که طالبان قدرت سیاسی را به صورت مطلق به دست طبقات حاکمه پشتون متمرکز نکنند، امر که منجر به تضادهای و نفاق‌های ملیتی بیشتر خواهد شد.

چالش دیگر را که طالبان با آن مواجه‌اند اختلاف دورنی میان شاخه‌های متعدّدشان که با مسایل قومی نیز گره خورده است. رژیم اشرف غنی به‌طور یک‌جانبه و عقده‌مندانه قدرت را به دست غلجایی‌ها متمرکز کرده بود و این یک از عوامل اختلاف دورنی رژیم اشرف غنی و عامل سقوط آن گردد.

در میان طالبان دسته‌های متعدد وجود دارد که از جمله آن‌ها شورای کویته تحت رهبری مولوی هیبه الله - ملا عبدالغنی و شورای پشاور تحت رهبری سراج الدین حقانی دو شاخه عمده طالبان را تشکیل می‌دهند. هرچند که از گروه ملامنصور و گروه ملایعقوب نیز سخن گفته می‌شود. بنابراین مهم‌ترین چالش فرا راه امارت اسلامی طالبان اختلاف میان گروه‌های متعدد طالبان از یک طرف و اختلاف میان صفوف و سطح رهبری طالبان از طرف دیگر است. طالبان جریان اصلی و سنتی تحت رهبری ملا عبدالغنی برادر - ملا هیبه الله درانی هستند و با گروه حقانی تحت رهبری سراج الدین حقانی و خلیل حقانی که غلجایی هستند تضادهای‌شان مشهود است. اولین مفهوم حکومت همه‌شمول طالبان قبل از همه تقسیم قدرت میان خودشان هستند. زیرا رهبری طالبان عمدتاً به سه ولایت کندهار، هلمند و ارزگان خلاصه می‌شود.

چالش‌های دیگر که طالبان با آن مواجه‌اند سهم کردن اقوام و ملیت‌های دیگر در قدرت است. تعداد نیروهای رژیم پیشین در پنجشیر تحت فرمانده احمد مسعود کرده آمده‌اند و آن‌ها خواهان سهم در قدرت سیاسی هستند. علاوه بر پنجشیر نیروهای اردو و پولیس و امنیتی ملی رژیم دست‌نشانده در سراسر کشور

دامه ی صفحه ۲۴

سوریه و جمهوری اسلامی در ایران نفرت مردم از بنیادگرایی اسلامی را در این کشورها بیشتر کرد. قدرت‌گیری طالبان و تسلط‌شان بر افغانستان نیز چهره حقیقی طالبان و عمل‌کردهای ضد‌مردمی آن‌ها را بیش از پیش آشکار و نفرت مردم از آن‌ها را بیشتر خواهد ساخت.

کوردلان سیاه ارتجاع داعش نمی‌تواند با ایجاد وحشت در میان مردم زحمتکش افغانستان نفاق ایجاد نمایند، برعکس مردم افغانستان در اثر این گونه حملات کور و وحشیانه حس همدردی و همبستگی میان‌شان بیشتر خواهد شد. در این شرایط که مردم افغانستان با صدها مشکلات ناشی از فقر و بیکاری و آوارگی و استبداد طالبانی مواجه‌اند حملات داعش بر مردم بیگناه در کندهار و قندوز بر مصیبت و درد و رنج مردم افغانستان افزوده است. حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان نهایت تأثیر و غم‌شریکی خود را به خانواده‌های مصیبت‌دیده ابراز می‌نمایند و از همه توده‌ها و مردم ستم‌دیده و بلاکشیده افغانستان، نسل جوان، آگاه، روشنفکران، انقلابیون و کمونیست‌ها می‌خواهیم این مصیبت و رنج بی‌کران مردم را به عقده برای نابودی ستمگران و نظام نیمه‌فیودالی-نیمه‌ستم‌مراتی و بنیادگرایی اسلامی بسیج نماییم. سرنگونی نظام‌های ضدانسانی که طالب و داعش نمایند آن است و ایجاد جامعه فارغ از استثمار و ستم یگانه راه نجات مردم افغانستان از دهشت سرمایه‌داری و بنیادگرایی اسلامی است.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

۲۶ خزان ۱۴۰۰

دامه ی صفحه ۳۲

مردم افغانستان نمی‌توانند، براین همه بیدادگری، ترور، اختناق، جور و ستم، گرسنگی و فقر سکوت تسلیمی پیشه کنند. طالبان خلق افغانستان را به ستوه آورده‌اند. بحران‌های انقلابی و خیزش‌های مردمی در راه‌اند.

اما اینکه طالبان به خودی خود و به زودی سرنگون گردد نیز یک توهم است. طالبان با سرنیزه و با استفاده از ناآگاهی و پراکنده‌گی و توهمات مذهبی توده‌ها و گرایش‌های ناسیونالیستی ارتجاعی در جامعه، به سلطه‌نگین‌شان ادامه خواهند داد. باید علیه این توهمات و گرایش‌های ارتجاعی مبارزه نمود و رضایت توده‌ها را جلب نمود و انگیزه شورش و مبارزه آن‌ها با یک طرح و برنامه مشخص برانگخت. حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان باید تقویت گردد و آمادگی برای تدارک جنگ خلق به پیش رود. زیرا فقط علم کمونیزم و حزب کمونیست است که می‌تواند توده‌های خلق را برای غلبه بر ارتجاع و حامیان امپریالیستی‌شان رهبری نماید و جهان فارغ از استثمار و ستم ایجاد کند.

منابع

1. جلد اول منتخب مائو.
2. شعله جاوید، دوره دوم، شماره ۹
3. حقیقت، دوره دوم، شماره ۱.

زنان افغانستان در صف نخست مبارزه علیه طالبان

حوا

از روز پنجشنبه (۱۱ سنبله) تا کنون زنان افغانستان در صف نخست مبارزه علیه طالبان قرار دارند. این زنان مبارز، اعتراضات خود را از شهر هرات آغاز کرده و تا کنون در ولایات کابل، بلخ، نیمروز و غور چندین تجمعات اعتراضی در مقابل جنگجویان تا دندان مسلح طالبان برگزار کرده‌اند.

روز پنجشنبه در آغاز این سلسله از اعتراضات، یک زن هراتی خواست زنان معترض را این‌گونه بیان کرد: «محرومیت آموزشی، اقتصادی و سیاسی زنان نماد استبداد و خشونت است. ما نظامی را که ما را حذف می‌کند و حقوق ما را نادیده می‌گیرد، نمی‌توانیم پذیریم. حفظ حقوق زنان، خواست ماست.»

با وجود این که طالبان اعتراضات زنان را با خشونت پاسخ گفته و خبرنگارانی را که این اعتراضات را پوشش می‌دهند، را نیز لت و کوب کردند، اما زنان همچنان شجاعانه به خیابان می‌آیند. امروز در حالی که طالبان اعضای کابینه‌شان را در کابل اعلام می‌کردند، زنان و مردان در کابل، هرات و غور دست به اعتراضات گسترده زده و شعار آزادی سر دادند.

در کابل که این اعتراضات به رهبری زنان از چندین منطقه شروع شده، زنان و مردان با شعارهای «آزادی»، «زننده باد مردم افغانستان»، «مرگ بر طالبان» و «مرگ بر پاکستان» به خیابان آمده، اما با سرکوب شدید طالبان روبرو شدند.

جنگجویان طالبان تظاهرات کنندگان را با میله‌های فلزی لت و کوب کرده و با فیر هوایی در تلاش پراکنده کردن آن‌ها بودند. طالبان همچنین خبرنگاران را لت و کوب کرده، کمره تعدادی از آن‌ها را گرفته و حداقل ۱۴ نفر از کارمندان رسانه‌ای را دستگیر کردند.

طالبان همچنین یک گروه از زنان معترض را در زیرزمینی یک بانک خصوصی برای تقریباً یک ساعت توقیف کردند.

عصر امروز، زنان و مردان در هرات دوباره به خیابان آمدند تا انزجارشان را از حکومت طالبانی نشان دهند. اما طالبان بر تجمع اعتراضی مردم در هرات آتش گشود که در نتیجه تا کنون دو نفر کشته و ۴ نفر زخمی شده‌اند.

زنان در ولایت غور نیز برای حفظ حقوق‌شان و آزادی در هم‌صدایی با زنان سایر ولایات افغانستان به خیابان آمدند.

در حالی که طالبان امروز حکومت تک جنسیتی و تک قومیتی را که فقط شامل ملا و مولوی‌های مرتجع و ضد زن می‌شود، اعلام کردند، مردم افغانستان و به‌خصوص زنان مصمم‌تر از قبل برای حفظ حقوق و آزادی‌شان به خیابان آمدند و ضدیت‌شان با این نظام را به نمایش گذاشتند.

چرا زنان پیشرو مبارزه علیه طالبان می‌باشند؟

ایدئولوژی و عمل‌کرد طالبان در تضاد با خواسته‌های انسانی زنان قرار دارد. این گروه بنیادگرا با تکیه بر قرائت مذهبی معتقد است که

آله تناسلی تعیین کننده سرنوشت بشریت است. مطابق به این باور، هر انسانی که زن به دنیا می‌آید، محکوم به زندگی در چهاردیواری خانه و تولید مثل است و هر انسانی که مرد به دنیا می‌آید، ذاتاً بر نیمی از بشریت برتری داشته و حق کنترل بر زندگی آنان را دارد.

از سقوط رژیم دست‌نشانده و قدرت‌گیری دوباره طالبان، نیمی از نفوس جامعه افغانستان به جرم زن بودن، هویت‌شان را از دست داده و خانه‌نشین شده‌اند. حتی در مواردی، طالبان به زنان کارمند دستور داده‌اند که اعضای خانواده مردشان را به جای خودشان بفرستند — مهم نیست که این زنان چقدر تخصص و تجربه برای انجام کار دارند، صرف زن بودن، تمام دستاوردها و زحمات آنان را به نیستی کشانده است.

ذبیح الله مجاهد در نشستی در کابل گفته بود که زنان فعلاً به سر کار باز نگردند، چون جنگجویان طالبان نمی‌دانند با زنان چگونه رفتار کنند! این جمله‌ی ذبیح الله مجاهد پیام زیادی برای جامعه افغانستان، به خصوص زنان دارد: ما با مردانی مواجه هستیم که به غیر از مادران‌شان (آن‌هم زمانی که طفل بودند) زنانی دیگری را ندیده‌اند. جامعه افغانستان اکنون توسط گروه سیاسی اداره می‌شود که حضور و فعالیت زنان را حرام، غیرعادی و خطرناک می‌بینند. گفته می‌شود، اکنون ۵۷ هزار مردی که در زندگی‌شان زن ندیده‌اند، تمام ابعاد جامعه سی و پنج میلیون نفوس افغانستان را اداره می‌کنند. بدون شک، در زیر سایه مردانی که انسانیت را صرف به قامت مردان می‌سنجند، زنان هدف سرکوب و حذف هستند و چاره‌ای جز مبارزه ندارند.

اکثر زنانی که در افغانستان نقش فعال اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی داشتند، اکنون جایگاه‌شان را از دست داده‌اند. طالبان عملاً زنان را به زنجیر کشیده و از آنان ابتدایی‌ترین حقوق انسانی، از جمله آزادی پوشش و ادامه‌ی تحصیل را گرفته‌اند.

تعدادی از این زنان موفق شدند با خارج شدن از کشور جان‌شان را نجات دهند، اما اکثریت این زنان هنوز در افغانستان حضور دارند، هر چند در کنج خانه، شوکه، نگران و مضطرب. این زنان چیز زیادی برای از دست دادن ندارند و نیرویی هستند که پیش‌آهنگ انقلاب برابری خواهانه علیه شونیزم مردسالار مذهبی طالبان شده‌اند و می‌روند که با حضورشان در خیابان، مرگ این نظام بنیادگرا را فریاد کنند.

از طرفی دیگر، طالبان نه مشروعیت سیاسی و نه توانایی رهبری افغانستان را که بیش از ۶۰ درصد آن را جوانان تشکیل می‌دهند، دارد. طالبان یک نیروی عقب‌گرا و افراطی‌ای است که با هر پدیده‌ای پیشرو و مترقی، از جمله کار و آموزش زنان، هنر و موسیقی مخالف‌اند و برای ثبوت این جهالت و حماقت از رفتن به هیچ انتهایی دریغ نمی‌کنند. چنین گروهی، جدا از این که چگونه با عوام‌فریبی مشروعیت بیرونی کسب می‌کند، نباید آینده و سرنوشت بیش از ۳۵ میلیون نفر را تعیین کنند؟

حملات وحشیانه داعش از مردم بی گناه افغانستان قربانی می گیرد

جمهوری اسلامی ایران به بهانه حملات بالای شیعیان افغانستان، بیشترین استفاده را از این وضع خواهد برد و این امر زمینه سواستفاده‌های جمهوری اسلامی ایران را از اوضاع آشفته افغانستان همانند عراق و سوریه بیشتر می‌سازد.

سخنگویان طالبان در مواجهه با حملات خونین داعش علیه اقلیت شیعیان افغانستان با خون‌سردی اعلان کردند که داعش در افغانستان خطر جدی نیست بلکه در حد یک «مزاحمت» است که جلوشان گرفته می‌شود. طالبان ادعا می‌کند که بزرگ‌نمایی داعش به‌منظور ضعیف نشان دادن طالبان است. حملات داعش در حالی از طرف طالبان در حد یک مزاحمت پنداشته می‌شود که صدها نفر توسط آن‌ها به شکل فجیع قتل عام شده‌اند. آیا قتل عام مردم بی‌گناه توسط داعش فقط یک مزاحمت است؟ این خون‌سردی طالبان نسبت به اقلیت‌های مذهبی بیشتر به این دلیل است که طالبان با شدت کمتر خودشان نیز در ستم علیه ملیت‌های تحت‌ستم و اقلیت‌های مذهبی، هم در گذشته و هم اکنون تاریخ سیاه دارد. قتل عام در شهر مزارشریف و یکاولنگ، سیاست زمینه‌سوخسته در شمالی و محاصره و گرسنگی دادن به ساکنان ولایت‌های مرکزی در ۶ سال دوران اول امارت‌شان در خاطرات مردم این سرزمین باقی است. امروز نیز گزارش‌های متعدد از قتل، آزار و کوچ اجباری در مناطق مرکزی و شمالی افغانستان شنیده می‌شوند.

داعش در گذشته از اختلاف میان رژیم دست‌نشانده و طالبان سود می‌برد و حالا نیز از اختلافات داخلی طالبان و نارضایتی سربازان آن‌ها و اختلافات مذهبی و فرقه‌ای استفاده می‌نمایند و از طرف دیگر داعش موجودیت‌اش محصول کشورهای درگیر جنگ و فقر و نظام فروپاشیده مانند افغانستان و کشورهای خاورمیانه است. به همین دلیل داعش در تلاش آشفته‌سازی بیشتر اوضاع افغانستان است. با آن‌که داعش پایه‌های محکم در افغانستان ندارد، ولی می‌تواند رهبران و سربازان ناراضی طالبان را به صف خود جذب کند. امارت اسلامی طالبان برای رضایت امپریالیست‌ها می‌خواهد «سیاست‌های ملایم‌تری» را اتخاذ نمایند و این امر نارضایتی بیشتر را در بین صفوف طالبان دامن می‌زند. طالبان از یک سو مجبور است برای تحکیم امارت‌شان بعضی از عناصر «نااهل» را از صفوف‌شان تصیفه کند و برای جلب حمایت کشورهای خارجی و مشروعیت جهانی عقب‌نشینی کند که این امر نیز فرصت سربازگیری داعش از میان عناصر ناراض، سرخورده و طرد شده طالبان را بیشتر فراهم می‌سازد. داعش بیشتر در ولایت‌های شرقی (ننگرهار و کنر) حضور داشت و در این ولایت‌ها سربازگیری می‌کردند، ولی حالا که داعش در ولایت قندوز در شمال و کندهار در جنوب، پایگاه سنتی طالبان، می‌تواند دست به حملات انتحاری بزرگ بزند، برای طالبان زنگ خطر است که در آینده می‌تواند برای آن‌ها تهدید جدی باشد.

یکی از عوامل سقوط و آسیب‌پذیری رژیم دست‌نشانده نفوذ طالبان در دستگاه‌های امنیتی آن بود و این امر در سقوط شهرها و جهات جنگی نقش مهم را بازی نمود. حالا اما به نظر می‌رسد طالبان نیز چنین آسیب‌پذیری را دارد و داعش در میان نیروهای نظامی و استخباراتی طالبان نفوذ دارد و یا حلقه‌ها در دورن طالبان با داعش همکاری می‌نمایند. بنیادگرایان اسلامی مانند داعش، القاعده و طالبان در کشورهای خاورمیانه و افغانستان به دلیل فقر، جهل، عقب‌ماندگی، ویرانی و نظام فروپاشیده این کشورها زمینه سربازگیری دارند. اما همین که بنیادگرایی اسلامی به قدرت سیاسی دست یابند، چهره حقیقی و ضد‌مردمی‌شان برای مردم بیشتر آشکار می‌شود. به‌طور مثال سلطه چند ساله داعش بر بخش‌های از مناطق و شهرهای مانند فلوجه، موصل و حلب در عراق و

ادامه در صفحه ۲۲

دومین جمعه پی‌درپی نمازگزاران و مردم بی‌گناه آماج حملات وحشیانه انتحاری داعش قرار می‌گیرند و سلاخی می‌شوند. توالی و تداوم حملات انتحاری بر مردم بی‌گناه در شهرهای قندوز و کندهار ناامنی را در افغانستان زیر سلطه طالبان، برای اقلیت مذهبی شیعیان افغانستان افزایش داده است. روز جمعه ۲۴ میزان ۶۳ نفر نمازگزار در داخل مسجد فاطمیه شهری کندهار مورد حمله انتحاری قرار گرفتند و کشته شدند. یک جمعه قبل از آن در اثر حملات مشابه انتحاری داعش بر نمازگزاران در مسجد جامع سیدآباد شهر قندوز بیش از ۱۵۰ نفر کشته و صدها نفر زخمی شدند. مسوولیت هر دو این حمله را گروه داعش -شاخه خراسان بر دوش گرفت. علاوه بر آن گروه داعش در سایت اعماق منسوب به این گروه هشدار داده است که هیچ فرد شیعه از بغداد تا خراسان در امان نخواهد بود.

در این دو ماه که از قدرت‌گیری طالبان و سرنگونی رژیم دست‌نشانده می‌گذرد، طالبان سرخوش از فتح افغانستان و شکست اشغالگران امریکایی و متحدینش، تأمین امنیت و ختم جنگ و ناامنی در افغانستان این متاع و شعار تبلیغاتی‌شان نقش بر آب شد. با حملات پیهم و مهیب داعش بر شیعیان افغانستان تحت اداره طالبان و چندی قبل بر تجمع طالبان در مسجد عیدگاه کابل و در روزهای اولیه ورود طالبان حمله بر میدان هوایی کابل، ناتوانی و ضعف طالبان در ختم جنگ و نامنی آشکار گردید. طالبان در میان مشکلات متعدد دست‌وپا می‌زنند و درماندگی‌شان مشهود است. اختلافات داخلی و فشار ناشی از تحریم‌های کشورهای امپریالیستی و عدم مشروعیت آن از سوی کشورهای منطقه و جهان هرگونه تحرک و ابتکار عمل را از آن‌ها گرفته و سرور و خوشحالی ناشی از فتح را به مصیبت بزرگ برای آن‌ها تبدیل کرده است، طور که حالا حیات حکومت نوپایشان متزلزل به‌نظر می‌رسد.

حملات انتحاری و کشتار غیرنظامیان و مردمان ملکی توسط داعش به‌خصوص علیه شیعیان افغانستان از مدت چند سال به این طرف ادامه داشته است. رژیم دست‌نشانده و طالبان در گذشته از حملات داعش علیه شیعیان استفاده ابرازی می‌نمود. رژیم دست‌نشانده حملات داعش علیه غیرنظامیان و شیعیان را به طالبان نسبت می‌داد و از آن بر ضد طالبان استفاده می‌نمود. طالبان اما رژیم دست‌نشانده را ناتوان از تأمین امنیت شهروندان می‌دانست و مدعی بود که اداره کابل، داعش را علیه مجاهدین مورد حمایت قرار می‌دهد.

اما اکنون که حملات داعش تحت اداره طالبان صورت می‌گیرد، سواستفاده‌های تبلیغاتی هول آن نیز تغییر کرده است. حملات داعش جدا از این که ناتوانی طالبان را در تأمین امنیت آشکار نموده است، اما هنوز می‌تواند مورد استفاده طالبان قرار گیرد. کشورهای که از رشد داعش در افغانستان هراس دارند، تداوم فشار اقتصادی بر طالبان را به نفع داعش می‌دانند و از این کار دست خواهند کشید و احتمالاً سطح همکاری‌ها را با طالبان بیشتر خواهند کرد. اما کشورهای که هدفش ناآرام ساختن بیشتر افغانستان و منطقه هستند از این وضع سود خواهند برد. در سال‌های اخیر یکی از عوامل همکاری بسیاری از کشورهای منطقه و جهان با طالبان، رشد داعش در افغانستان و منطقه بود. پاکستان به منظور جلب همکاری‌های کشورهای منطقه و جهان با طالبان در بزرگ‌نمایی داعش نقش مهم بازی نمود و حالا نیز این امر می‌تواند ادامه یابد.

سرنگون باد امارت اسلامی طالبان

طالبان، سه شنبه ۱۶ سنبله، کابینه امارت اسلامی‌شان را اعلان کردند. کابینه محض طالبانی، ملایی و مردانه متشکل از رهبران و فرماندهان قدیمی و جدید این گروه. این در حال است که طالبان از همان ابتدا، حرف از حکومت همه‌شمول و فراگیر می‌زدند. بسیاری از مرتجعین رژیم دست‌نشانده سابق و کشورهای امپریالیستی و ارتجاعی منطقه که به حرف‌های طالبان مبنی بر ایجاد امارت اسلامی فراگیر و همه‌شمول خوشبین بودند ناامید شدند. مراسم تحلیف کابینه جدید طالبان که قرار بود در ۱۱ سپتامبر برگزار گردد به دلیل عدم تمایل و علاقه‌مندی اشتراک‌کننده‌گان لغو شد. به نظر می‌رسد طالبان میان تمایلات و خواست‌های درونی و ایدیولوژی تنگ‌نظرانه و تندروانه از یک طرف و کسب مشروعیت جهانی و منطوقی از طرف دیگر به مشکل مواجه شده‌اند و نیز قادر به حل تضادها و شکاف‌های اجتماعی چندلایه و چندپارچه جامعه افغانستان نیستند و نمی‌توانند به راحتی روابط و مشروعیت جهانی را به دست آورند.

منظور طالبان از حکومت همه‌شمول و فراگیر، تقسیم قدرت در میان سران، فرماندهان و شاخه‌های متعدد خودشان است، آن‌ها قدرت سیاسی را غنیمت مجاهدین امارت اسلامی می‌دانند. سخنگوی طالبان در جواب رسانه‌ها در توجیه وعده‌های‌شان مبنی بر حکومت همه‌شمول گفت، طالبان یک گروه فراگیر افغانستانی هست و از همه افغانستان نمایندگی می‌کند و گفت منظور ما از حکومت همه‌شمول این نیست که ما همه را در قدرت سهیم سازیم، بلکه منظور ما این است که طالبان به همه مردم افغانستان خدمت می‌کند. طالبان خود را فاتح میدان جنگ می‌دانند و قدرت مطلق سیاسی افغانستان را نیز حق مجاهدین امارت اسلامی می‌شمارند که در راه اسلام قربانی داده‌اند. به نظر می‌رسد اختلافات و تضادهای داخلی طالبان در تعیین و چینش اعضای کابینه‌شان نیز نقش مهم داشته است و کابینه فعلی طالبان جواب به این خطر فوری و درونی آن‌ها بوده است. طوریکه برای حل اختلافات داخلی‌شان، فیض حمید رییس آی. اس. آی پاکستان دخالت نمود. دخالت مستقیم پاکستان در اختلافات درونی طالبان و آمدن فیض حمید به کابل شبه به دخالت امریکا و آمدن جان کری به افغانستان برای حل اختلاف میان اشرف غنی و عبدالله عبدالله در جریان انتخابات ۲۰۱۴ است. قدرت و امتیازخواهی رهبران و فرماندهان طالبان از مشکلات دیگر است که طالبان با آن مواجه هستند. در رژیم دست‌نشانده پیشین امتیاز و سهم‌خواهی افراد، گروه‌ها و احزاب به شکل عریان و وقیحانه به یک روند غالب دولت‌داری تبدیل شده بود امر که در گسترش فساد و شکست رژیم تأثیر زیاد داشت. دیده می‌شود طالبان نیز مانند هر گروه و حکومت ارتجاعی طبقاتی، از این امر مستثنی نیست و قدرت‌طلبی و امتیازخواهی در میان آن‌ها نیز به شدت وجود دارد.

حامیان منطوقی و جهانی طالبان نگران انزوای سیاسی و فروپاشی اقتصادی کامل حکومت طالبان هستند و فشار و توصیه این کشورها نیز نتوانست طالبان را متقاعد به حکومت همه‌شمول حداقل به لحاظ سمبولیک نماید. دیدگاه تندروانه، شوونیستی و واپس‌گرایانه و از همه مهمتر رقابت‌های درونی و قبیلوی طالبان به آن‌ها اجازه نمی‌دهد که حکومت‌شان

را با حداقل معیارهای امروزی هماهنگ سازند و روابط‌شان را با کشورهای جهان و منطقه تامین نمایند. در نظام جهانی موجود، حکومت طالبان یک حکومت افراطی و غیرمعمول است. به همین دلیل مشکل به نظر می‌رسد طالبان بتواند خود را در سطح جهان و منطقه از انزوای سیاسی و اقتصادی برهاند.

مسئله دیگر که طالبان را در انزوای سیاسی قرار می‌دهد، ارتباط طالبان با القاعده و سایر گروه‌های تندرو اسلامی منطقه است. مهمترین نهاد امنیتی رژیم طالبان به دست افراد اند که سابقه همکاری و ارتباط با القاعده دارند و در لیست سیاه «سازمان ملل» و امپریالیزم امریکا قرار دارد. امارت طالبان بدون حمایت امپریالیزم امریکا توسط اکثر کشورهای جهان به رسمیت شناخته نخواهد شد و منزوی خواهد ماند. این مسئله با توجه با وضعیت اقتصادی افغانستان که هشاد فصد مخارج رژیم از طریق کمک‌های امپریالیستی و خارجی تامین می‌شود، امکان فروپاشی اقتصاد در اثر تحریم و عدم مشروعیت و رسمیت طالبان از سوی امریکا و اروپا وجود دارد. با اعلان کابینه طالبان نه تنها امریکا و متحدین اروپایی‌اش اعلان کردند که در به رسمیت ساختن طالبان هیچ عجله‌ی ندارند. حتی کشورهای نزدیک و حامی طالبان جمهوری اسلامی ایران و ترکیه صریحا اعلان کردند که به دلیل عدم فراگیر بودن حکومت طالبان آن را به رسمیت نمی‌شناسند. سوسیال امپریالیزم چین ضمن اعلام حمایت از حاکمیت طالبان به آنان توصیه نمود تا روابط‌شان را با جهان بهتر نمایند. پاکستان و قطر از حامیان نزدیک طالبان نیز هنوز طالبان را به رسمیت نشناخته‌اند و به طالبان از پیامدهای حکومت غیرفراگیرشان هشدار داده‌اند. با این همه، تقریبا بسیاری از کشورهای منطقه و جهان در شرایط کنونی افغانستان، بدیل غیر از طالبان مدنظر ندارند. به استثنای کشورهای مثل فرانسه و تاجکستان که به نحوی از «مقاومت» ضد طالبان در پنجشیر دفاع می‌کنند، سایر کشورها جهان به شمول امپریالیزم امریکا در تلاش‌اند با فشار و امتیاز طالبان را آرام و قابل کنترل سازند. طالبان یک نیروی وابسته به امپریالیزم، خواهان روابط به کشورهای امپریالیستی منجمله امپریالیزم امریکا است. رژیم طالبان بعد از بیست سال جنگ مسلحانه و گرفتن قدرت هیچ برنامه‌ای اقتصادی ندارد و تماما به کمک‌های خارجی متکی است.

طالبان میان تمایلات شدید به ایجاد امارت مبتنی بر شریعت اسلامی که اکثریت از اعضای‌شان به آن باورمنداند و میان وابستگی و نیاز شدید به حمایت مالی جهانی گیر کرده‌اند. با قطع کمک‌های امپریالیستی و منجمد کردن دارای‌های بانک مرکزی افغانستان توسط امریکا توان مالی طالبان کاملا از میان رفته‌اند و عملا تمام ادارات ملکی و نظامی فلج است. پیامد این امر در کوتا مدت رکود کامل اقتصاد کشور و در بلند مدت فروپاشی کامل اقتصاد افغانستان را در پی دارد. «سازمان ملل» و نهادهای بین‌المللی و کشورهای امپریالیست از یک طرف نگران فروپاشی اقتصاد و تبعات آن در افغانستان هستند و از طرف دیگر برای کنترل طالبان از ابزارها و فشارهای مالی و اقتصادی کار می‌گیرند.

طالبان اصولا یک ماشین جنگی است و در نتیجه برای حل تضادها و معضل اجتماعی فراراه‌شان به قوه قهریه و توان نظامی‌شان متکی هستند.

و نداشتن تشکل، فعلا کاری از دست‌شان ساخته نیستند. آن‌ها با نیروهای اشغالگر وارد کشور و با خروج آن‌ها از افغانستان خارج شدند. رهبران احزاب جهادی که در جریان تجاوز نظامی امپریالیسم امریکا و متحدانشان، نقش سربازان پیاده اشغالگران را بازی نمودند و در جریان بیست سال گذشته سرمایه و قدرت داشتند نیز از کشور متواری هستند. این افراد اما مسئله اصلی‌شان سهم در قدرت هستند. در صورت که طالبان نتواند این جمع را به نحو راضی سازند و از طرف دیگر توان نظامی طالبان در اثر تضادهای داخلی و اقتصادی تضعیف شود، این‌ها به دلیل داشتن احزاب تحت رهبری و داشتن روابط در داخل کشور و احتمال حمایت بعضی از کشورها از این‌ها، امکان ایجاد دردسر برای رژیم طالبان دارند. با این همه، برای بخش از طبقات ارتجاعی بورژوا-فیودال کمپرادورهای وابسته به رژیم پیشین، احزاب جهادی، بورژوازی لیبرال، شوونیست‌ها، متنفذین، روحانیون و بخش عقب‌مانده جامعه راه‌آشتی و تبابی با طالبان باز است. در صورت دوام و استحکام امارت طالبانی، این افراد در خدمت امارت خواهند بود و طالبان امنیت جان و مال آن‌ها را تامین خواهند کرد. مبارزات مردم افغانستان علیه طالبان و مامشات قدرت‌های امپریالیستی با طالبان نشان می‌دهد که سنگینی مسوولیت مبارزه با استبداد خشن طالبانی به‌عهده مردم افغانستان قرار دارد. تقریباً همه زحمتکشان کارگران، دهقانان، زنان، نسل‌جوان و روشنفکران مردمی کوچکترین اعتماد به وعده و وعیدهای طالبان نکردند و جسارت‌مندانه در میدان مبارزه علیه این گروه به مصاف رفتند. امروز بیشتر درد و رنج و خفقان ناشی از حاکمیت طالبان را مردم افغانستان به‌خصوص زنان احساس می‌کنند. بیشترین احساس همدردی و همنوایی با مردم افغانستان نیز توسط توده‌های زحمتکش، احزاب، سازمان‌ها و نهادهای مستقل و مترقی جهان صورت می‌گیرد، اما طبقات ارتجاع داخلی و جهانی با ارتجاع طالبان سنخیت و وجهی مشترک دارد.

امارت اسلامی طالبان نه در داخل افغانستان از پایگاه اجتماعی و مردمی برخوردار است و نه حمایت کافی کشورهای جهان و منطقه را با خود دارد. زنان، ملیت‌های تحت‌ستم، طبقات متوسط شهری و روشنفکران از امارت طالبانی انزجار و تنفر عمیق دارند. امارت اسلامی طالبان برای مردم و جامعه افغانستان یک حرکت قهقرای و فاجعه بار است و فقر، بی‌سوادی، ویرانی و عقب‌ماندگی مفرط کشور تحت اداره طالبان حفظ خواهد شد. افغانستان تحت امارت طالبان اختناق و خفقان را بر جامعه مستولی کرده است نسل جوان و روشنفکران و زنان در زندان بزرگ به نام افغانستان شکنجه می‌شوند.

اکنون که پروژه استعماری و اشغالگرانه‌ی امریکا و متحدینش بعد از بیست سال در افغانستان به شکست انجامید و مردم افغانستان با امارت سپاه طالبان بار دیگر روبه‌رو قرار گرفته‌اند، این امر قبل از هر زمان دیگر مسجل شده است که راه‌نجات کشور و رهایی مردم افغانستان از اسارت و دهشت سرمایه‌داری و بنیادگرایی اسلامی، انقلاب ملی دموکراتیک طراز نوین با جهت‌گیری سوسیالیستی و رفتن به سمت جامعه کمونیستی است. امکان و به‌سرانجام رساندن این وظیفه مهم و خطیر فقط با وحدت و همبستگی زحمتکشان کشور حول یک برنامه انقلابی و حزب پیشاهنگم ممکن است. بنابراین ما باید برای استحکام و گسترش ایدئولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی حزب تلاش نماییم تا بتوانیم به نیازمندی‌های مبارزاتی عاجل پاسخ گفته و در مسیر تدارک و برپایی و پیشبرد جنگ خلق گام برداریم.

این امر بیشتر به این دلیل است که طالبان یک جنبش مردمی نیست بلکه یک ملیشه نظامی هست که با توسل به آن به قدرت رسیدند. به‌همین دلیل این گروه به همان اندازه که در عرصه نظامی و وارد کردن تلفات و شکست بر نیروهای اشغالگر و رژیم دست‌نشانده و فتح شهرها موفق عمل نموده، در عرصه تعامل و حل تضادهای اجتماعی داخلی و جهانی به مشکل مواجه هستند.

طالبان ناتوان از حل اختلاف داخلی چند پارچه و شکننده اوضاع داخلی افغانستان هستند. اعلان کابینه سرپرست یک دست طالبانی، تک‌قومی، تک‌جنستی و تک‌مذهبی بر شدت اختلاف و تضادهای اجتماعی افغانستان می‌افزاید. به‌همین دلیل هر قدر طالبان در حل اختلاف‌های اجتماعی و ملیتی در داخل کشور ناتوان شوند به همان میزان به سرکوب و خشونت رو می‌آورد.

مردم افغانستان به‌خصوص زنان از ابتدا فریب وعده‌های طالبان را نخوردند و برای مطالبات و حقوق‌شان به‌جاده‌ها آمدند. طالبان در نخستین قدم آزادی و حقوق زنان را مورد تعرض قرار دادند و زنان کار، شغل و موقف اجتماعی‌شان را از دست دادند. طالبان با زنان دشمنی عمیق دارند و حضور زنان در رسانه و ادارات دولتی و مکاتب و دانشگاه‌ها با محدودیت شدید مواجه گردیده است. تحمیل آپارتاید جنسی بخش از برنامه و سیاست امارت اسلامی طالبان است. طالبان با مردم و اقلیت‌های ملی و مذهبی برخورد تهاجمی و اشغالگرانه داشته‌اند و ادارات این ولایت‌ها و ولسوالی‌ها را به قومندان و فرماندهان‌شان سپرده‌اند و این امر ناراضی‌تایی بالقوه تمامی ملیت‌های تحت‌ستم و افراد غیر از گروه طالبان را تقویه کرده است. طالبان حاضر نیستند به‌جز آنان که در طول بیست سال جنگ در صف آن‌ها «قربانی» داده‌اند در بدنه حکومت‌شان شریک سازند.

توده‌های مردم و به‌خصوص زحمتکشان به قحطی و فاجعه انسانی روبه‌رو هستند. فقر شدید اکثریت نفوس کشور را به ستوه آورده است و هر روز بر دامنه فقر و گرسنگی در کشور افزوده می‌شود. صلیب سرخ سازمان ملل از بحران آواره‌گی و گرسنگی در افغانستان به‌خصوص زمستان پیش‌رو هشدار داده است. به اساس هشدار «سازمان ملل»، افراد زیر «خط فقر» بعد از سقوط رژیم از ۷۰ فیصد به ۹۵ فیصد افزایش می‌یابد. برای بسیار از مردم افغانستان به‌خصوص کارگران، دهقانان، زنان و ملیت‌های تحت‌ستم راه جز مبارزه علیه ارتجاع سپاه طالبانی و امارت‌شان وجود ندارد. زنان افغانستان و نسل‌جوان و آگاه در صف اول مبارزه علیه طالبان قرار دارند و مبارزه جسورانه زنان افغانستان علیه طالبان نه تنها بر سایر بخش‌های اجتماع افغانستان بلکه بر روحیه مبارزاتی مردم منطقه و جهان نیز اثر گذاشته است. مبارزات زنان افغانستان، از این رو مایه الهام است، که آنان با یکی از زن ستیزترین جریان‌های سیاسی عصر مواجهه هستند. حرکت مبارزاتی زنان، نباید در دایره تنگ لیبرالی محدود باقی بماند و مورد سواستفاده طبقات ارتجاعی قرار گیرد بلکه باید از درون مبارزات آزادی‌خواهانه زنان، جنبش و سازمان با خصلت توده‌ای، ملی و انقلابی بیرون شود. حزب ما با حمایت بی‌دریغ از مبارزات زنان افغانستان که جسارت‌مندانه پا به میدان مبارزه گذاشته‌اند دفاع می‌کند و در کنارشان می‌ایستند و با جدیت تمام در ترسیم خط روشن انقلابی در میان صفوف زنان تلاش می‌کند. شرایط کنونی محک و آزمون جدی برای تمام افراد گروه‌ها و سازمان مترقی و انقلابی است.

مقامات طبقه حاکمه افغانستان در رژیم دست‌نشانده پیشین عمدتاً از کشور متواری شده‌اند. جناح تکنوکرات غربی دوباره به کشورهای اروپایی، امریکا و کانادا برگشته‌اند. این افراد به‌دلیل عدم حمایت مردمی

بازگشت طالبان به قدرت و پیامد آن برای مردم افغانستان

سقوط نمود اما سرعت فروپاشی و سقوط رژیم دست‌نشانده در افغانستان بسیار دراماتیک و غافلگیر کننده بود. شکست امریکا با سقوط رژیم دست‌نشانده در کابل و تا انفجار در میدان هوایی کابل به شکل تراژیک به پایان رسید. انفجار میدان هوایی کابل منجر به کشته شدن ۱۵۰ نفر و ۲۰۰ زخمی شدند که از این میان ۳۱ نیروی دریایی امریکا و ۲۸ هشت طالب نیز کشته شده‌اند.

شکست امپریالیزم امریکا بی‌شباهت به شکست شوروی و انگلیس در این کشور نیست و همانگونه که سرنوشت حقیرانه اشرف‌غنی بی‌شباهت به سرنوشت نجیب‌الله و شاه شجاع نبوده است.

امپریالیزم امریکا در صدد گرفتن مجوز حضور هوایی و حضور در فرودگاه کابل هستند و نمی‌خواهند که این ظرفیت اطلاعاتی و جاسوسی را از دست بدهد. میدان هوایی کابل و فضای افغانستان هنوز در اشغال نیروهای اشغالگر امریکایی و متحدینش قرار دارد. توافقات پشت‌پرده میان طالبان و امپریالیزم امریکا جریان دارد. نشست ملا عبدالغنی برادر با ریس سازمان استخبارات امریکا (CIA) نیز حکایت از این گفتگوهای پشت‌پرده دارد. خروج کارمندان امنیتی، استخباراتی و سیاسی امریکا از کابل به معنی پایان اشغال نظامی افغانستان است، اما به معنی پایان نفوذ امپریالیزم امریکا و سایر امپریالیست‌ها در افغانستان نیست. این امر زمانی بیشتر آشکار می‌شود که طالبان در حکومت همه شمول‌شان از چهره‌های مانند عبدالله عبدالله و حامد کرزی و یا سایر افراد رژیم پیشین در امارت‌شان شرکت دهند و نهادهای اداری و نظامی رژیم دست‌نشانده را احیا کند.

سلطه سریع و غافلگیر کننده طالبان سبب وحشت و حیرت مردم افغانستان گردید. صحنه‌های تکان دهنده از هجوم مردم به میدان هوایی کابل، فرار به سمت کشورهای ایران و پاکستان و آسیامیانه و چندی قبل فرار از ولسوالی‌ها و شهرها به سمت کابل همه نشان از هراس و وحشت مردم افغانستان از طالبان دارد. مردم افغانستان این بار اغفال نشدند زیرا شناخت از چهره طالبان و امارت‌شان داشتند. به همین دلیل طالبان تلاش می‌کنند، تا با برخوردی «بزرگ منیشانه»، حمایت مردم و رضایت آن‌ها را به دست آورد و از هراس مردم بکاهد. عفو عمومی طالبان و نوید حکومت همه‌شمول و فراگیر نیز از هراس طبقات متوسط، روشنفکران و کارمندان رژیم پیشین نکاسته‌اند. زنان و اقلیت‌های ملی از عرصه سیاسی کنار گذاشته شده‌اند و آزادی‌های زنان و فعالان رسانه‌های بیشتر از سایر اقشار جامعه محدود شده و ضربه دیده‌اند. هشتاد فصدیدی رسانه‌ها بسته شده‌اند و زنان تقریباً در اکثریت ادارات دولتی و غیردولتی منحای شفاخانه‌ها دیده نمی‌شوند. با این همه اما وعده‌های طالبان طبقات ارتجاعی بورژوا کمپرادور و مقامات رژیم پیشین را به سمت آن‌ها متمایل کرده‌اند. طالبان نه تنها در تلاش‌اند که کارمندان و مقامات رژیم سابق را حفظ و راضی کنند، بلکه در صدد است رضایت امپریالیزم امریکا و متحدینش را نیز به دست آورد و خود تا سرحد قابل قبول برای جهانیان عرضه کند و چهره کریه و زشت گذشته‌شان را بپوشانند. اما این سرخ‌آب و سفید‌آب نمی‌تواند ماهیت طالبان را تغییر دهد.

بعضی از افراد لیبرال و تکنوکرات‌های که قبلاً در دستگاه رژیم دست‌نشانده قرار داشتند، تحت تأثیر عفو عمومی طالبان و ایجاد حکومت

سقوط کابل به دست طالبان، پایان یک فاجعه و سرآغاز یک فاجعه دیگر برای مردم افغانستان است. توگویی افغانستان سرزمین تکرار فاجعه‌هاست و این مردم محکوم به درد و رنج بی‌پایان است. ترس و بی‌اعتمادی و بهت و سردرگمی بر فضای جامعه حاکم است. نگرانی از آینده تیره‌وتار، هرگونه امید و شورشوق را از مردم گرفته‌اند. اکثریت مردم افغانستان در فقر شدید به سر می‌برند و آواره‌گان که در اثر جنگ بی‌خانمان شده‌اند، در گرسنگی کامل روز و شب‌شان را سپری می‌نمایند. سیل عظیم از جوانان درس، مدرسه، دانشگاه و خانه‌های‌شان را رها کرده‌اند به سمت ایران به راه افتاده‌اند و به امید این که از راه ترکیه خود را به اروپا برسانند. تعداد از خانواده‌ها در مرز مشترک پاکستان و افغانستان گیر مانده‌اند و آن‌های هم که به شهرهای پاکستان رسیده‌اند در مساجد، سالون عروسی، هتل و در فضای باز خیمه زده‌اند.

امپریالیزم و ارتجاع که مسبب این مصیبت عظیم برای خلق افغانستان گردیده‌اند، خود مصروف ترمیم شکست‌ها و خوشه‌چینی پیروزی‌های‌شان هستند. امپریالیزم امریکا در حال بیرون کردن کارمندان امنیتی - سیاسی‌شان از افغانستان هستند و ادعا می‌کنند که تمام افغانستانی‌های را که به آن‌ها همکاری نموده‌اند، از این کشور خارج خواهند کرد، ادعای که نه تنها موفق به این کار نشد، بلکه فاجعه بزرگ را هم برای خلق افغانستان و هم برای نیروهای اشغالگر امریکایی رقم زد.

طالبان در این میان سرمست از پیروزی و فتح افغانستان مصروف چانه‌زنی دورنی بر سر تقسیم قدرت و غنیمت هستند و هر کدام در تلاش‌اند تا از این فتح و پیروزی چیز از قدرت و نعمت نصیب‌شان شوند. صف‌بندی و دعوای پنهان و جنجال‌های آشکار بر سر کسب موفق و چوکی ادامه دارد. با وجود که روزها از فتح کابل به دست طالبان می‌گذرد، اما آن‌ها قادر به ایجاد حکومت‌شان نگردیده‌اند، این امر قبل از هر چیز بیان این است که طالبان با موانع بزرگ فراراه ایجاد امارت‌شان روبه‌رو هستند. بقایای نیروهای رژیم دست‌نشانده عمدتاً در تلاش حفظ جان‌شان هستند و در روستا و شهرها اختفا اختیار کرده‌اند و تعدادشان هم که فرصت فرار یافتند به خارج رفتند و یک تعدادشان به دره پنجشیره پناه برده‌اند و گویا برای مقاومت آماده می‌شوند. یک تعدادشان در معیت عبدالله و کرزی با استفاده از عفو عمومی طالبان در صدد کسب موفق و جایگاه در امارت اسلامی هستند.

رژیم دست‌نشانده بعد از بیست سال تحت حمایت باداران امریکایی‌شان طرف چند هفته فروپاشید و به این ترتیب پروژه دولت - ملت‌سازی تحمیلی امپریالیستی به مضحکه تاریخ تبدیل گشت. سقوط رژیم دست‌نشانده، تنها شکست نوکران حقیر بومی (افغانستانی) امپریالیزم نیست، بلکه به معنی شکست سیاسی - نظامی و ایدئولوژیکی بزرگ امپریالیزم امریکا و متحدینش نیز هست. سرمداران کشورهای امپریالیستی به‌خصوص امریکا و انگلیس در تلاش‌اند، تقصیر این شکست نظامی - سیاسی را به دوش حزب رقیب و نیز به حساب بی‌کیفاتی نوکران‌شان در افغانستان بی‌اندازد و از این تحقیر و شکست برائت جویند. اما این تلاش‌های مذبحخانه ره به جای نمی‌برند و این ورشکستگی سنگین اخلاقی و ایدئولوژیکی - سیاسی برای امپریالیزم امریکا قابل ترمیم نیست. بسیار از رژیم‌های پوشالی زمانی که بادار، پشت‌شان را خالی کردند،

و جماعت جای حزب سیاسی را می‌گیرد. جدا از گروه‌ها و احزاب دموکراتیک که زمینه فعالیت‌شان از میان خواهند رفت، احزاب اسلامی و جهادی سابق نیز فعالیت قانونی نخواهند داشت. این محدودیت‌ها و سلب آزادی جامعه منجر به عکس‌العمل و مقاومت علیه طالبان خواهد شد. طالبان در مواجهه با نسل جوان تحصیل کرده و گروه‌ها و اقشار اجتماعی کشور برخورد متناقض خواهند داشت. از یک طرف به ظرفیت و تخصص آن‌ها در عرصه‌های اداری - سیاسی جامعه نیاز دارند و از طرف دیگر دگماتیسم طالبانی موانع جدی این آزادی‌ها خواهد بود و طالبان این خواست‌ها و مبارزات نسل جوان و گروه‌ها را با خشونت سرکوب خواهد کرد.

اصلی دیگر طالبان افغانی بودن است که در حقیقت همان شوونیزم ملیتی غلیظ طالبانی است. طالبان زیر نام وحدت اسلامی مطالبات و خواست‌های ملیت‌های تحت‌ستم را بر نمی‌تابند و آن را خلاف اسلام می‌دانند. هرچند طالبان این بار تعداد از فرمانده برجسته و ملاهای در سطح رهبری از میان ازبیک‌ها و تاجیک‌ها و هزاره‌های سنی افغانستان در میان‌شان دارند. اما همه این موارد سبب نمی‌شود که طالبان قدرت سیاسی را به صورت مطلق به دست طبقات حاکمه پشتون متمرکز نکنند، امر که منجر به تضادهای و نفاق‌های ملیتی بیشتر خواهند شد.

چالش دیگر را که طالبان با آن مواجه‌اند اختلاف دورنی میان شاخه‌های متعددشان که با مسایل قومی نیز گره خورده است. رژیم اشرف غنی به‌طور یک‌جانبه و عقده‌مندانه قدرت را به دست غلجایی‌ها متمرکز کرده بود و این یک از عوامل اختلاف دورنی رژیم اشرف غنی و عامل سقوط آن گردید.

در میان طالبان دسته‌های متعدد وجود دارد که از جمله آن‌ها شورای کویته تحت رهبری مولوی هیبه الله - ملا عبدالغنی و شورای پشاور تحت رهبری سراج الدین حقانی دو شاخه عمده طالبان را تشکیل می‌دهند. هرچند که از گروه ملا منصور و گروه ملا یعقوب نیز سخن گفته می‌شود. بنابراین مهم‌ترین چالش فرا راه امارت اسلامی طالبان اختلاف میان گروه‌های معتد طالبان از یک طرف و اختلاف میان صفوف و سطح رهبری طالبان از طرف دیگر است. طالبان جریان اصلی و سنتی تحت رهبری ملا عبدالغنی برادر - ملا هیبت الله درانی هستند و با گروه حقانی تحت رهبری سراج الدین حقانی و خلیل حقانی که غلجایی هستند تضادهای‌شان مشهود است.

اولین مفهوم حکومت همه‌شمول طالبان قبل از همه تقسیم قدرت میان خودشان هستند. زیرا رهبری طالبان عمدتاً به سه ولایت کندهار، هلمند و ارزگان خلاصه می‌شود.

چالش‌های دیگر که طالبان با آن مواجه‌اند سهم کردن اقوام و ملیت‌های دیگر در قدرت است. تعداد نیروهای رژیم پیشین در پنجشیر تحت فرمانده احمد مسعود گرفته آمده‌اند و آن‌ها خواهان سهم در قدرت سیاسی هستند. علاوه بر پنجشیر نیروهای اردو و پولیس و امنیتی ملی رژیم دست‌نشانده در سراسر کشور همراه با تجهیزات‌شان پراکنده هستند. جمع‌آوری این تسلیحات معضل دیگر پیش‌پای طالبان است. انفجار مهیب میدان هوایی کابل ناتوانی طالبان را در تامین امنیت آشکار ساخت و آن‌ها عملاً با گروه داعش درگیر هستند.

به لحاظ بیرونی حکومت طالبان تحت فشار کشورهای امپریالیستی و ارتجاعی منطقه قرار دارند و مسئله به رسمت شناختن طالبان از سوی این کشورها مسئله است که هنوز روشن نشده است. وزیر خارجه پاکستان در سفرهای به کشورهای آسیای میانه و ایران در تلاش است که حکومت طالبان، از سوی این کشورها به رسمت شناخته شود و یک حکومت منزوی باقی نماند. ماهیت حکومت طالبان را رسمیت و یا عدم رسمیت کشورهای امپریالیستی و ارتجاعی جهان تغییر نمی‌دهد. امارت اسلامی مورد تاکید امریکا و جامعه جهانی هم یک امارت تیوکراتیک و ضدانسانی خواهد بود و در ضدیت با منافع توده‌ها و طبقات محروم جامعه افغانستان قرار خواهد داشت.

ادامه در صفحه ۵

فراگیرشان، آمادگی خدمت به امارت اسلامی را گرفته‌اند. در این میان چهره‌های شوونست و تکنوکرات تمایل بیشتر از دیگران نشان می‌دهند و در تلاش‌اند پایه‌های حکومت طالبان را استحکام بخشند. به‌نظر آن‌ها طالبان می‌تواند حکومت مرکزی بر محور شوونیزم پشتون را مستحکم کند. اما افراد و مقامات رژیم دست‌نشانده از ملیت‌های تحت‌ستم در امارت اسلامی بیشتر احساس ترس و بیگانه‌گی دارند. هرچند که آن‌ها با دودلی نیز آمده‌اند، تا در خدمت حکومت طالبان قرار گیرند، منتها به شرط آن که طالبان آن‌ها را در حکومت‌شان سهم سازد. این جمع مزدور که سنگ نمایندگی ملیت‌های تحت‌ستم را به سینه می‌زند، فقط سهم در حاکمیت برایشان مهم است، مهم نیست این سهم در رژیم دست‌نشانده جمهوری اسلامی اشرف‌غنی باشد و یا امارت اسلامی ملا عبدالغنی.

طالبان از حکومت همه‌شمول و فراگیر حرف به میان می‌آورد، حرف که در طول بیست سال ورد زبان حکومت‌های دست‌نشانده کرسی و اشرف‌غنی نیز بودند. بسیاری این را به معنی تغییر در رفتار طالبان و هوشیاری آن‌ها تعبیر نموده‌اند. شک نیست که طالبان در این مدت ده سال تغییرات در دیپلماسی‌شان با کشورهای امپریالیستی جهان و کشورهای منطقه و تغییر در نحو برخورد و رفتارشان با مخالفین داخلی و مردم افغانستان به میان آورده‌اند. اما همان‌گونه که ذبیح الله مجاهد گفت، تغییر در اصول و اعتقادات طالبان به‌میان نیامده است. در یک دهه گذشته طالبان روابط با کشورهای امپریالیستی و ارتجاعی منطقه ایجاد نموده است و در این عرصه تجارب نیز کسب نموده‌اند. به‌خصوص بعد از تشکیل دفتر قطر و ایجاد رویب رسمی با کشورهای جهان مهارت و هوشیاری دیپلماسی‌شان افزایش یافته است. از طرف دیگر در این مدت بیست سال نفوس شهرهای افغانستان افزایش یافته و نسل تحصیل کرده کشور بیشتر شده‌اند. طالبان برای حفظ روابط با این کشورها و جلب کمک‌های امپریالیستی و کشورهای منطقه ناگزیر از تعدیل در رفتارشان هستند و هم از طرف مجبورند از فرار بیشتر نیروهای متخصص و کادرهای سیاسی و اداری جلوگیری کنند. طالبان هم مانند رژیم قبلی نمی‌تواند تغییر در وضعیت اقتصاد کشور به میان آورد و در نتیجه استحکام پایه‌های حکومت‌شان هم بدون انکشاف اقتصاد ممکن نیست. آن‌ها اقتصاد معتاد و بوکرسی فساد را از رژیم قبل به ارث برده‌اند و ممکن نیست بدون کمک‌های کشورهای امپریالیستی و منطقه اموراتشان را ولی به صورت نیم‌بند از پیش ببرند. دلیل دیگر وابستگی اقتصاد رژیم طالبان به کشورهای خارجی عدم درآمد و عاید کافی داخلی و ویرانی زراعت و صنعت کشور است. طالبان نمی‌تواند به خلافت و نیروی توده‌ها تکیه کند و به همین دلیل اداره سیاسی و اقتصادی آن‌ها از اداره رژیم دست‌نشانده تفاوت ماهوی نخواهند داشت.

طالبان در این مدت بیست سال شعار اصلی‌شان ختم اشغال و ایجاد حکومت بر مبنای شریعت اسلامی بوده است. حالا که فرصت ایجاد حکومت اسلامی فراهم آمده است، از نظر آن‌ها اساس حکومت آینده‌شان دو چیز است اسلامی و افغانی. منظور طالبان از حکومت اسلامی و یا امارت اسلامی مبتنی بر قرائت سفت و سخت آن‌ها از شریعت است. این‌گونه قرائت تندروانه از اسلام مبنای حکومت تیوکراتیک آن‌ها خواهد بود که نتیجه‌ی آن وضع قوانین سخت‌گرانه اسلامی بر تمام ابعاد جامعه است و آزادی‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بخش بزرگ از جامعه را سلب خواهند کرد. زنان، فعالین سیاسی - اجتماعی، احزاب و گروه‌های سیاسی در چوکات امارت اسلامی طالبان از آزادی محروم می‌شود و هیچ جای برای دیگر اندیشان و کمونیست‌ها در جامعه نخواهد بود. طالبان تلاش می‌کنند خاموشی سیاسی و فرهنگی را بر جامعه تحمیل کند. جماعت که همان مسلمانان است باید از امیرشان اطاعت کنند. به‌همین دلیل شیخ جای روشنفکر را

امارت اسلامی طالبان ...

بعضی از این فرماندهان یاغی دستگیر گردیدند. نارضایتی و انزجار، عمدتاً در مناطق شمال شرق، شمال، غرب و مرکز کشور به اشکال مختلف دیده می‌شوند. وضع کاروبار توده‌های مردم و طبقات مختلف اجتماعی در این مناطق بیش‌تر از سایر نقاط کشور، دچار رکود و فروپاشی شده، بسیار از مراکز فرهنگی و آموزشی خصوصی در این مناطق، ورشکسته شده و تعداد از مارکیت‌ها و آپارتمان‌ها خالی گردیده‌اند. طالبان به صورت حساب‌شده کارمندان اداری مربوط به ملیت‌های تحت‌ستم را از ادارات دولتی اخراج می‌کنند و به جایشان طالبان را که عمدتاً پشتون هستند، می‌گمارند و به این ترتیب در صدداند پایه‌های شوینیزم‌شان را مستحکم‌تر سازند.

بیش‌ترین جبهات جنگی، برضد طالبان در مناطق و ولایت‌های شمال کشور، فعالیت دارند. طالبان با تعیین افراد قابل اطمینان در مناطق شمال و مرکز کشور و گسیل نیروهای نظامی بیش‌تر، در این مناطق در صدد تسلط کامل بر این مناطق اند. اما این امر، به شدت بدبینی و نارضایتی علیه طالبان افزوده و سطح نارضایتی در میان ملیت‌های تحت‌ستم را بیش‌تر ساخته‌اند. این بدبینی و نارضایتی شامل صفوف و افراد نظامی طالبان در میان ملیت‌های تحت‌ستم نیز می‌گردد. تلاشی خانه‌به‌خانه از طرف طالبان، در کابل، پروان و پنجشیر نیز عمدتاً به منظور جلوگیری از گسترش شورش‌ها و جنگ‌های چریکی در این ولایت‌ها راه اندازی شده بود.

طرح حکومت فراگیر از سوی بعضی از کشورهای حامی طالبان؛ مانند پاکستان، چین، روسیه و قطر به‌منظور استحکام امارت طالبان است. این کشورها از چند پارچگی و شکاف عمیق ملیتی در افغانستان که امارت طالبان را تهدید می‌کند نگران هستند. اما طالبان که شوینیزم ملیتی یکی از ارکان مهم حکومت‌شان اند قادر به حل این معضل نیستند.

اکنون در میان ملیت‌های تحت‌ستم مبارزه و مخالفت علیه طالبان عمدتاً زیر اداره و رهبری اشخاص و احزاب ارتجاعی قرار دارند و این امر تنها تضاد ملیتی را در افغانستان بیش‌تر می‌سازند و به امر وحدت خلق در کشور صدمه می‌رساند بلکه زمینه دخالت کشورهای امپریالیستی و ارتجاعی را نیز در افغانستان بیش‌تر می‌نماید. این بار نیز مانند دوره اول امارت طالبان، اختلافات و صف‌بندی‌های ارتجاعی پشتون و غیرپشتون و تعلیق رسمت جهانی و روابط بین‌المللی افغانستان، خطر تجزیه کشور را بیشتر کرده است.

در اثر ضعف نیرو و جبهه انقلاب، گرایش ضدطالبانی در میان توده‌ها و جوانان ملیت‌های تحت‌ستم به سمت عناصر و احزاب ارتجاعی کشیده می‌شوند. به همین دلیل عناصر انقلابی و کمونیست اکنون باید در میان ملیت‌های تحت‌ستم با برنامه روشن انقلابی و مبارزاتی کار کنند و برای اتحاد ملیت‌ها و زحمت‌کشان کشور به اساس یک خط مشی و برنامه انقلابی، در مقابله با ارتجاع امارت اسلامی تلاش نمایند.

مبارزات زنان روشنفکران، استادان، دانشجویان و اهل رسانه

در هشت ماه که از عمر امارت طالبان می‌گذرد، زنان بیش‌تر از هر قشر دیگر اجتماعی آسیب‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و روانی دیده‌اند. هزاران زن به صورت گسترده و دسته جمعی از کارهای‌شان در ادارات نظامی و ملکی اخراج شدند، به همین دلیل هزاران خانواده به‌طور کامل منبع درآمدشان را از دست داده، به فقر و افلاس افتاده‌اند. خشن‌ترین قوانین به نام شریعت علیه زنان وضع گردیده و زنان را از آزادی‌های انسانی و اولیه‌شان محروم کرده‌اند. میلیون‌ها دختر از مکتب منع شدند و تظاهرات و حق‌خواهی زنان، به‌شکل خشن و بی‌رحمانه سرکوب گردیدند.

زنان و دختران آگاه و مبارز، مداوم با اشکال مختلف نفرت و مخالفت‌شان را با سلطه طالبان نشان داده‌اند. تضاد آشتی‌ناپذیری میان خواست‌های آزادی‌خواهانه زنان و افکار و برنامه‌های زن‌ستیزانه طالبان وجود دارد و این تضاد هرگز و هیچ‌گاه تا زمان دوام و حیات امارت طالبان از میان نخواهند رفت. زنان برای رهایی از سلطه رژیم طالبانی و قوانین اسارت‌بار آن، راه جز مبارزه در پیش ندارند، زیرا که زنان نمی‌توانند، اسارت و بردگی نظام طالبانی و قوانین زن‌ستیزانه آن‌ها را بپذیرند.

شرایط در افغانستان به گونه‌ای است که یک بار دیگر ممکن است احزاب و اشخاص ارتجاعی با استفاده از نارضایتی گسترده اجتماعی، میدان جنگ و میز مذاکره با طالبان را در اختیار منافع طبقاتی‌شان قرار دهند و یک بار دیگر آن‌ها بر این موج از نارضایتی توده‌ها سوار شوند. از این رو است که حزب ما و سایر انقلابیون باید به طور قاطع و روشن استراتژی مبارزاتی انقلاب یعنی «جنگ خلق» را مطرح کنند و برای اش تدارک ببینند و صفوف انقلابیون و خلق را برای سرنگونی ارتجاع و ایجاد نظام دموکراسی نوین متحد سازند.

رژیم طالبان نه تنها، با درماندگی و ناتوانی با بحران و مشکلات غیرقابل حل روبه‌رو است بلکه هر روز بر بحرانش بیش‌تر می‌شود. اختلافات و چنددستگی درونی طالبان، نارضایتی گسترده اجتماعی، بحران اقتصادی فزاینده و عدم رسمیت جهانی، سبب می‌شوند طالبان قادر به تثبیت و تحکیم امارت‌شان نشوند. برخی از رهبران طالب برای حل مشکلات مالی و نارضایتی داخلی به قدرت‌های خارجی و حمایت مالی آن‌ها چشم دوخته‌اند. در حال که برخی دیگرشان راه حل را تکیه بر اصول شریعت اسلامی می‌بینند. این امر شکاف میان آن‌ها و بحران‌شان را بازهم بیش‌تر می‌سازند.

طالبان نمی‌توانند، بحران اقتصادی‌شان را حل کنند و سطح نارضایتی گسترده اجتماعی را تخفیف دهند و روابط‌شان را با کشورهای جهان عادی سازند و به اختلافات داخلی‌شان پایان دهند. طالبان در مواجهه و مقابله با نارضایتی گسترده اجتماعی، مقاومت و مخالفت مردم افغانستان علیه امارت‌شان، راه جز ترور، سرکوب و تهدید نمی‌شناسند و این امر نارضایتی، ناآرامی و جنگ مسلحانه علیه‌شان را بازهم بیشتر خواهند کرد و این چرخه تا سقوط رژیم طالبان ادامه خواهد یافت.

چرا طالبان قادر به استحکام و تثبیت امارت‌شان نخواهند بود؟

عوامل متعدد داخلی، منطقی و جهانی سبب می‌شوند که طالبان نتوانند پایه‌های امارت‌شان را استحکام بخشند و رژیم‌شان را تثبیت نمایند. هرچند اکنون بیش‌ترین فشارها بر امارت طالبان از خارج وارد می‌گردد، ولی آنچه در عدم تثبیت امارت طالبان، نقش تعیین‌کننده دارد، نارضایتی و مبارزات مردم افغانستان در داخل کشور است. قبل از همه امارت قرون وسطایی طالبان، برای توده‌های مردم افغانستان کارگران، دهقانان، زنان، جوانان، روشنفکران و ملیت‌های تحت‌ستم قابل پذیرش نیستند. برنامه‌ها و سیاست‌های فوق ارتجاعی طالبان برخلاف منافع و آزادی اکثریت مردم افغانستان است. قبول این نظام به معنی اسارت و ذلت و حرکت قهقرایی جامعه افغانستان خواهد بود. از همین رو، مردم افغانستان به اشکال مختلف نارضایتی و مخالفت‌شان را با سلطه طالبان بیان می‌کنند و دست به مقاومت می‌زنند، خطر کشته شدن، اختطاف و شکنجه را به جان می‌خرند.

نارضایتی و مبارزات ملیت‌های تحت‌ستم

ملیت‌های تحت‌ستم تاجیک، هزاره، ازبیک، بلوچ و... امارت شوونستی غلیظ پشتونی طالبان را نمی‌پذیرند. به همین دلیل اختلافات ملیتی و مخالفت با شوونیزم ملیتی طالبان، مهم‌ترین عامل، در عدم تثبیت امارت اسلامی خواهند بود. ملیت‌های تحت‌ستم بیش‌تر و شدیدتر از گذشته تحت‌ستم و تبعیض خشن ملیتی قرار دارند. قدرت سیاسی-نظامی در مناطق و ولایت‌های مربوط به ملیت‌های تحت‌ستم عمدتاً توسط طالبان پشتون‌تبار اداره می‌شوند. هرچند طالبان والی و فرماندهان از میان این ملیت‌ها دارند، اما آن‌ها فاقد صلاحیت‌اند. برعلاوه، در چند ماه اخیر، طالبان فرماندهان ازبیک‌تبار را از سمت‌های نظامی برکنار نموده، به پست‌های اداری در کابل گماشته‌اند. در چند مورد فرماندهان ازبیک‌تبار و تاجیک‌تبار طالبان، در تخار و غور علیه امارت دست به شورش زده‌اند که در نتیجه‌ی این درگیری داخلی طالبان، تعداد از نیروهای‌شان زخمی و کشته شده و

انقلابی باید برنامه‌ی شان را، به طور روشن مطرح کنند و جوانان را که می‌خواهند از اسارت از وضعیت اسفبار کنونی بیرون شوند سازمان‌دهی کنند. محلات فقیرنشین کابل و سایر شهرها باید به مهم‌ترین مکان برای جلب عناصر آگاه و انقلابی تبدیل گردد. اگر کمونیست‌ها و انقلابیون این کار نکنند و به جذب و سازمان‌دهی این جوانان تلاش نکنند ارتجاع و باندهای مافیا این کار خواهند نمود.

کارگران، زحمت‌کشان شهر اکثراً کارهای‌شان را از دست داده‌اند و در منجلا ب فقر، فلاکت و گرسنگی دست‌وپا می‌زنند. بسیاری از خانواده‌ها به دلیل فقر به مرز فروپاشی رسیده، و به گدایی افتاده‌اند. وضعیت فقر و بیکاری تحت اداره طالبان اسف‌بارتر از آن است که در رسانه‌ها بازتاب می‌یابند. کارگران و زحمت‌کشان کشور فراموش شده‌ترین و گم‌نام‌ترین بخش مردم کشور هستند و در پراکندگی و ناامیدی کامل به سر می‌برند. آن‌ها هیچ امید و روزنه‌ی برای نجات از فلاکت و دوزخی که در آن گیرافتاده‌اند، سراغ ندارند. در جامعه اسلامی تحت سلطه طالبان هرگونه صحبت از کارگران و حقوق کارگران، رنگ و بوی کمونیستی داشته، مجازات سخت در پی دارد. بر اساس اصول اسلامی طالبان، کارگران شرعاً از حق کار و حق تشکیل اتحادیه‌های کارگری برخوردار نیستند. حق اعتصاب و تظاهرات به شدیدترین وجه سرکوب خواهند شد.

اقتدار مختلف خرده بورژوازی و کسبه کاران بازار، با وجود آن کاروبارشان به کساد گرایده و از رونق افتاده، بر علاوه مورد اخاذی و رشوت ستانی و ضرب و شتم نیز قرار می‌گیرند و احساس مصونیت و امنیت ندارند. در شرایطی که بیش از نصف نفوس کشور، گرسنگی می‌کشند، طالبان مصروف نزاع داخلی و تقسیم قدرت اند و هیچ برنامه و اقدام عملی برای حداقل کار و معیشت برای کارگران و زحمت‌کشان شهری ندارند و به صراحت می‌گویند که ما وعده رزق و روزی به کسی نداده‌ایم. احزاب و سازمان‌های انقلابی در گذشته، کم‌ترین کار برای ارتقا دانش سیاسی و هم‌بستگی میان کارگران و زحمت‌کشان انجام نداده‌اند. بدون شک کارگران و زحمت‌کشان جامعه بیش‌تر از هر قشر دیگر خواهان انقلاب و رهایی از این زندگی ذلت‌بار هستند و ضرورت انقلاب و تغییر را بیش‌تر از هر قشر دیگر احساس می‌کنند.

روستاها نیز تا حدود زیاد از مدار بسته اقتصادی بومی بیرون شده‌اند. دهقانان فقیر و بی‌زمین و کارگران روستا در نتیجه‌ی عقب‌ماندگی کشور، از دیاد جمعیت و خشکسالی‌ها، امکان دست‌رسی به زمین را بیشتر از گذشته از دست داده‌اند. بار اصلی جنگ، در چهل سال گذشته، در افغانستان هم به لحاظ مالی و هم به لحاظ نیروی انسانی بر دوش دهقانان کشور سنگینی نموده‌اند. این در حالیکه است فح و پیروزی طالبان نه تنها هیچ چیز نصب آن‌ها نکرده، بلکه بر شدید استثمار و فقر و فلاکت شان نیز افزوده‌اند.

در بیست سال گذشته، طالبان از عقب‌ماندگی، فقر و جهل جامعه روستایی سود بسیار بردند و حالا که آن‌ها بر اریکه قدرت تکیه زنده‌اند، روستاها برعکس گذشته مشکلات زیادی را برای آن‌ها در پی خواهند داشت. گروه و عناصر مخالف طالبان از این مسئله می‌توانند به نفع‌شان استفاده نمایند. اگر طالبان نتوانند که به یقین نمی‌توانند تغییری در وضعیت معیشت روستائیان به میان آورند، هیچ‌گاه نمی‌توانند کنترل و نفوذ کامل بر روستاها داشته باشند. اکنون در بسیار از مناطق روستایی دوره افتاده کشور، مخالفین مسلح طالبان، پایگاه‌ها و مراکز نظامی ساخته‌اند و یا در حال تدارک‌اند و این امر در آینده گسترش خواهند یافت. انقلابیون باید در روستاهای که طالبان از نفوذ کمتر برخورداراند، کار کنند، کمیته‌های سیاسی و نظامی‌شان را تدارک ببندند و برای این کار تلاش نمایند. زیرا استراتژی مبارزاتی ما یعنی جنگ توده‌ی طولانی فقط می‌تواند از روستاها و مناطق دور افتاده ابتدا آغاز شود و به پیش رود.

ناتوانی طالبان، در تغییر و بهبود وضع اقتصادی کشور

اقتصاد ویران و عقب‌مانده و درآمد ناکافی داخلی سبب شده است که نهادهای دولتی و خدمت‌رسانی در افغانستان، همیشه به کمک‌های کشورهای امپریالیستی و ارتجاعی وابسته باشند. اکنون نیز خدمات اجتماعی، زیر اداره طالبان مانند بیست سال گذشته، به کمک‌های کشورهای خارجی وابسته‌اند، در صورت

در هشت ماه گذشته، زنان و دختران آگاه در عمل نشان دادند که به هیچ‌وجه امارت طالبان را نمی‌پذیرند. اعتراضات و مخالفت زنان و دختران امارت طالبان را به صورت جدی به چالش کشیده‌اند و در آینده نیز به چالش خواهند کشید. با وجود آن که مبارزات زنان هنوز از کیفیت و انسجام لازم برخوردار نشده‌اند، اما این مبارزات و مخالفت تا کنون مانع بزرگ بر سر راه تثبیت و تحکیم امارت طالبان بوده و در آینده نیز خواهند بود. از این رو لازم است که زنان مبارز و فعال با برنامه روشن و صف متحد به مبارزات‌شان ادامه دهند، و برای آزادی‌شان از اسارت طالبان، تلاش نمایند.

روشنفکران، استادان دانشگاه و مکاتب و دانشجویان با محدودیت‌های زیاد مواجه شده و تحت فشار شدید روانی، سیاسی و اقتصادی قرار گرفته‌اند. بسیار از روشنفکران و استادان آزاداندیش و سکولار، نه تنها جایش را به مولوی، ملا و قاری داده، بلکه به بی‌سرنوشتی، بیکاری و فقر مواجه شده و امنیت فزینی‌شان نیز به خطر افتاده‌اند. تعداد زیاد از استادان و دانشجویان کشور را ترک کرده‌اند دانشگاه نه دیگر، مکان تولید و فراگیری دانش بلکه به مراکز خرافه، جهل و مغزسویی جوانان کشور تبدیل شده‌اند. سقوط کیفی و کمی دانشگاه‌ها واضح قابل مشاهده است. با این حال، کنترل دانشگاه‌ها و سایر مراکز فرهنگی برای طالبان چالش بزرگ است. این عرصه بیش از هر جای دیگر جهل و بی‌کیفاتی این گروه تندور و متحجر را برملا ساخته است.

سرنوشت آزادی‌های سیاسی، فکری و مطبوعات تاریک است. هیچ فعالیت سیاسی و عقیدتی غیر از فعالیت اسلام تندروانه مورد تأیید طالب، حق فعالیت ندارند. جراید چاپی در کشور به کلی تعطیل اند. تعداد زیادی از رسانه‌های خصوصی بسته شده، و صدها نفر از خبرنگاران و روزنامه‌نگاران بیکار گردیده و بسیارشان کشور را ترک نموده‌اند.

استبداد و ستم خشن طالبانی علیه روشنفکران آن‌ها در مقابل این شرایط خفقان و استبداد به عکس العمل و مقاومت واداشته‌اند. با وجود گرایش‌ها و توهمات بورژوازی ماکراتیک در میان تحصیل کرده‌ها و روشنفکران، بیش‌ترین تبلیغات و افشاکگیری علیه طالبانی در فضای مجازی و رسانه‌های اجتماعی توسط آن‌ها صورت می‌گیرد. روشنفکران طیف ناهمگون را تشکیل می‌دهند و مبارزه و مخالفت آن‌ها علیه طالبان، اشکال و سطوح بسیار متفاوت دارد. اکنون در شرایط سلطه استبداد دینی بر کشور بسیار از این روشنفکران به خصوص آنان که به طبقات محروم جامعه تعلق دارند، باید در صف مبارزه انقلابی جلب گردد.

کارگران، دهقانان و سایر زحمت‌کشان شهری و روستایی

تغییرات اجتماعی زیاد نسبت به ۲۵ سال قبل در افغانستان به میان آمده، جمعیت کشور، تغییرات کمی و کیفی چشمگیر نموده است. شهرها نسبت به گذشته نقش برتر اقتصادی و سیاسی یافته و اکنون نزدیک به ده میلیون جمعیت در شهرها زندگی می‌کنند. بیش از نصف نفوس کشور را جوانان تشکیل می‌دهند. جمعیت شهری، سطح سواد و مهارت مهم‌ترین تغییرات کیفی جمعیت است که بر انتظارات و آگاهی مردم نیز تأثیر نموده‌اند. جمعیت بزرگ شهری و جوان با سطح و انتظارات بلند برای رژیم به سراق‌دار چالش فراوان ایجاد می‌کنند. حالا طالبان که به غیر از زبان سرکوب و تهدید منطق دیگر را نمی‌شناسند چگونه ممکن است، مشکلات یک کشوری با جمعیت عظیم جوان و شهری را حل کنند. بخش بزرگ از این جمعیت شهری بیکار و فقیر، در زاغه‌ها زندگی می‌کنند. در بیست سال گذشته، این امر به سود طالبان بود و آن‌ها در میان جمعیت بیکار و فقیری زاغه‌نشین شهرها نفوذ داشتند. اما حالا این امر برای طالبان معضل جدی، امنیتی ایجاد نموده‌اند. ناامنی، دزدی، اختطاف و ترور در شهرها به خصوص کابل، تحت اداره طالبان ادامه دارد. جنبش‌های اجتماعی متعدد شهری مانند جنبش زنان، دانشجویان و کارگران با طالبان در ستیز خواهند بود و طالبان فقط با سرکوب و خشونت می‌خواهند این معضل را حل کنند.

بسیار از این جوانان به صف مخالفان طالبان و احزاب ارتجاعی و باندهای قاچاق و تبهکاران جذب می‌شوند. اما بسیار از این جوانان خواهان تغییر رادیکال اند و به دنبال برنامه و مشی انقلابی هستند. از همین رو، جریان‌ها و احزاب

اختلافات و شکاف درونی طالبان

یک عامل بسیار مهم دیگر، در عدم تثبیت پایه‌های امارت اسلامی طالبان اختلافات و پراکندگی درونی این گروه است. طالبان از رهبری واحد برخوردار نیستند و اختلافات متعدد در میان آن‌ها وجود دارند. اختلافات درونی طالبان شامل مسایل اعتقادی، سیاسی و اقتصادی می‌شوند. علاوه بر اختلاف در سطح رهبری طالبان، اختلاف درونی متعدد دیگر نیز دارند. فرماندهان ازبیک تبار طالبان که به «فاتحان شمال» معروف‌اند، از مقام‌های شان در قول اردوی پکتیا و شمال برکنار شدند و به موقوف‌های اداری در کابل گماشته شده‌اند. در ولایات نیز اختلاف و چنددستگی محلی و منطقوی در میان طالبان وجود دارد که گاهی به درگیری و خون‌ریزی می‌انجامد. تا هنوز چند موارد درگیری و شورش توسط قومندانان محلی طالبان علیه طالبان، در تخار و غور و سایر نقاط کشور، صورت گرفته‌اند. در مناطق جنوب و کندهار تضادهای قبیله‌ای شدید میان حامیان طالبان و مخالفان شان وجود دارد. در مناطق شرقی کنر و ننگرهار «سلفی‌ها» که داعش در میان شان پایه دارد از دیگر مسایل اند که طالبان تهدید می‌کنند.

اما آنچه سبب ضعف و ناتوانی طالبان گردیده و در آینده جنگ درونی شان را محتمل می‌سازد، اختلافات در سطح رهبری طالبان است. طالبان با وجود آن که هرگونه اختلاف داخلی شان را رد می‌کنند، ولی هر قدر زمان می‌گذرد این اختلافات آشکارتر می‌گردد. طالبان تا هنوز بسیار از وعده وعیدهای شان را، به دلیل اختلافات داخلی نتوانستند عملی بسازند و یا در مواردی جلو تحقق این وعده‌ها توسط جناح مقابل گرفته شده‌است. مثلاً، برخی از رهبران طالبان مانند، ملابرادر و امیرخان متقی در تلاش اند، طالبان مشروعیت جهانی را به دست آورند. اما کسانی در رهبری طالبان با این امر مخالف‌اند و جلو اقدامات و ابتکارات آن‌ها را می‌گیرند. معلوم است که اختلافات در سطح رهبری طالبان فقط به جناح ملابرادر و سراج‌الدین حقانی خلاصه نمی‌شود. هر دو جناح به بازگشایی مکاتب دختران وعده داده بودند، اما فرمان تعطیل شدن مکاتب از جای دیگر صادر گردید. مولوی هیبت‌الله امیرالمومنین طالبان و افراد نزدیک با او مانند عبدالحکیم شرعی وزیر عدلیه و ثاقب وزیر ارشاد، حج و اوقاف، پیش‌تر بر اصول شریعت اسلامی پافشاری دارند و از این طریق می‌خوانند، نقش شان در رهبری طالبان بیشتر سازند.

جلسه سه روزه رهبری طالبان، در اوایل بهار امسال در قندهار که به منظور حل اختلافات داخلی شان دایر گردیده بود، به شدت این اختلافات افزود و آن را علنی نمود. مکاتب دخترانه در محراق این اختلافات داخلی طالبان قرار دارد. این امر نشان داد که گروه طالبان چگونه وضعیت کشنده دارند و این اختلافات، در عدم موجودیت، فرد تاثیرگذار و محوری، می‌تواند به انشعاب و فروپاشی دورنی منجر گردد. تعداد از رهبری طالبان خواهان بازگشایی مکاتب دخترانه هستند و همیشه به این امر وعده داده‌اند، اما جناح دیگر که عمدتاً بر روی سنت گذشته طالبان و میراث ملاعمر و شریعت اسلامی پافشاری دارند، مخالف بازگشایی مکاتب دخترانه هستند. به دلیل اختلاف داخلی است که طالبان در تصامیم و پلان‌های شان نمی‌تواند به فیصله و تصمیم واحد برسند. طالبان به طور عجیب یک گروه عقب‌مانده، افراطی و جاهل هستند. تا هنوز هیچ طرح و برنامه سیاسی و اقتصادی مدون و روشن از طرف آن‌ها ارایه نگردانند. این امر نیز در کسب رضایت و مشروعیت این گروه در میان مردم اثر منفی گذاشته است. شیوه‌ی رهبری و تصمیم‌گیری طالبان مبهم است و معلوم نیست که طالبان چگونه مسایل درونی شان را حل می‌کنند و چگونه به تفاهم و فیصله می‌رسند. این امر نیز طالبان را به یک گروه مرموز و غیرقابل اعتماد، تبدیل نموده‌اند.

بحران جهانی مانع دیگر فراراه تثبیت امارت طالبان

اوضاع جهان به شدت بحرانی است. بحران جهان با تجاوز امپریالیزم روسیه به اوکراین، به مرحله خطرناک رسیده است. این امر به این معنی است که امپریالیست‌های جهان در بحران بزرگ دست‌وپا می‌زنند. طالبان که خود هم علت و هم معلول بحران افغانستان است در چنین شرایط سخت بحرانی جهان، دوباره به قدرت رسیده‌اند. قدرت‌های بزرگ جهان و کشورهای حتی به ظاهر

قطع این کمک‌ها، نهادهای معارف، صحت و بانک داری به سرعت فرو می‌پاشد.

در طول ۱۵۰ سال گذشته، افغانستان به عنوان یک از فقیرترین کشورهای تحت سلطه، همیشه به کمک‌های استعماری کشورهای امپریالیستی و ارتجاعی وابسته بوده است. اما نحوه‌ی این کمک‌های امپریالیستی و استعماری بسته به وضعیت سیاسی داخل کشور متفاوت بوده‌اند. امپریالیست‌ها، فقط زمان که افغانستان را مستقیماً تحت اشغال و سلطه خود داشته، برای حفظ و سرپا نگه‌داشتن رژیم مزدورشان در کابل کمک‌های بزرگ مالی-تسلیماتی نموده‌اند. اما در حالت که افغانستان تحت سلطه غیرمستقیم امپریالیزم قرار داشته، این کشور اهمیت خاص برای کشورهای امپریالیستی نداشته و کمک‌های مالی فقط در حد کمک‌های «بشر دوستانه» و بسیار محدود بوده است.

اکنون نیز تلاش و توجه طالبان همانند رژیم دست‌نشانده قبلی برای بیرون رفت از وضعیت اقتصاد ورشکسته افغانستان به کمک‌ها و سرمایه‌گذاری خارجی معطوف است. اما واقعیت این است که کشورهای امپریالیستی جهان به دلایل متعدد علاقه‌مندی به سرمایه‌گذاری و بهره‌کشی استعماری و استخراج سود از افغانستان ندارند. این امر هم بسته به شیوه دولت‌داری طالبان مربوط است و هم به عقب‌ماندگی و ویرانی زیرساخت‌های اقتصادی کشور و هم به عدم اطمینان از وضعیت امنیت داخل کشور و پیرامون آن.

نکته دیگر اینکه طالبان نه برنامه و نه تخصص کافی برای به جریان افتادن اقتصاد کشور دارند و نه انسجام و هماهنگی داخلی. طالبان به شکل عجیب، یک گروه عقب‌مانده و بیگانه با دانش، تخصص و مهارت اند. حاکمان فعلی افغانستان اخوند و مولوی در ماهیت‌شان گداصفت و خیرات‌خوراند و با اصل خود اتکایی و خودکفایی در زندگی ناآشنا هستند. آن‌ها در هشت ماه گذشته نه تنها کم‌ترین بهبود در وضعیت اقتصاد کشور به میان نیاورده‌اند، بلکه تا حد زیاد برخی از پروژه‌ها و برنامه‌های قبلی را نیز به طور کامل مختل کرده‌اند.

طالبان ادعا دارند که فساد مالی در ادارات به کلی از میان رفته‌اند و عواید به صورت کامل جمع‌آوری می‌شوند. اولاً، حتی اگر این ادعا درست هم باشد، این امر به خودی خود سبب رونق و بهبود در وضعیت اقتصاد فروپاشیده و ویران کشور نخواهد شد؛ دوم اینکه فساد بخش از ساختار نظام سود و سرمایه است و طالبان در دوران این ساختار فعالیت می‌کنند. سوم این که جلوگیری طالبان از فساد نه بر یک مکانیزم دقیق اداری شفاف و مردمی، بلکه با منطق وحشیانه و سرکوب صورت می‌گیرد و این امر می‌تواند بسیار شکننده باشد.

در دهه هفتاد خورشیدی طالبان با وجود آن که بیش از ۵ سال بر بخش‌های زیاد از کشور مسلط بودند، نه تنها تغییری در وضعیت اقتصاد و معیشت کشور به وجود نیامد، بلکه افغانستان بدترین رکود و سیرفقرایی را در این مدت شاهد بود. طالبان به شکل بسیار بدوی و با تکیه بر سرنیزه بالای مردم حکومت کردند. اکنون نیز طالبان با وجود آن که تقریباً بر سراسر مملکت سلطه دارند اما هیچ‌گونه برنامه مشخص اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ندارند. برعلاوه در گذشته مهاجرت به خارج از کشور، به‌عنوان منفذ برای خروج از بحران، فقر و نارضایتی در کشور کمک می‌کرد، اما اکنون مهاجرت به خارج از کشور نیز دشوار گردیده‌اند.

خلاصه اینکه طالبان نمی‌تواند به وضعیت اقتصادی شان بهبود بخشند. آن‌ها، نه برنامه و تخصص کافی و نه هماهنگی لازم داخلی برای رونق اقتصادی دارند. طالبان حتی اگر چوب حراج به معادن و منابع طبیعی کشور بزنند و بخواهند از این طریق سرمایه‌های خارجی را جلب کنند، نیز موفق نخواهند شد. زیرا طالبان حتی برای سوداندوزان جهان نیز گروه قابل اعتماد نیست و اوضاع آشفته کشور این خطر را برای این کشورها و شرکت‌ها بیش‌تر می‌سازد.

بنابراین طالبان برای استحکام رژیم و ساختن ارتش‌شان نیاز به امکانات مالی و اقتصادی دارند و بدون آن ممکن نیست، آن‌ها بتوانند امارت شان را استحکام بخشند. حالا که طالبان نه درآمد کافی داخلی در اختیار دارد و نه می‌توانند کمک‌های خارجی از بیرون دریافت کنند، ممکن نیست بتوانند پایه امارت شان را استحکام بخشند.

می‌کنند. آن‌ها با هر گونه آزادی اندیشه و عمل مخالف است و این امر را متضاد با اصول خشک مذهبی و حکومت‌داری خود میدانند. طالبان، هر آنچه به منافع مادی و فکری انسان‌ها مفید باشند، به ضررشان می‌بینند و برای شان قابل تحمل نیست. از نظر آن‌ها جامعه باید یک رنگ باشد و از اصول و آیین مورد قبول آن‌ها متابعت کنند. اما در عمل، چون این امر به وضعیت زندگی متحول و متغیر بشر در تضاد قرار دارد و انسان‌ها برای آزادی و رهایی‌شان می‌رزمند، طالبان راه جز ترور و سرکوب و اعمال خشونت در اختیار ندارند. به هر میزان که جامعه در خمود و جمود مطلق فرو رود و توده‌ها از آزادی عمل و سیاست به دور باشند، بنیادگرایی مانند طالبان، راحت‌تر می‌تواند به سلطه‌شان ادامه دهند.

اما اگر قرار باشد، جامعه به طرز و شیوه دیگر اداره شود و این حکومت براساس منافع کارگران و زحمتکشان بنا یافته باشد و نه براساس منافع مشتی از اقلیت ستمگر؛ و اگر قرار باشد، تغییر و تحول و ارتقا سطح آگاهی و رهایی جامعه از سنت گذشته و مالکیت گذشته هدف باشد، در آن صورت باید توده‌ها را برانگیخت و انرژی آن‌ها را آزاد کرد، تا توده‌ها سرنوشت‌شان را به‌دست خود گیرند. اما بنیادگرایی اسلامی و طالبان که کم‌ترین اهمیت به توده‌ها نمی‌دهند و آن‌ها را گله‌های قابل هدایت می‌دانند؛ زمانی می‌توانند بر مردم حکومت کنند، که آن‌ها را به سکوت وادارند و زنان را به پستوی خانه‌ها، برانند و امکان هر گونه جسارت و جرات و ایستادگی را از آن‌ها بگیرند. چه در غیر آن ممکن است توده‌های مردم جسارت پرسش‌گری و ایستادگی پیدا کنند و روال معمول جامعه به هم برخورد. این گونه است که مذهب و ترور و اختناق در تسلیم واداشتن مردم، نقش مکمل هم را بازی می‌کنند.

طالبان و هر نظام استبدادی دیگر، با سرکوب سیستماتیک و مداوم توده‌های مردم را به تسلیمی و سکوت وامی‌دارند، زیرا آن‌ها از آزادی انرژی و جسارت مردم هراس دارند. طالبان که از روحیه و خشم فروخورده فرزندان فقیر روستایی که آن‌ها در جهت منافع خود، استفاده نموده‌اند، می‌دانند که خشم توده‌ها و جوانان چه نیروی قهری و مهار ناشدنی‌اند، که در صورت آزاد شدن این آزادی، امکان نابودی بساط هر گونه قدرت ولو به ظاهر قدرت‌مند وجود دارد.

کمونیست‌ها و انقلابیون برای متحد کردن خلق ابتدا باید صف خودشان را متحد سازند

سرنوشت همه گروه‌ها و رژیم‌های ضد‌مردمی سرانجام نابودی است و هر رژیم نیم‌بند مانند طالبان، که برضد منافع و آزادی مردم عمل نمایند و به شکل استبدادی با زور و سرنیزه بر مردم حکومت کنند، سرانجام شکست خواهند خورد. نظام بورژوا کمپرادوری تندورانه طالبان در زیر فشارهای داخلی و بیرونی در حال تضعیف شدن است. طالبان یک گروه چند پارچه‌اند و اکنون اداره یک رژیم به‌غایت بحرانی و ورسکسته را به دست گرفته‌اند و به گونه بسیار متحجرانه به شریعت خشک و سنت گذشته چسبیده‌اند و هیچ درک از وضعیت امروز و فردای کشور ندارند. طالبان بیشتر از اسلاف احزاب جهادی‌شان بدنام‌تر و مفتضح‌تراند. ارتجاع اسلامی ناکارآمدی و ناکامی‌شان را در عمل نشان داده‌اند. طالبان امروز نیز مانند دیروزشان و مانند احزاب ارتجاعی اسلامی در اوایل دهه هفتاد از تبیین و استقرار یک نظام مدون و موزن عاجزاند.

آن‌ها نه از حمایت مردم افغانستان برخوردار اند و نه پشتیبانی جدی کشورهای امپریالیستی و ارتجاعی منطقه را با خود دارند. به همین دلیل، طالبان هرگز ممکن نیست بتوانند بر مشکلات فراواشان - اختلافات داخلی، بحران فزاینده اقتصادی، نارضایتی گسترده اجتماعی و انزوای جهانی - فایق آیند.

هرچند اکنون ماشین جنگی و خون‌ریز طالبان، توان قتل عام و سرکوب شورش‌ها را دارند، ولی این توان‌مندی، هرچه زمان می‌گذرد رو به تحلیل می‌رود و سطح نارضایتی، مقاومت و جنگ مسلحانه علیه‌شان افزایش می‌یابد. فشار و تحریم امپریالیزم امریکا و متحدین غربی‌شان بر طالبان ادامه یافته و فقر و گرسنگی توده‌های افغانستانی افزایش می‌یابد و کشور آرام به سمت یک جنگ داخلی تمام‌عیار و تجزیه به پیش می‌رود.

توهمات را به دور اندازیم، برای مبارزه جدی و متحد آماده شویم. انقلابیون و کمونیست‌ها باید با جدیت و جسارت برای رهایی، خلق در بند کشور، از زیر سلطه سیاه ارتجاع طالبان، کار کنند. هزاران و میلیون‌ها نفر از مردم ستم‌دیده افغانستان به‌طور فزاینده به عرصه مبارزه و جنگ با رژیم ارتجاعی و بنیادگرایی طالبان کشانده می‌شوند.

ادامه در صفحه ۲۲

با ثبات با بحران دست‌وپا می‌زنند و نمی‌توانند خودشان را از آسیب‌های این بحران به راحتی نجات دهند. برای طالبان نیز هرگز ممکن نخواهد بود که به راحتی بتوانند از پس بحران که آن‌ها را در بر گرفته بیرون شوند.

درست است که پس از خروج نیروهای اشغال‌گر از افغانستان سطح تضادهای امپریالیستی در افغانستان کاهش یافته است، اما این امر هرگز به معنی ختم تضادهای و منافع کشورهای امپریالیستی و ارتجاعی در افغانستان نیست. افغانستان همیشه یکی از مناطق مورد مناقشه میان امپریالیست‌ها و کشورهای ارتجاعی منطقه بوده و خواهد بود. امپریالیزم چین و روسیه و دو کشور همسایه ایران و پاکستان بعد از خروج نیروهای امریکایی از افغانستان اکنون بیشتر از سایر کشورها در امور افغانستان، زمینه نفوذ و دخالت‌شان فراهم شده است. بسیار از کشورها ناظر اوضاع افغانستان اند و به دنبال منافع‌شان هستند. اینکه امارت طالبان را هنوز هیچ کشور به رسمیت نشاخسته، یک امر تصادفی نیست، این امر بیش‌تر به این دلیل است که طالبان برای بسیار از کشورها بیش از حد خشن و غیرقابل پیش‌بینی اند، به همین دلیل معامله با طالبان برای‌شان دشوار است.

مناسبات طالبان با بسیاری از کشورها از جمله همسایگان، بیش‌تر از این دچار تنش و تحول خواهد شد. طالبان تا هنوز با بسیاری از کشورهای همسایه کارشان به درگیری مرزی و تهدید نظامی کشیده‌اند. اختلافات مرزی با پاکستان و بمباران مناطق روستایی در کتر و خوست توسط ارتش پاکستان که منجر به قتل بیش از ۴۰ نفر ملکی گردید، مناسبات طالبان را با مهمترین حامی منطقوی‌اش دچار مشکل کرده است. حکومت تازه پاکستان این کشیده را میان طالبان و حکومت پاکستان بیشتر خواهد کرد. بسیار از کشورهای ذی‌دخل در امور افغانستان، با وجود حفظ روابط به ظاهر عادی و دیپلماتیک با طالبان، در نهان برنامه‌های در مورد افغانستان روی دست دارند. هر قدر، قدرت نظامی و سلطه طالبان بر کشور تضعیف شود، دخالت کشورها و تغییر موقف این کشورها، نسبت به افغانستان و طالبان تغییر خواهند کرد.

طالبان در ابتدا، سرمست از پیروزی بر بزرگترین ابر قدرت جهان، لحن‌شان تهدیدآمیز و مغرورانه بودند، اما هر قدر زمان می‌گذرد، از لحن تهدیدشان کاسته می‌شود و به ضعف و ناتوانی‌شان بیش‌تر بی‌می‌برند.

ابزار طالبان برای کنترل جامعه

با این حال سوال این است که طالبان چه ابزارهای برای کنترل و برقراری امنیت جامعه در اختیار دارند؟ و از چه راه می‌خواهند به رژیم‌شان ثبات بخشند؟ مذهب و خشونت و سرکوب از مهم‌ترین ابزار طالبان، برای اداره و کنترل جامعه است.

طالبان یک گروه مذهبی تندرو و ایدئولوژیک هستند. مذهب مهم‌ترین ابزار انسجام و انگیزه جنگجویان طالب است. طالبان از رهبران و سربازان‌شان گرفته تا توده‌های طرفدارشان مردمان مذهبی و خشک مغزاند که در مدارس متعدد دینی در پاکستان و افغانستان آموزش دیده‌اند. جریان اسلام سیاسی از یک طرف محصول، نوع خاص از اعتقاد مذهبی خشک در مقابل تعلیمات مدرن امروز است و از طرف دیگر محصول عکس‌العمل جاهلانه مذهبی در مقابل تجاوزگری و تسلط امپریالیستی بر کشورهای اسلامی به خصوص خاورمیانه و افغانستان است. تجاوز شوروی در چهل سال قبل بر افغانستان، فرصت شده برای عناصر مذهبی و احزاب جهادی که با استفاده از اعتقادات مذهبی مردم آن‌ها را علیه تجاوز شوروی بسیج کنند و از این طریق به قدرت سیاسی دست یابند و همان‌طور، که در بیست سال سلطه تجاوز امریکا و متحدین‌اش، این فرصت برای طالبان فراهم آمد.

مذهب در طول تاریخ به منظور تحمیق و اغفال توده‌ها به کار رفته تا آن‌ها از اندیشیدن به سرنوشت‌شان باز مانده و نتوانند ریشه‌های ستم و استثمار را درک کنند. توده‌ها فقط با درک عملی می‌توانند، روابط اجتماعی ظالمانه طبقاتی را بهتر و خویتر درک کنند. مخالفت طالبان و بنیادگرایان در کل با روشنگری و علم از همین رو است. رشد نظرات علمی و روحیه پرسش‌گری، ابزار طالبان، یعنی مذهب را برای کنترل مردم و حفظ وضع موجود خنثی می‌کند.

طالبان علاوه بر مذهب از ترور و خشونت برای سرکوب جامعه نیز استفاده

اطلاعیه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان به مناسبت اول می ۲۰۲۲

گرامی باد، اول می، روز جهانی کارگر! مرگ بر امپریالیسم و رژیم ارتجاعی طالبان!

اول می، روز بین‌المللی کارگران جهان، روز تجدید تعهد کمونیست‌های انقلابی بر آرمان‌شان، مبنی بر مبارزه برای جهان‌عاری از استثمار و ستم است. اول می، روز جهانی کارگران، در ۱۸۸۹ میلادی در گنگره اول انترناسیونال دوم به تصویب رسید. از آن روز تا کنون کمونیست‌های جهان، همه ساله در این روز تجدید پیمان می‌کنند، که تا پای جان در راه تحقق آرمان کمونیستی مبارزه کنند. جنبش کمونیستی بین‌المللی، در طول بیشتر از یک قرن به عنوان پیشروان طبقه کارگر در این راه فداکاری‌های عظیم نموده و پیروزی‌ها و شکست‌های بزرگی را تجربه کرده‌اند.

اول ماه می امسال در شرایط از راه می‌رسد که طبقه کارگر و خلق جهان هنوز به‌طور کامل از وحشت و کشتار اپیدمی کرونا رهایی نیافته است، که نظام امپریالیستی با به راه انداختن جنگ ویران‌گر و تجاوزگرانه در اوکراین دهشت و جنگ دیگر را بر مردم جهان تحمیل نمود و میلیون‌ها نفر از مردم اوکراین را به فقر و فلاکت و آوارگی و مرگ کشانید و این کشور را ویران نمود. بار رنج، مصیبت و قتل عام را که سرمایه‌داری - امپریالیستی در جهان به راه می‌اندازد، قبل از همه از طبقه کارگر و خلق‌های زحمت‌کش قربانی می‌گیرد و به شدت استثمار و ستم آن‌ها می‌افزاید. جنگ اوکراین تضاد میان کشورهای بزرگ امپریالیستی جهان را تشدید نموده و خطر جنگ هسته‌ای و گسترش جنگ و ناامنی در سایر نقاط جهان را افزایش داده است. علاوه بر تشدید تضاد میان کشورهای امپریالیستی و در کل بحران سرمایه‌داری، تضاد میان کشورهای امپریالیستی و ملل تحت ستم جهان نیز شدت بیشتر یافته و در کشورهای امپریالیستی و سرمایه‌داری جهان مبارزه کارگران و زحمت‌کشان علیه دولت‌های سرمایه‌داری و طبقات حاکمه، افزایش یافته است. تقلا امپریالیست‌ها برای رهایی از این بحران فزاینده، منجر به منازعات بیشتر در جهان خواهد شد. نژادپرستی، زن‌ستیزی و بیگانه‌هراسی در جهان به خصوص اروپا و امریکا شدت گرفته که نتیجه آن قدرت‌گیری جریان‌های راست افراطی است. خطر جنگ هسته‌ای، بحران محیط زیست و جنگ‌های تجاوزکارانه امپریالیستی بیش از هر موقع دیگر، ادامه حیات انسان‌ها را به خطر مواجه نموده‌اند.

کشورهای جنگ‌زده مانند افغانستان، سوریه، یمن و سومالیاً هنوز در آتش جنگ ارتجاعی، ناامنی، فقر، گرسنگی و آوارگی دست‌وپا می‌زنند. صدها میلیون نفر در سراسر جهان به خصوص در کشورهای تحت سلطه آسیا، آفریقا و امریکای لاتین در فقر و گرسنگی و مریضی مزمن، جان می‌کنند. با تسلط دوباره ارتجاع طالبان بر کشور، کارگران و کلیه زحمت‌کشان افغانستان، فصل تازه از سیاه‌روزی و شرایط اختناق را تجربه می‌کنند. آوارگی، فقر، گرسنگی و بیکاری به‌صورت بی‌پیشینه در افغانستان افزایش یافته و از مردم قربانی می‌گیرند. بالاتر از نصف نفوس کشور به کمک موسسات خیریه و گدایی در کوچه‌ها و سرک‌ها در تلاش زنده ماندن هستند. خانواده‌ها برای زنده ماندن مجبورند فرزندان و اعضای بدن‌شان را بفروشند. اخاذی و باج‌گیری طالبان از دست‌فروشان، کسبه‌کاران و دکانداران و رشوت‌ستانی در ادارات دولتی به خصوص ریاست پاسپورت به نحو چشم‌گیری بر فقر و محرومیت زحمت‌کشان افزوده و عرصه را چنان بر آن‌ها تنگ نموده، طور که بسیار فقط در فکر فرار از کشور هستند. کارگران و مردم آواره کشور که در کشورهای خارجی به خصوص ایران، ترکیه و پاکستان به سر می‌برند در وضعیت بسیار اسفبار قرار دارند و مدام مورد توهین و تحقیر و آزار و اذیت قرار می‌گیرند.

اختناق و سلطه بنیادگرایان طالب بر افغانستان این کشور را به وحشت کده تبدیل کرده است. نسل جوان در حال فرار از کشوراند و هیچ امید و آرزوی برای آینده‌شان نمی‌بینند. زنان به‌طور گسترده و جمعی از کار در ادارات دولتی و خصوصی اخراج گردیده‌اند. طالبان با تحمیل قوانین بغایت زن‌ستیزانه بر جامعه، زنان را از حقوق و آزادی‌های اولیه‌شان محروم کرده‌اند. بار سنگین فقر و بیکاری گسترده اجتماعی تحت سلطه طالبان قبل از همه بر دوش زنان سنگینی می‌کند. قتل مرموز و مشکوک دختران جوان و زنان افزایش یافته و ازدواج‌های اجباری و فروش دختران خورد سال سیر صعودی نموده است.

اکنون سلطه طالبان بر افغانستان، عامل اصلی ناامنی روانی و اجتماعی و فقر و بیکاری، جنگ و آوارگی مردم کشور است. طالبان اما ادعا دارند که امنیت را در افغانستان تامین کرده‌اند. در یک هفته اخیر صدها کودک و شاگرد مکتب و مردم بی‌گناه در مکتب و مساجد سلاخی شدند. هزاره‌ها و شیعیان افغانستان به عنوان یک گروه قومی و مذهبی بطور هدفمند توسط نیروهای داعش و سایر بنیادگرایان اسلامی کشته می‌شوند. واقعیت اما این است که، طالبان هرگز قادر به تامین امنیت افغانستان نیستند. خلق افغانستان، کارگران، زنان و جوانان از این گروه متنفراند. هر روز که از عمر سلطه این گروه می‌گذرد، افغانستان بیشتر به سمت قهقرا، ویرانی بیشتر و جنگ ارتجاعی داخلی به‌پیش می‌رود. بی‌کفایتی و ناتوانی طالبان به لحاظ سیاسی و شکست‌شان به لحاظ ایدئولوژیک کاملاً محرز است. نفرت عمیق از طالبان همه احاد جامعه را به تکاپو انداخته و آن‌ها را مجبور به یافتن روزنه و راه بیرون رفتن از این شرایط خفقان نموده‌اند.

حاکمیت ارتجاع اسلامی چه در گذشته و چه امروز نتیجه جز برپادی و حرکت قهقرا برای جامعه و مردم افغانستان در پی نداشته است. از طرف دیگر شکست مفتضحانه امپریالیسم اشغالگر امریکا و متحدین غربی و سقوط رژیم دست‌نشانده‌شان در افغانستان به معنی شکست برنامه‌های امپریالیستی و لیبرالی در افغانستان بود. در مدت بیست سال به درستی معلوم شد، که سلطه اشغال‌گرانه امپریالیستی نتیجه جز اسارت و بردگی ملیت‌های تحت ستم چیز دیگر در پی نداشته است.

درست است که اشغال‌گران امپریالیست در افغانستان شکست خورده و ارتجاع اسلامی جهادی - طالبانی مفتضح و بدنام هستند. اما این امر به خودی خود سبب نمی‌شود که توده‌ها از چنگال و اسارت امپریالیسم و ارتجاع رهایی یابد. رهبری شورش و مقاومت مسلحانه توده‌ها در افغانستان هنوز به دست طبقات ارتجاعی وابسته به امپریالیسم قرار دارد و هنوز راه مبارزه انقلابی حقیقی برای ایجاد دموکراسی نوین و سوسیالیسم مساعد نگشته است. برای تحقق این امر علاوه بر برنامه مدون و راه روشن مبارزات انقلابی، جسارت انقلابی و تلاش و پشت کار جدی نیز لازم است. کمونیست‌ها باید با جدیت تمام، ابزارهای مبارزات طبقاتی‌شان را آماده کنند؛ حزب کمونیست را به لحظ کمی و کیفی تقویت کنند و خلق را برای انقلاب آماده و متحد سازند. در این میان لازم است برای ارتقا دانش سیاسی و خط مشی درست انقلابی کمونیستی، تلاش صورت گیرد. فقط اندیشه و علم کمونیستی است که می‌تواند ملت‌ها و خلق‌های در بند افغانستان و جهان را متحد نموده و شور و شوق مبارزاتی توده‌ها را مطابق یک برنامه روشن، برای ایجاد جهان نوین برانگیزاند و برای نابودی نظام کهنه طبقاتی سرمایه‌داری به‌پیش برند.

ادامه در صفحه ۳۵

زنده باد اول ماه می سرخ

وظیفه‌ی فوری طبقه‌ی کارگر جهانی و نیروهای مارکسیست-لنینیست-مائوئیست این است که از شرایط انقلابی در حال گسترش در سطح جهانی استفاده کنند، امپریالیزم ویران‌گر را نابود کنند و سوسیالیزم را برقرار کنند. چرا که جز آن راهی برای پایان دادن به جنگ‌ها وجود ندارد. اول ماه می روزی است که پرولتاریای جهانی عزم خود را برای مبارزه ابراز می‌کند. این روزی است که طبقه‌ی کارگر موازنه‌ی نیروهای خود را برای آزادی، استقلال، برابری و برقراری حاکمیت خود ارزیابی می‌کند و تمام توان خود را با عزم بیش‌تر برای مبارزه خستگی‌ناپذیر گرد می‌آورد. در این روز طبقه‌ی کارگر هر کشور برای پیروزی انقلاب پرولتری در کشورش و در نتیجه انقلاب جهانی سوسیالیستی متعهد می‌شوند.

به مناسبت اول ماه می، ما به پرولتاریای جهانی که بی‌امان علیه امپریالیزم مبارزه می‌کنند، درود سرخ می‌فرستیم

این طبیعت امپریالیزم است که جهان، محیط زیست و خلق‌ها را نابود کند. تنها در تخریب مداوم است که امپریالیزم زنده می‌ماند. امپریالیزم کرونای ویران‌گر را ایجاد کرد؛ به عنوان بخشی از سیاست‌های جهانی‌سازی، اقتصادها را بازسازی کرده و می‌کند تا بر بحران اقتصادی و مالی خود غلبه کند و در نتیجه تمامی بار بحران را بر دوش توده‌های مردم می‌اندازد. با طبقات بورژوازی بوروکراتیک-کمپرادور و مالکان بزرگ کشورهای عقب‌مانده آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین همکاری می‌کند و منابع طبیعی، نیروی کار ارزان و بازارها را به نام سرمایه و فناوری از طریق قراردادهای اجباری و نابرابر غارت می‌کند. با این حال، به نظر نمی‌رسد که بتواند از بحران نجات یابد. رکود، تورم و بیکاری تشدید می‌شود. کل زندگی توده‌های مردم اعم از بهداشت و آموزش در بحران است و مردم با مشکلات شدید روبرو هستند. نابرابری بین فقیر و غنی در حال افزایش است. اقتصاد وابسته به جنگ ایالات متحده، در حال برانگیختن جنگ‌های متعدد در تمامی نقاط جهان برای سودهای فوق‌العاده خود در حال فروش اسلحه است. زندگی وحشت‌ناک و غیرقابل تحمل شده و مردم عصیان می‌کنند. امپریالیزم از نیروهای فاشیست برای سرکوب آن‌ها استفاده می‌کند. با توجه به سیاست‌ها مخرب امپریالیزم، تضادهای اساسی در سطح بین‌المللی و داخلی تشدید می‌شود و در نتیجه شرایط انقلابی تغییر کرده و دگرگون می‌شود.

تضاد بین امپریالیزم و خلق‌های زیر ستم

مردم چندین کشور عقب‌مانده با جسارت هر چه تمام‌تر با جهانی شدن امپریالیستی و دولت‌هایی که اشتغال، آموزش، بهداشت و سایر امکانات اولیه را فراهم نمی‌کنند و باعث افزایش قیمت‌ها می‌شوند، می‌جنگند. ملل زیر ستم، در حال مبارزه با سرکوب‌میت‌ها هستند. خروج ارتش آمریکا که در ۲۰ سال گذشته به افغانستان ظلم کرده بودند، یکی از تحولات مهم سال گذشته بود. ایالات متحده در سال ۲۰۲۱ مانند ویتنام در سال ۱۹۷۵ با شکست در افغانستان روبرو شد. این تحولات نشان می‌دهد که اگر مردم با عزم راسخ مبارزه کنند، می‌توانند ارتش‌های امپریالیستی مدرن را نابود کنند. به عنوان نمونه، در هند، مبارزات سئیزه‌جویانه طبقات، بخش‌ها، ملیت‌های قبیله‌یی و زیر ستم گوناگون علیه سیاست‌های نیولیبرالی و پشتیبانی شده از سوی شرکت‌های دولت هندوتوا مودی برهنی، جریان دارد. کارگران در حال مبارزه متحدانه علیه چهار کدی که به جای قوانین آورده شده است، هستند. آن‌ها علیه خصوصی‌سازی، سیستم قراردادی تصادفی، هوش مصنوعی، بار کار بیش‌تر بر دوش کارگران، افزایش ساعات کار، کاهش دست‌مزدهای واقعی، شرایط وحشت‌ناک کار و کاهش کار مبارزه می‌کنند. آن‌ها خواهان برنامه‌های رفاهی هستند و برای افزایش حداقل دستمزد و تضمین اشتغال می‌رزمند. موفقیت بی‌سابقه اعتصاب سراسری که توسط اتحادیه‌های کارگری در ۲۹-۲۸ مارچ که با پشتیبانی گسترده سازمان‌های کشاورزان صورت گرفته، نشان‌دهنده اتحاد کارگران با دهقانان است.

تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا در کشورهای امپریالیستی

امپریالیست‌ها برای غلبه بر بحران، پرولتاریا و طبقه متوسط را استثمار می‌کنند. آن‌ها از فناوری هوش مصنوعی استفاده می‌کنند و مشاغل دائمی و برنامه‌های رفاهی را کاهش داده و بار مالیاتی شدیدی بر مردم وارد می‌کنند. از سوی دیگر محدودیت‌های ناشی از کووید برای خروج از بحران کرونا، حذف مشاغل، افزایش ساعات کاری، کاهش دستمزدها و گرانی‌های کمرشکن، پرولتاریا، کارمندان، دانشجویان و فعالان محیط‌زیست را وارد اعتصابات، گردهمایی‌ها و راه‌پیمایی‌های گسترده کرده است. تظاهرات کارگری در چندین کشور شکل سئیزه‌جویانه به خود گرفته است.

تضاد بین کشورهای امپریالیستی

جوایدن، رییس‌جمهور جدید آمریکا در حال اتخاذ و اجرای حداکثر تصمیمات تهاجمی برای حفظ برتری رو به‌زوال جهانی این کشور است. وی برتری ناتو و کشورهای G-7 را برای کنترل روسیه و چین که به عنوان رقبای امپریالیستی ظاهر می‌شوند، حفظ کرد؛ «QUAD» را تقویت کرد و هم‌چنین «AUKUS» را تشکیل داد. اما اروپا در شرایطی نیست که با آمریکا هم‌کاری کند. آلمان و فرانسه به واردات نفت و گاز از روسیه وابسته هستند. از سوی دیگر، با مداخله در امور تایوان، رزمایش‌های نظامی چین و آمریکا در آب‌های دریای تایوان، بیش از پیش خطرناک‌تر می‌شود. روسیه و چین بر سر هم‌کاری نظامی توافق کرده‌اند. تنش‌ها و درگیری‌ها بین کشورهای امپریالیستی، از زمان پایان جنگ سرد به سطح شدیدی بی‌سابقه‌ی رسیده است. در این روند، روسیه وارد جنگ تجاوزکارانه به اوکراین شد. آمریکا وعده‌های خود به روسیه را زیر پا گذاشت و ناتو را گسترش داد و ۳۰ کشور را با زور یا فریب بخشی از آن کرد. اعلام کرد که اوکراین، که سومین نیروی نظامی بزرگ اروپا در ناتو است، به این پیمان خواهد پیوست. تمرینات نظامی مشترک با اوکراین انجام داد. نیروهای نظامی، کشتی‌های نظامی و موشک‌های خود را در حمایت از اوکراین مستقر کرد. با این کار روسیه ۱۵۰ هزار از ارتش خود را در مرزهای اوکراین مستقر کرد و به این ترتیب تضادهای امپریالیستی منجر به جنگ تجاوزکارانه‌ی روسیه به اوکراین شد. این امر در دو ماه گذشته به شکل مخربی در حال انجام بوده است. مذاکرات روسیه و اوکراین در ۱۲ اپریل شکست خورد. نتیجه جنگ بدون شک ویرانی بیش‌تر خواهد بود. مردم را به ستم و بحران بیرون از توان سوق خواهد داد. پرولتاریای جهانی و سایر طبقات زیر ستم و ملیت‌های زیر ستم در بازی‌های کشورهای امپریالیستی در جهت منافع اقتصادی و سلطه‌طلبی خود رنج می‌برند. خطر جنگ جهانی سوم نزدیک است.

وظایف ما

جنگی که در قالب جنگ تجاوزکارانه روسیه به اوکراین آغاز شد، جنگ امپریالیستی است. اوکراین طعمه در دست آمریکا است. ما از کارگران،

دهقانان، طبقات متوسط و دیگر طبقات و ملیت‌های زیر ستم می‌خواهیم که جنگ را محکوم کنند. ما از پرولتاریای جهان، طبقات و ملیت‌های زیر ستم می‌خواهیم که از آموزه‌های کارل مارکس و فریدریک انگلس پیروی کنند که:

« کارگران میهن ندارند... کمونیست‌ها در همه‌جا همیشه از تک‌تک جنبش‌های انقلابی علیه نظام سیاسی - اجتماعی (سرمایه‌داری) موجود پشتیبانی می‌کنند» و « کارگران همه کشورها متحد شوید» و هم‌چنین آموزه آموزگار مارکسیست بزرگ لنین «... پرولتاریای روشن‌فکر از هیچ یک از انبوه گرگ‌های امپریالیستی پشتیبانی نمی‌کند...» و طرف هیچ کشور امپریالیستی را در جنگ نمی‌گیرد.

خلق‌های سراسر جهان با درخواست برای خروج از ناتو که زیر رهبری امپریالیزم آمریکا است، برای مقابله با اقدامات مخرب آمریکا برای حفظ برتری روبه‌زوال جهانی خود که اکراین را تبدیل به قربانی کرده است، مبارزه ستیزه‌جویانه انجام می‌دهند. خواست طبقه کارگر و خلق‌های جهان این است که روسیه باید فوراً و بدون قید و شرط جنگ را متوقف کند و ارتش خود را از اکراین فراخواند. شرایط انقلابی در حال توسعه است. این وظیفه پرولتاریای جهانی است که از آن‌ها استفاده کند و مبارزات ضد امپریالیستی را تشدید کند. بنابراین باید بر دولت پوتین فشار بیاورد. اگر روسیه وارد جنگ هسته‌بی شود و جنگ جهانی سوم را آغاز کند، پرولتاریا باید از تجربه بزرگ پیروزی انقلاب اکتبر در سال ۱۹۱۷ که تمامی طبقات و ملیت‌های زیر ستم روسیه به رهبری طبقه کارگر روسیه در آن شرکت داشتند و به رهبری لنین و استالین جنگ جهانی اول را به جنگ داخلی تبدیل کردند، درس بگیرد و میراث آن‌را حفظ کند. باید دولت پوتین را سرنگون کرد و دولت سوسیالیستی نوی به رهبری پرولتاریا برپا کرد. پرولتاریا و مردم ستم‌دیده ایالات متحده و کشورهای اروپایی باید زیر رهبری پرولتاریا جنبش‌های ستیزه‌جویانه‌ی انجام دهند و خواستار توقف تحریک اکراین در این جنگ شوند. اگر افراط‌کاری‌های اتحاد USNATO به جنگ جهانی سوم بیانجامد، باید به جنگ داخلی تبدیل شود.

به همین ترتیب، پرولتاریای نیروی سوسیال امپریالیستی جدید چین باید درسی به آن بیاموزد.

ما از پرولتاریای جهانی و توده‌های ستم‌دیده درخواست می‌کنیم که از مردم اکراین به عنوان پناهنده به مناطق دیگر فرار می‌کنند، با دیدگاه انسان دوستانه برخورد کنند. پرولتاریا و مردم ستم‌دیده اکراین باید طرف‌داران ناتو و طرف‌داران سیاست‌های امپریالیستی آمریکا و اتحادیه اروپا و هم‌چنین دولت زلنسکی را که کشور اکراین را به اقمار ناتو، به‌ویژه امپریالیست‌های آمریکا تبدیل کرده است، محکوم کنند. آن‌ها باید جنگ تحمیلی امپریالیست‌ها را به جنگ داخلی تبدیل کنند تا از حاکمیت کشور خود و برای بقای ملیت خود دفاع کنند. مردم زیر ستم اکراین باید با رهبری پرولتاریای کشور با انواع امپریالیزم مبارزه کنند و به حاکمیت خود دست یابند. ملیت‌ها و مردم زیر ستم جمهوری‌های دوتسک و لوهانسک منطقه دنباس باید آینده خود را بسته به قدرت خود به رهبری پرولتاریا و نه با وابستگی با امپریالیزم روسیه بدست آورند. مردم کشورهای عقب‌مانده باید برای لغو انواع قراردادهای از جمله قراردادهای نظامی که دولت‌های کمپرادور با کشورهای امپریالیستی منعقد کرده اند مبارزه کنند. تنها راه و وظیفه فوری پرولتاریای جهان و نیروهای مارکسیست - لنینیست - مائوئیست برای رهایی از استثمار و ستم امپریالیستی و برقراری صلح جهانی، ریشه کن کردن امپریالیزم از روی زمین و استقرار سوسیالیزم است، چرا که جز این، راه دیگر برای پایان دادن به جنگ‌ها وجود ندارد.

با توجه به شرایط فعلی برای رسیدن به این هدف، لازم است یک سازمان سراسری پرولتاریای انقلابی برپا کرد. در روزهای اخیر، گروه‌ها و سازمان‌های پیش‌تاز جهان خواست‌های زحمت‌کشان کنونی را بر عهده گرفته و به تدریج در حال تحکیم هستند تا در راستای آزادی خود، رهبری واحد را به مبارزات سوسیالیستی، انقلاب‌های دموکراتیک نوین و مبارزات آزادی ملی ارائه دهند. اتحاد و هم‌بستگی در این میان در حال گسترش است. این یک پیش‌رفت خوشایند است که بخشی از سازمان‌های مائوئیست با ضرورت ایجاد مجمع بین‌المللی موافقت کردند و درخواست کردند که فوراً اقداماتی در این راستا انجام دهند. این نشان‌دهنده قدرت ذهنی در حال گسترش پرولتاریای جهانی است. بر این اساس، بیاید سعی کنیم مجمع متحد بین‌المللی را با رهبری واحد و ارائه برنامه مشخص برای مقابله با انواع حملات و جنگ‌ها یا امپریالیست‌ها، برقراری صلح در جهان، به‌ویژه اکراین و مبارزات ضد امپریالیستی، ایجاد کنیم، اجازه دهید انقلاب جهانی سوسیالیستی را پیش ببریم. بیاید در این مسیر بیش‌تر متحد شویم. پیش‌نهاد شده توسط حزب کمونیست هند (مائوئیست)

ادامه صفحه ۳۳

مبارزه طبقاتی، طبقه کارگر و سایر طبقات زحمتکش جامعه، بدون علم کمونیزم و حزب کمونیست به سرانجام نخواهد رسید، زیرا پیش‌برد مبارزه و به سرانجام رساندن موفقیت‌آمیز انقلاب قهری و سرنگونی طبقات ارتجاعی، بدون مبارزه مسلحانه تحت رهبری حزب کمونیست ممکن نیست. از این جهت لازم است حزب پرولتری که بر اساس اندیشه مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم استوار باشد، استحکام و تقویت گردد، تا تدارک برای جنگ خلق به نحو اصولی به پایان رسد و با برپایی جنگ خلق و ایجاد ارتش توده‌ای، اتحاد وسیع زحمتکشان افغانستان برای سرنگونی ارتجاع و امپریالیزم و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و حرکت به سمت سوسیالیزم ممکن گردد.

زنده‌باد اول می، روز جهانی کارگران جهان!
 زنده‌باد مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم!
 مرگ بر امپریالیزم و ارتجاع اسلامی!

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

اول می ۲۰۲۲ (۱۱ ثور ۱۴۰۱)

امضاها

حزب کمونیست هند (مائوئیست)

حزب کمونیست ترکیه - مارکسیست - لنینیست

کمیته ساختمان حزب کمونیست مائوئیست، ایالت گالیسیا، اسپانیا

حزب کمونیست مائوئیست - ایتالیا

گروه مائوئیستی راه سرخ ایران

حزب کمونیست نیپال (مائوئیست انقلابی)

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان شعله جاوید

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

اتحادیه کارگری کمونیستی (م ل م) - کلمبیا

حزب (الکادهین) - تونس

کمونیست‌های انقلابی ناروی (RK)

جمعی انقلابی بریتانیا (RVM سابق)

حزب کمونیست سوئترلند (فراکسیون سرخ)



آدرس ما

[/http://www.sholajawid.org](http://www.sholajawid.org)
<https://t.me/sholajawid>
[sholajawid ۲@protonmail.com](mailto:sholajawid۲@protonmail.com)